



حزب کمونیست

و عضویت کارگری

قسمت دوم

منصور حکمت

در بخش قبل گفتیم که جدائی عملی کارگران از احزاب چپ رادیکال ایران و غلبه روشنفکران و تحصیل کردگان در این سازمانها ابداً تصادفی و یا ناشی از سیاست های عضوگیری نادرست و غیره نیست، بلکه ریشه در جدائی تاریخی و اجتماعی چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر و جنبش کارگری دارد. اعتراض کارگری حوزه طبیعی فعالیت و موجودیت این چپ را تشکیل نمیداده و اهداف سیاسی، آرمانهای اجتماعی و اشکال مبارزاتی این چپ با موجودیت اجتماعی و نیازهای سیاسی کارگر به مثابه یک طبقه معین اجتماعی هم سنخ و سازگار نبوده است. در این بخش می‌خواهم به آن مکانیسم هائی که این واقعیت وسیع اجتماعی را در سطح عملی منعکس میکند و کارگران را، حتی آنجا که موضوع کار این تشکیلاتها قرار می‌گیرند، از این سازمانها و از عضویت در آنها دور نگاه میدارد اشاره کنم.

مبارزه اجتماعی یا فعالیت سازمانی

قبلاً اشاره کردم که چپ رادیکال ایران با شکست نیروهای سنتی اپوزیسیون بورژوائی، جبهه ملی و حزب توده، پیدا شد. این چپ جدید، جریانات سنتی را نقد کرد. در تئوری تاکید جدی تری بر سوسیالیسم و مارکسیسم بعنوان یک مکتب گذاشته شد. از نظر سیاسی لبه انتقاد ضد استبدادی و ناسیونالیستی تیزتر شد. در عمل سیاسی، روش های مسالمت بقیه در صفحه ۳

کارگران در کردستان: هدف یا وسیله؟

صفحه ۲۷

عبداله مهتدی

مبارزه بر سر دستمزد!

گفتگو با رضامقدم

صفحه ۲۹

صفحه ۱۱

صفحه ۱۸

مبارزات کارگران نفت

در کردستان انقلابی

مقاله‌ای از انگلس:

شرحی درباره جوامع کمونیستی

صفحه ۲۳

برنامه پنجساله دولت، برنامه‌ای

برای تثبیت و تداوم فقر و فلاکت

تجربه نشان داد که این تبلیغات موثر بود. روحیه انتظار رشد کرد. با پائین آمدن موقت قیمت ها بدنبال قطع جنگ، ظن بهتر شدن اوضاع در بین مردم تقویت شد. اما بدرجه‌ای که مردم از خود آرامش نشان دادند، وعده و وعید ها هم فروکش کرد.

این واقعیت دارد که بازسازی و راه‌اندازی تولید و اقتصاد، یکی از مهمترین اهدافی است که رژیم پیش روی خود گذاشته است. اما همانطور که بارها تاکید کرده‌ایم، از نقطه نظر سرمایه‌داران و دولت شان راه‌اندازی تولید بمعنای راه‌اندازی استثمار و تولید ارزش اضافه

مایه‌های تبلیغاتی بازسازی و راه‌اندازی تولید، تبلیغاتی بود که با پایان جنگ شروع شد. هدف این بود که حمله مردم به دولت قبل از آنکه شکل بگیرد، خنثی شود. سالهای سال هر نوع فشار بر مردم با دستاویز "جنگ" توجیه شده بود و همه از این می‌ترسیدند که طوفان انتقامجویی و طلبکاری مردم در پی توقف جنگ، رژیم اسلامی را با خود ببرد. در مقابله با این خطر بود که آروزها همه از برنامه های محیرالعقول بازسازی حرف میزدند. آنها ادعا میکردند که اگر این جنگ "تحمیل" نمیشد، پس از اینهمه سال که از انقلاب میگذرد، در ایران جامعه رفاه داشتیم!

اطلاعیه پایانی پلنوم پنجم کمیته مرکزی کومه‌له

صفحه آخر

است. عبارت دیگر آنها همه تلاششان اینست که تولید و چرخ اقتصاد را براه بیاورند، بی آنکه چیزی در این میان نصیب کارگر شود. در واقع باید گفت که شرط اصلی سرمایه‌گذاری بورژوازی برای براه انداختن چرخهای اقتصاد ایران، اینست که قیمت نیروی کار در همان سطح فوق‌العاده پائینی که در طول جنگ نگهداشته شده بؤد باقی بماند. همه دشواریهای کار رژیم در این است که در ضمن راه‌اندازی ماشین استثمار، باید استثمار شوندگان را هم آرام و امیدوار نگه‌دارد. برنامه پنجساله دولت و تبلیغاتی که در حاشیه آن صورت میگیرد، دقیقاً در خدمت همین اهداف طراحی شده‌اند.

دولتی که یک سوم بودجه‌اش کسر است و یک سوم دیگر بودجه‌اش را با قرض تامین کرده، مجبور است فکری اساسی برای سر و سامان دادن به وضع اقتصاد و تولید بکند و برای اینکار برنامه‌ای داشته باشد. برای همین از مدتی پیش شوراهای برنامه‌ریزی، از جانب دولت مامور تنظیم "طرح برنامه پنجساله توسعه کشور" شدند و قرار است طرح تکمیل شده در اواخر تیرماه - یعنی همین روزها - برای تصویب به مجلس داده شود. در توضیح این برنامه، مسعود زنجانی، وزیر برنامه و بودجه توضیحات مفصّلی داده است، که در روزنامه "جمهوری اسلامی" ۲۵ اردیبهشت بچاپ رسیده است. مرور این طرح، بروشنی با زبان اعداد و ارقام، پرده از روی اهداف رژیم اسلامی سرمایه در پنجسال آتی برمیدارد و نشان میدهد که حکومت اسلامی، در پس وعده‌های دهن پرکن بازسازی و راه‌اندازی چرخ تولید، چه خواب وحشتناکی برای کارگران و عموم مردم تهیدست ایران در سر دارد. ...

اصلی‌ترین و مهمترین اهداف دولت، در برنامه پنجساله آتی، در هشت هدف خلاصه شده‌اند. در صدر اهداف دولت، نه حل مسأله فقر و گرانی و گرسنگی و اعتیاد، بلکه "بازسازی و تقویت بنیه دفاعی" جمهوری اسلامی قرار گرفته است! خود این بند به تنهایی کافی

است تا این برنامه از نقطه نظر کارگران که نقش پاسدار و ژاندارم را در زندگی خودشان خوب می‌شناسند، بحق برنامه‌ای ضدکارگری و علیه منافع مردم نامیده شود. یک رکن اصلی آلت‌رناتیو کارگری در قبال مسائل حاد اجتماعی و اقتصادی دوران حاضر، انحلال ارتش و قوای مسلح حرفه‌ای، و صرف هزینه‌های نجومی نگهداری این دم و دستگاه جهانی، در جهت پاسخگویی به نیازهای عاجل جامعه است.

۴ بند دیگر از این هشت بند عبارتند از: بازسازی و نوسازی ظرفیت‌های تولیدی، تربیت نیروی متخصص، ایجاد رشد اقتصادی و افزایش تولیدات، و اصلاح سازمان و مدیریت اجرایی کشور. این نکات که همگی معطوف به راه‌اندازی تولید است، اطمینان‌خاطری است به سرمایه‌داران و تأکیدی است بر اینکه دولت قصد دارد به نیازهای سرمایه پاسخ بدهد و با اتکاء به قوای مسلح تقویت شده امنیت و ادامه‌کاری استثمار را تضمین کند.

همانطور که بارها گفته‌ایم، راه‌اندازی تولید بمعنای استفاده بیشتر از نیروی کار هست، اما بهیچوجه بخودی خود به معنای بهره‌مند شدن کارگر از محصول تولید نیست. برنامه‌ریزان رژیم هم همین معنی را بدون رودربایستی در برنامه‌شان گنجانده‌اند، البته با عباراتی که کار مبلغان عوام‌غریب رژیم را مشکل‌تر نکند. در بخش اهداف اصلی و کلی، نکاتی را که ممکن است فکر کنید به شما مربوط میشوند، فقط سه تا هستند و آنهم به این ترتیب بیان شده‌اند: ۱ - تلاش در جهت تامین قسط اسلامی و عدالت اجتماعی ۲ - تلاش در جهت ارتقاء سطح سلامت مردم و تامین حداقل نیازهای اساسی عامه، ۳ - تلاش در جهت ایجاد امنیت قضائی و تحکیم مبانی تساوی عموم در برابر قانون و حمایت از آزادی‌های مشروع ... والسلام!

یعنی ارتقاء سطح زندگی و رفاه مردم جزو برنامه‌های دولت نیست. افزایش دستمزدها هدف دولت نیست. حل مسأله مسکن، حل مسأله گرانی، حل مسأله اعتیاد، حل مسأله بیکاری، حل مسأله آوارگی، هیچکدام در سر تا ته اهداف اصلی این دولت تا

پنجسال دیگر جایی ندارد. اینها اینقدر بی‌اهمیت هستند که حتی در مقایسه با "تحکیم مبانی تساوی عموم در برابر قانون" ارزش مطرح شدن ندارند! تا پنجسال دیگر هیچ اثری از رد پای مشکلات توی کارگر در اهداف دولت نیست. آنها فقط میخواهند سرت سلامت باشد، برایشان کار کنی و حداقلی از نیازهایت تامین باشد. آنهم نه حداقلی از همه نیازهایت، بلکه فقط نیازهای اساسی! تازه خود تامین نیاز حداقلی نیازهای اساسی شما هدف نیست بلکه همانطور که در ابتدای این هر سه بند به صراحت گفته شده است، تلاش کردن، هدف جمهوری اسلامی است نه برآورده کردن. یعنی اگر رژیم در سال ۷۲ بتواند ادعا کند که همه زورش را زده است اما نتوانسته است این حداقل را تامین کند، باز هم در اجرای برنامه موفق بوده است، چرا که تلاشش را کرده است!

بگذارید سرنوشت یک قلم از این نیازهای اساسی‌تان را از زبان عالیجناب زنجانی بشنویم: "از اهداف مهم ما در برنامه پنجساله، تثبیت نسبی متوسط شاخص هزینه تغذیه برای جامعه و جلوگیری از روند نزولی آن میباشد".

به این ترتیب قرار است در پنجسال آتی وضع تغذیه شما - که یکی از نیازهای اساسی است - از این هم بدتر بشود. یکی از اهداف مهم جمهوری اسلامی اینست که تلاش کند که از سرعت بدتر شدن وضع تغذیه شما کم کند. یعنی در سال ۷۲ هم برای سیر کردن شکمتان باید همینقدر عذاب بکشید. تازه اگر شما آنطور که میگویند جان بکنید و جمهوری اسلامی در اجرای برنامه‌اش موفق شود!

وقاحت تنها هنر این آقایان نیست. به آنها در رشته دروغگوئی و کلاهبرداری هم باید مدال داد. این برنامه در مورد خدمات اجتماعی، یعنی آموزش و بهداشت و تامین اجتماعی هم حرف زده است. اجازه بدهید آرا عیناً برایتان بخوانیم:

"سهم هزینه‌های اجتماعی (آموزش، بهداشت و تامین اجتماعی) در کل هزینه‌های دولت از ۳۲/۸ درصد در سال ۶۷ به

حزب کمونیست و عضویت کارگری

بقیه از صفحه ۱

جویانه جریانات سنتی به نفع مبارزه قهرآمیز و زیرزمینی کنار گذاشته شد. به این ترتیب بخشی از اپوزیسیون بورژوازی در ایران رادیکالیزه شد. اما در این میان تحول اساسی دیگری نیز اتفاق افتاد که این چه جدید را از سنت های سیاسی ای که منشاء اولیه آنرا تشکیل میدادند، متمایز میساخت. جریانات سنتی جریاناتی اجتماعی بودند. نه فقط جبهه ملی، که اساسا ائتلاف گل و گشاد و گسترده ای از نیروهای متنوع اپوزیسیون بورژوازی بود، بلکه حزب توده نیز که از نظر تشکیلاتی متعین تر و سازمان یافته تر بود، کانون و تسمه نقاله مبارزه اقشار واقعی در جامعه بودند. چه جدید چنین خصیصه نداشت. چه رادیکال ایران به مثابه مجموعه ای از

سازمانها و گروههای زیر زمینی و غیر قانونی شکل گرفت که مبارزه سازمانی ویژه ای را پیش میبردند. این سازمانها نماینده و سازمانده جنبش های اجتماعی نبودند. برای این سازمانها تحرک سیاسی طبقات و اقشار اجتماعی، در درجه اول جنبش دانشجویی و سپس جنبش کارگری، حرکاتی خارج حیطه پراتیک سازمان بودند که سازمان میبایست در روند مبارزه خود با آنها "پیوند" برقرار نماید. بجای سنت های اجتماعی حزب توده و جبهه ملی، سازمانهایی پیدا شدند که نه با موقعیت اجتماعی شان، بلکه با مشخصات تشکیلاتی شان تعریف میشدند. این خصیصه غیر اجتماعی و جایگزین شدن سازمان بجای نیروهای طبقاتی و اجتماعی در صحنه سیاسی، برای چه رادیکال اجتناب ناپذیر بود. چرا که این سنت حاصل رادیکالیزه شدن بخشی از فعالین سیاسی آن طبقاتی

بود که خود در صحنه اجتماعی نه فقط رادیکال نبودند، بلکه بدنبال اصلاحات ارضی دهه چهل رسماً در نظام سیاسی محافظه کار موجود چهارچوب سیاسی مناسب برای رشد اقتصادی را یافته بودند.

شبهه عروج این چه جدید مهر خود را بر خصوصیات سازمانی و عمل سیاسی این جریانات کوبیده بود. ترویج اعتقادات تازه یافته شبه مارکسیستی، تبلیغ و تهییج علیه استبداد و امپریالیسم، و آکسیون به نیروی اعضا و وابستگان تشکیلاتی، خطوط اصلی پراتیک این چه جدید را ترسیم میکرد. جریانات سنتی سازمانده اعتراض اجتماعی بودند. چه جدید، منزوی از حرکات اجتماعی، اعتراض سازمانی را به شکل وجودی خود تبدیل کرد. دو تبیین اساسی برای توجیه این خصیصه غیر اجتماعی در درون این چه وجود داشته است. دو

۴۳/۵ درصد در سال ۷۲ افزایش می یابد."

لا بد شوراهای اسلامی این بند را در بوق خواهند کرد، چرا که صحبت از یک افزایش ده درصدی است. اما شما خام نشوید. این ظاهر قضیه است. مداد و کاغذ را بیاورید و خودتان حساب کنید. برای محاسبه احتیاج به اطلاعات دیگری هست که آنها را هم از بندهای دیگر همین برنامه برایتان میخوانیم:

"نسبت کل هزینه های دولت به تولید ناخالص ملی از ۱۸/۶ درصد در سال ۶۷ به ۱۳/۲ درصد در سال ۷۲ کاهش می یابد ... تولید ناخالص ملی سالانه بطور متوسط ۲/۳ درصد افزایش پیدا میکند."

حالا خودتان حساب کنید. اگر فرض کنیم که تولید ناخالص امسال هزار تومان باشد، کل هزینه های دولت ۱۸/۶ درصد این هزار تومان، یعنی ۱۸۶ تومان است. فرض میکنیم این قول آقایان استثناا درست باشد و امروز ۳۳ درصد هزینه های دولت صرف خدمات اجتماعی

شود. بنابراین ۳۳ درصد ۱۸۶ تومان میشود ۶۲ تومان.

بسیار خوب. در سال ۷۲ چه پولی صرف خدمات اجتماعی میشود؟

مطابق برنامه قرار است تولید ناخالص ۲ درصد رشد داشته باشد، یعنی ۵ سال دیگر بجای ۱۰۰۰ تومان، ۱۱۰۰ تومان تولید خواهیم کرد. هزینه های دولت در آن سال کاهش پیدا کرده و اینبار ۱۳ درصد تولید ناخالص است یعنی برابر ۱۴۵ تومان است. حالا ۴۳ درصد ۱۴۵ تومان که سهم خدمات اجتماعی بود را حساب کنید. به همان رقم ۶۲ تومان میرسید. درست به اندازه بودجه امسال! چشم بندی جالبی است مگر نه؟ ... تازه این بودجه قرار است صرف پاسخگویی به نیازهای آموزش و بهداشت و تامین جمعیتی بشود که تا پنجسال دیگر سالی ۳ درصد افزایش داشته یعنی ۱۵ میلیون نفر بیشتر از امروز شده است. ...

در مورد تخفیف بیکاری هم دروغ به همین بزرگی است. در این برنامه وعده داده شده است که هر ساله در حدود ۳۹۰ هزار شغل جدید ایجاد شود بنحوی که نرخ بیکاری در پایان دوره، در حد ۲ درصد کمتر از میزان فعلی تثبیت گردد. از نفس هدف مشعشع کاهش بیکاری

باندازه ۲ درصد در عرض پنج سال که بگذریم، تازه به این مهرسم که خود این ادعا سر تا پا دروغ است. چرا که مطابق آمار رسمی جمعیت هر ساله ۳/۲ درصد افزایش می یابد. یعنی هر سال قریب ۱/۵ میلیون بچه در ایران بدنیا میآید. حتی اگر فرض کنیم نیمی از آنها هرگز به سن کار نرسند، باز هم بطور متوسط سالانه ۷۵۰ هزار نفر جدید به بازار کار وارد میشود که برای آنها در بهترین حالت ۳۹۰ هزار شغل پیش بینی شده است. بعبارت دیگر در طی پنج سال آتی بازهم قرار است روز به روز به جمعیت بیکار کشور اضافه شود!

لا بد میبرسید پس نیروی کاری که قرار است چرخ اقتصاد و بازسازی را بگرداند از چه طریق تامین میشود؟ پاسخ رژیم اسلامی سرمایه در برنامه پنجساله اش روشن و صریح است: از طریق "افزایش بهرهوری کار و مبارزه با پدیده مغرب کم کاری"! یعنی از طریق تشدید بهره کشی و کشیدن تسمه از کرده شاعلین. ...

براستی که این رژیم در وقاحت و بی شرمی و در دشمنی با کارگر حد و مرزی نمی شناسد.

از گفتارهای

راديو صدای حزب کمونیست ایران



تبیین که در عین حال متضمن تعریف برخی از مفاهیم پایه‌ای مارکسیسم و سوسیالیسم کارگری بوده است. اول، مقوله "سازمان انقلابیون حرفه‌ای"، و دوم، "پیوند" سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر. چه رادیکال موقعیت منزوی و غیر اجتماعی خود را موقعیتی انتقالی میدید. استدلال میشد که آنچه بوجود آمده است سازمانهایی از "انقلابیون حرفه‌ای" است. پیوند این سازمانها با طبقه کارگر و جنبش کارگری امری مربوط به آینده است. مشکل اینجاست که هیچیک از این مفاهیم در سنت مارکسیستی به این شیوه بکار نرفته‌اند. سازمان انقلابیون حرفه‌ای، که جزء مهمی از تئوری حزب لنینی است، به سازمان حرفه‌ای و تمام وقت یک حزب اجتماعی کارگری اطلاق میشود. وجود یک جنبش سوسیالیستی کارگری، وجود کانونهای

کارگر بسیاری از کشورها و از جمله ایران تبدیل شده است. بنابراین تزیهای "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" و "پیوند" برای چه جدید تنها پوششی برای استتار یک موقعیت دردناک سیاسی و اجتماعی است. این واقعیت که موجودیت این جریانها موجودیتی سازمانی و فرقه‌ای است. پراتیک سیاسی این جریانها منحصر به پراتیک ترویجی، تبلیغی و آکسیونی اعضاء آنهاست. مبارزه اجتماعی با فعالیت سازمانی جایگزین شده است.

سازمان و کارگران

سازمان غیر اجتماعی هم بالاخره در جامعه قرار دارد و با ا فشار و طبقات اجتماعی روبروست. هرچند که نمونه‌هایی مانند مجاهدین خلق و شاخه‌هایی از سنت فدائی گواه آنند که سازمان میتواند

جریانها سنتی سازمانده اعتراض اجتماعی بودند. چه جدید، منزوی از حرکات اجتماعی، اعتراض سازمانی را به شکل وجودی خود تبدیل کرد.

تزیهای "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" و "پیوند" برای چه جدید تنها پوششی برای استتار یک موقعیت دردناک سیاسی و اجتماعی است. این واقعیت که موجودیت این جریانها موجودیتی سازمانی و فرقه‌ای است.

محل برای اعتراض سوسیالیستی کارگر، پیش شرط وجودی یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای کمونیستی است. نمیتوان جدا از این سنت مبارزاتی، بدون رابطه عملی با آن، و با ماتریال انسانی بیگانه با این محیط مبارزاتی بدوا در گوشه‌ای "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" برای سوسیالیسم کارگری درست کرد و بعد به فکر "پیوند" افتاد. در مورد خود این مقوله "پیوند" پیش از این صحبت کرده‌ایم. صحبت بلسویکها در ابتدای قرن بر سر پیوند یک "سازمان" با توده‌ها نبود، بلکه بر سر جا باز کردن سوسیالیسم به مثابه یک سنت فکری و مبارزاتی در درون طبقه کارگر روسیه بود. این امر در انتهای قرن نه فقط در هر کشور سرمایه داری متحقق شده، بلکه سوسیالیسم کارگری بعنوان یک سنت اعتراضی به یک جریان معتبر در درون طبقه

حتی مواجهه مادی خود با جامعه را نیز به حداقل برساند و خود سازمان را به میناتور و کاریکاتوری از جامعه تبدیل کند که افراد در واقع در آن زندگی میکنند، مصرف میکنند، طبقات دارند و غیره. بهرحال امروزه از این نمونه‌های افراطی در درون چه به معنی اخص کلمه کمتر یافت میشود. چه بهرحال با کارگر بعنوان یک قشر اجتماعی روبرو میشود. در سنت چه غیرکارگری، کارگر در دو قامت متفاوت در برابر سازمان قرار میگردد. اول بعنوان یک قشر و طبقه اجتماعی و دوم بعنوان یک فرد. چه رادیکال، کارگر را در قامت اجتماعی‌اش بصورت جمع عددی افراد و نهایتا بصورت یک "صنف" درک میکند. بعبارت دیگر برای اینها کارگر بعنوان یک طبقه و بعنوان پدیده‌ای در بیرون سازمان فاقد سیما

اجتماعی و سیاسی است. در مورد دو قطبی سازمان - توده‌ها پیش از این به تفصیل صحبت کرده‌ام. توده‌ها برای سازمان بیشکل و خام‌اند، فاقد حیات سیاسی و تاریخ‌اند، جامد و ایستا هستند و ایجاد هر نوع شکل بندی سیاسی در دل آنها از مجرای سازمان ممکن میشود. در ظرفیت فردی نیز کارگر فاقد یک سیما اجتماعی است. اتمی انسانی است که مانند هر فرد دیگر از هر قشر اجتماعی دیگر بر مبنای رابطه‌ای که با سازمان دارد معنی میشود و هر خصلت سیاسی و مبارزاتی خود را مانند سایر اعضا سازمان از خود سازمان میگیرد. بعبارت دیگر کارگر، چه آنجا که در بیرون سازمان بعنوان یک طبقه در نظر گرفته میشود و چه آنجا بعنوان یک عضو و فعال سازمانی نگریسته میشود خصوصیات و مشخصات اجتماعی خود را از دست داده است. در بیرون سازمان طبقه به صنف تنزل داده میشود و در درون سازمان فرد کارگر نه بعنوان عنصری از یک طبقه و یا حتی صنف، بلکه بعنوان سلولی از تشکیلات معنی و موجودیت پیدا میکند. سازمان خصلت غیر اجتماعی خود را در ذهن و در شیوه نگرش خود به کارگر تسری میدهد. کارگر دوشخصیتی میشود. کارگر بعنوان فرد، که باید اندیشه و عمل سازمان را بپذیرد، به آن بپیوندد و مانند هر عضو دیگر ظرفیت‌هایش را بعنوان یک فرد در خدمت نقشه و آکسیون سازمان قرار بدهد، و کارگر بعنوان بخشی از جامعه، بعنوان یک صنف، که باید برای منفعت صنفی خود مبارزه کند.

در واقع هر چه سازمان غیراجتماعی تر و فرقه‌ای تر باشد، تلقی‌اش از کارگر صنفی تر و غیر سیاسی تر است. هرچه سازمان فرقه‌ای تر و آکسیون‌گرا تر است، سیاست کارگری‌اش سندیکالیستی تر و صنفی تر است. اما نکته جالب توجه تلقی چه رادیکال فرقه‌ای از سندیکا و سندیکالیسم است. کارگر برای اینها صنف است و در نتیجه سندیکالیسم را تمایل "غریزی و خود بخودی" کارگر بطور کلی تلقی میکنند و نه یکی از سنت‌های متنوع مبارزاتی در درون جنبش کارگری. این فرق سندیکالیسم اینها با حزب توده در دروه قبل از ۱۳۳۲ است. حزب توده

خود بعنوان یک سنت حزبی متکی به جریان سندیکالیستی در درون طبقه بود. سندیکالیسم کارگری را بغود جلب کرده بود. بخشی از پراتیک خود حزب توده سندیکا سازی بود. اما برای چه جدید سندیکالیسم ابزار تحبيب و جلب توجه کارگر بعنوان یک صنف است. کار خود این چه نیست. درست همانطور که به دهقان زمین وعده میدهند، به کارگر سندیکا وعده میدهند. جریاناتی که وقتی پای جنبش دانشجویی به میان میاید اصرار دارند که خطوط سیاسی مختلف در این جنبش حتما باید تفکیک ایدئولوژیکی و تشکیلاتی خود را روشن کرده باشند، در قبال کارگر جز اعلام وفاداری به ایده سندیکا، که آنها آن را ایده آل کارگر بعنوان یک صنف میدانند، کاری ندارند که بکنند. و باز جالب اینجاست که بدرجهای که کارگر بعنوان یک طبقه به میدان آمده است و مبارزه میان خطوط در میان خودش و وجود یک زندگی سیاسی در درون طبقه را به نمایش گذاشته است، خط مشی چه رادیکال در قبال تشکل های توده ای کارگران دستخوش نوسان شده است. وقتی کارگر در انقلاب ۵۷ فعال میشود و سنت مبارزه شورائی در درون طبقه دست بالا پیدا میکند، چه به این الگو ابراز وفاداری میکند و تا کارگر به عقب رانده میشود، مجدد "شورائی های سابق" در چه غیر کارگری به خط مشی تعظیم و تکریم لفظی در قبال سندیکا رجعت میکنند.

خلاصه کلام اینکه کارگر بعنوان یک طبقه در بیرون محدوده سازمانی عرصه ای از فعالیت سازمانگرا چه جدید نبوده است. این چه نماینده سیاسی و ابزار حزبی هیچ گرایشی در درون جنبش طبقاتی نبود. لذا حتی آنجا که کارگر از قلمرو کار توده ای و طبقاتی به این چه جلب میشود و با این چه سازمان پیدا میکند، بدوا موقعیت اجتماعی خود بعنوان یک فعال جنبش اعتراض طبقاتی را از دست میدهد. ممکن است کارگر برای مدتی در همان محیط فعالیت سابق خود در درون

جنبش کارگری بماند. اما نقش او به تدریج و بطور اجتناب ناپذیری عوض میشود. بجای فعال جنبش سندیکائی، "کارگر سازمانی" بتدریج به گزارشگر ویژه سازمان، مامور پخش، و یا به مامور جذب عناصر جدید برای سازمان تبدیل میشود. به این ترتیب در نقد عضویت کارگری در سازمان های چه غیرکارگری باید بهرحال به رابطه فردی کارگر با سازمان دقیق بشویم چرا که این تنها شکلی است که سنت چه غیرکارگری کارگر را با خودش سازمان میدهد و بمعبارت دیگر "به عضویت میپذیرد".

همینجا میتوان اولین اختلاف بنیادی ای را که میان سنت کمونیسم کارگری با چه رادیکال در امر عضوگیری کارگران وجود دارد مشاهده کرد. برای کمونیسم کارگری و احزاب کمونیستی کارگران، عضوگیری افراد به حزب چیزی جز جریان انتخاب بهترین عناصر مبارزه طبقاتی و کارگری به حزب پشتاز و سازمانده این مبارزه نیست. عضویت در حزب یعنی قرار گرفتن کارگر فی الحال مبارز و درگیر اعتراض کارگری در یک سازمان با برنامه و هدف دار سوسیالیستی کارگران و تبدیل شدنش به عنصری از یک حرکت متحدانه و آگاهانه. عضویت در حزب نقطه شروع مبارز شدن کارگر نیست. برعکس، حزب کمونیست کارگری حزب متشکل کننده کسانی است که فی الحال در یک مبارزه اجتماعی در حال جریان میان کارگر و سرمایه دار درگیرند و نقش پیدا کرده اند.

برای چه رادیکال تاکتونی عضویت، حتی عضویت کارگران، معنای دیگری دارد. قبلا گفته ام که چگونه سوسیالیسم رادیکال غیر کارگری مبارزه طبقاتی عینی و اجتماعی بیرون خودش را نمی بیند. مبارزه با عضویت فرد در سازمان شروع میشود. وظیفه سازمانی موجودیت سیاسی فرد را تعیین و تعریف میکند. در این سنت، این عضویت و پیوستن به تشکیلات است که قرار است به مبارزه جوئی فرد خصلتی اجتماعی بدهد. انسانها نه با هویت مبارزاتی شان در جامعه، مثلا اینکه فلائی

فعال شورای فلان کارخانه است، آزیئتاتور کارگری در فلان واحد است، رهبر فلان اعتصاب بود، نماینده کارگران در فلان سال بوده و غیره، بلکه با تعلق تشکیلاتی شان تعریف میشوند، بعنوان فدائی، پیکاری، راه کارگری، رزمندگانی و غیره. این سازمان است که برای فرد محیط فعالیت سیاسی تعریف میکند و با قرار دادن او در یک تقسیم کار سازمانی به فعالیت او رنگ اجتماعی بودن میزند. در سنت چه رادیکال غیرکارگری، سازمان مجرای مبارزه اجتماعی برای فرد است. برای کمونیسم کارگری، حزب سازمانده و هدایت کننده مبارزه اجتماعی ای است که در متن جامعه در جریان است، مبارزه وقفه ناپذیر کارگر علیه سرمایه و سرمایه دار.

این تفاوت، خودش را بروشنی در سیاست ها و روش های انتخاب عضو در این دو سنت نشان میدهد. کمونیسم کارگری خود گرایشی در دل یک جریان مبارزه و اعتراض طبقاتی است و لذا بهترین، فعال ترین و پرنفوذ ترین عناصر این مبارزه را بغود جلب میکند. سازمان چه غیرکارگری، در مقابل، مستقل از طول و عرض خود، فرقه ای است که نقطه شروع مبارزه برای فرد است، و لذا عناصر متناسب با مشخصات درونی خود را انتخاب میکند. برای کمونیسم کارگری، عضو جدید یک انسان و یک مبارز فی الحال اجتماعی و فی الحال در گیر مبارزه است. برای چه غیر کارگری عضو جدید انسانی مجرد و فاقد پیشینه با خواص فردی قابل استفاده برای سازمان است. یک اتم است که تازه با ورود به سازمان و در ترکیب با اتم های مشابه قادر به نوعی فعالیت دسته جمعی میشود. کمونیسم کارگری لاجرم به آن جنبش اجتماعی که خود به آن تعلق دارد نگاه میکند و میکوشد فعالین آن را به خود جلب کند، چه رادیکال غیر کارگری به جامعه بطور کلی و به مجموعه اتم های انسانی حاضر در این جامعه نگاه میکند و دنبال افراد مستعد

آزادی، برابری، حکومت کارگری

برای پذیرش تفکر سازمان، قالب های مبارزه سازمان و وظایفی که سازمان تعریف کرده است میگردد. هر سازمان و هر سنت مبارزاتی بهرحال عضو و فعال خود را انتخاب میکند. تفاوت اینجاست که برای کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگران، بخش مهمی از این انتخاب فعالیت در متن مبارزه کارگری انجام شده است. عضویت برای این سنت اتحاد یک مبارز دیگر امر کارگران در حزب سیاسی طبقه برای پیشبرد نقشه مشترک است. برای چه غیر کارگری تمام این انتخاب توسط سازمان و با ملاک های سازمان صورت میگیرد و عضویت فرد به معنای ورود او به عرصه پراتیکی و آکسیونی مورد نظر تشکیلات است.

بافت غیر کارگری: توجهات و واقعیات

رابطه ای که سازمان روی کاغذ با پرولتاریا برقرار کرده است و جدائی عملی که در جهان واقعی از کارگر دارد، بطرق مختلف در سیستم فکری گرایشات مختلف چپ رادیکال توجیه شده است. اگر این توجهات را، که در سنت هائی نظیر مشی چریکی، لیبرالیسم چپ، تروتسکسیم و غیره علنا تئوریزه شده است، بشکافیم به چند مولفه اصلی در آنها بر میخوریم. اول مساله اختناق و سرکوب سیاسی است. عموماً گفته میشود که سرکوب سیاسی مانع تماس وسیع سازمان با کارگران است، کار با سازمان کمونیستی را برای آنها مغایرآمیز میکند، روی آوری کارگران به سازمان سوسیالیستی مستلزم وجود درجه ای دموکراسی و فضای دموکراتیک در جامعه است و غیره. باید پرسید چرا اختناق این تاثیر را بر روشنفکران ندارد؟ چرا این اختناق مانع

در واقع هر چه سازمان غیراجتماعی تر و فرقه ای تر باشد، تلقی اش از کارگر صنفی تر و غیر سیاسی تر است. هرچه سازمان فرقه ای تر و آکسیونیست تر است، سیاست کارگری اش سندیکالیستی تر و صنفی تر است.

حتی آنجا که کارگر از قلمرو کار توده ای و طبقاتی به این چپ جلب میشود و با این چپ سازمان پیدا میکند، بدواً موقعیت اجتماعی خود بعنوان یک فعال جنبش اعتراض طبقاتی را از دست میدهد.

تا اینجا معلوم شد که در بحث عضویت کارگری و چپ رادیکال باید کلاً مساله رابطه اجتماعی سازمان با طبقه کارگر و انتظار متکی بودن سازمان به گرایش مبارزاتی ای در درون خود طبقه را کنار گذاشت و به رابطه فرد کارگر با سازمان پرداخت. وقتی به بحث عضویت کارگری و حزب کمونیست برسیم، ناگزیر باید اساساً به این رابطه اجتماعی بپردازیم. اما تا آنجا که به چپ رادیکال برمیگردد، مساله تماماً برسر چند و چون عضویت آحاد کارگر در این سازمانها و بعبارت دیگر مساله بافت طبقاتی خود سازمان است.

غیر کارگری بودن بافت سازمانهای چپ رادیکال چیزی نبود که بر خود اینها پوشیده باشد. این واقعیت، و یا بعبارت دیگر این تناقض آشکار میان

سوسیالیسم قرار است زبان حال آن و بیان اعتراض آن باشد آن تعداد انسان آگاه سیاسی از خود بیرون نمیدهد که همین سازمانهای سوسیالیستی موجود را پر کند؟ چطور است که تئوری سوسیالیسم اساساً توسط بخش هائی اتخاذ شده است که وجود اجتماعی شان و موقعیت عینی شان پذیرش آنها ایجاب نمیکرده است و آن میلیونها انسانی که بحکم موقعیت عینی شان به این تئوری نیاز دارند و این تئوری مال آنهاست قادر به درک و پذیرش آن در یک مقیاس وسیع نیستند؟ بهانه دیگر وجود گرایشات غیر سوسیالیستی حاکم بر کارگران است. ظاهراً سازمان چپ رادیکال درست بدلیل رادیکالیسمش از کارگران منزوی مانده است! از این مینالند که کارگران تحت نفوذ سندیکالیسم یا احزاب رفرمیست قرار دارند، منهی اند، و غیره. بازهم باید پرسید که روشنفکران طبقات دارا چه خاصیت ویژه ای دارند که بسادگی نفوذ افکار و آراء حاکم بر جامعه را، که با موقعیت عینی خود آنها و منفعت مادی آنها بعنوان افراد معین خوانائی بیشتری هم دارد، از خود می تکانند و کارگران از چه نقیصه مادرزادی برخوردارند که جدا کردن آنها از این گرایشات و افکار این چنین دشوار است؟

این بهانه ها، که هر یک از سنت های چپ رادیکال به فراخور حال خود چند تا از آنها را در آستین دارد، بیش از آنکه بتوانند علل دوری کارگران از چپ رادیکال را توضیح بدهند، خود شواهد دیگری هستند از نگرش غیرکارگری این جریانات به مبارزه طبقاتی و سیاسی و حتی به تئوری سوسیالیسم. در عین حال اینها سرخ یک درک درست از مساله رابطه، یا در واقع بی رابطگی، چپ رادیکال و کارگران را بدست می دهند. واقعیت اینست که سازمانهای چپ رادیکال تاکنونی اشخاص تئوریکی خاص و نحوه زیست و فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خاصی داشته اند که امکان استفاده از آنها را بعنوان ابزار مبارزه و اتحاد به کارگر نمیدهد.

ملاکها و مکانیسم های جنب و دفع

بافت غیرکارگری چپ رادیکال گواه

تشکیل دهها سازمان باصطلاح کمونیست متشکل از دانشجویان و تحصیل کردگان نشده است؟ و چرا کارگران، با کمیت چندین صد برابرشان در جامعه نتوانسته اند معادل روشنفکران طبقات غیر کارگر آدم "خطر کن" و بدرد بخور برای این سازمانها از خود بیرون بدهند. بهانه دیگر مساله نقش تئوری و آگاهی در مبارزه کمونیستی است. گفته میشود کمونیست بودن و در سازمان کمونیستی عضو شدن نیازمند سطح بالائی از آگاهی سیاسی و درک تئوریک سوسیالیسم است و ظاهراً روشنفکران در موقعیت مساعدتری برای کسب این ملزومات قرار دارند. باز اینجا سوالی که مطرح میشود اینست که مگر آگاهی با وجود اجتماعی فرد رابطه ندارد؟ چطور است که میلیونها انسان که در موقعیت اجتماعی ای قرار گرفته اند که تئوری

اینست که کارگر حتی بعنوان یک فرد، عنصر و ماتریال انسانی مناسبی برای ساختمان تشکیلاتی سازمانهای این سنت نیست. مکانیسم ها و ملاکهای جذب و دفع افراد علیه کارگر و به نفع تحصیل کردگان جوان طبقات مرفه و نیمه مرفه در جامعه کار میکند. این مکانیسم ها کدامند؟

شروط کلاسیک عضوگیری احزاب کمونیست را بیاد بیاوریم: پذیرش برنامه، اساسنامه، و کار کردن در یک ارگان تشکیلاتی. اینها شرایط کاملا اصولی و درستی است. اما این شرایط نه یک رابطه حقوقی صرف میان فرد و سازمان، بلکه یک رابطه واقعی و اجتماعی را بیان میکنند. این شروط بیان فشرده این واقعیت است که فرد باید اهداف و آرمانهای ناظر بر سازمان را بپذیرد، روش فعالیت و زندگی سیاسی سازمان در جامعه و موازین و مناسبات درونی سازمان را تأیید کند و خود را با آن وفق بدهد و بالاخره آن وظایف معینی را که برنامه و نقشه فعالیت سازمان جلوی پایش میگذارد به پیش ببرد. بعبارت دیگر فرد باید با سازمان از نظر سیاسی و عملی از یک جنس باشد. چه رادیکال ایران عمدتا فاقد برنامه و یا اساسنامه مدون بود. این تازه دارد این اواخر میان بقایای این جریانات مد میشود. اما بهرحال، در غیاب برنامه و اساسنامه مدون هم چه رادیکال مکانیسم های ویژه خود برای شناختن عناصر از نظر فکری و عملی مناسب برای خود را داشته است. مکانیسم های دیگری، بعضا ارادی و آگاهانه و بعضا خودبخودی و اجتماعی، همان شروط اصلی را در برابر افراد قرار میداده اند. آنچه که ما باید تشخیص بدهیم اینست که چگونه این مکانیسم ها افراد را از نظر فکری و عملی فیلتر میکنند و چگونه بویژه ورود کارگر به این تشکیلات را دشوار و غیر محتمل میسازند.

هر سنت سیاسی خواه ناخواه تصویر و شمایی از یک مبارز نمونه بدست میدهد. اهداف یک سازمان سیاسی، روش مبارزه اش، اخلاقیاتش، زبان و مشغله اش و غیره تصویری عمومی از سازمان و تپیی از انسانها که میتوانند در آن جای

بگیرند بدست میدهد. شخصیت پردازی ای که هر سنت از قهرمانان خود بعمل میآورد، خطوط چهره فردی و سیاسی یک عضو نمونه را بصورت یک الگو متعین میکند و در برابر جامعه قرار میدهد. بنابراین مساله عضویت فرد در سازمان از این سوال شروع نمیشود که آیا فرد اهداف و عمل سازمان را میپذیرد یا نه، بلکه از این سوال شروع میشود که کلا چگونه انسانهایی بحکم شرایط اجتماعی خود قادرند این اهداف و روش ها را بپذیرند و خود را به شمایل عضو نمونه شبیه کنند. برای مثال سنت فدائی قبل از انقلاب با نوع معینی از انسان تداعی میشود. سنت مائوئی، سنت سوسیال دموکراسی، سنت تروتسکیستی و غیره نیز هر یک الگویی از یک فعال نمونه دارند. وقتی در خطوط سیمای این مجسمه های سیاسی دقت میکنید، بتدریج متوجه شباهت های آنها با اقشار اجتماعی میشوید که این سازمانها را از درون خود بیرون داده اند. در پس تصویر اساطیری و ایده آلایزه قهرمان و الگو، انسانهای واقعی را می بینید که در مکان اجتماعی و تولیدی واقعی ایستاده اند. پشت عنصر فدائی، با از خود گذشتگی اش، با بی صبری سیاسی اش، با نفرتش از استبداد، با بی اعتمادی اش به نیروی طبقات اجتماعی و با رسالتی که درعوض برای خود بعنوان قهرمان قائل است، و غیره، چهره دانشجویان فنی و صنعتی را تشخیص میدهند که قهرمانانه آینده تضمین شده فردی خود را برای خدمت به خلق رها میکنند. عنصر فدائی دوران شاه سمبل رشد وجدان اصلاح طلبانه در میان جوانان تحصیل کرده و امیدهای آینده بورژوازی است. پشت نهضت آزادی و مجاهد خلق دو نسل از اعتراض بازار را می یابید، با همه محلی گرایی، عقب ماندگی اخلاقی و دوری از مدرنیسم که در این نهاد سنتی جامعه جای خوش کرده است. پشت تروتسکیسم و لیبرالیسم چه ایرانی، بی هیچ دشواری میتوان چهره روشنفکر آشنا با فرهنگ اروپای غربی و خجل از خاستگاه جهان سومی خویش را دید. سنت های سیاسی ای که در این اقشار جامعه ایران پا گرفته اند، و مجموعا چه رادیکال دوره معاصر را شکل

داده اند، بیشک از پیکره قشر اجتماعی که از آن برخاسته اند و از زندگی متعارف این اقشار فاصله میگیرند. اما نهایتا گریزی ندارند جز اینکه روشی متناسب با مبارزه این اقشار، روشی ملهم از افق اجتماعی و ظرفیت های مادی این اقشار، در پیش بگیرند. زندگی سیاسی و روش های مبارزاتی این جریانات بناگزیر با وجود اجتماعی قشری که در آن پا گرفته اند تناسب می یابد.

این تصویر از پیشی از "انسان مناسب" برای هر سنت مبارزاتی بطرق مختلف به جامعه القاء میشود و آگاهانه و یا بطور خود بخودی مکانیسم های جذب و دفع سازمانها در رابطه با افراد را شکل میدهد. سازمان با این مکانیسم ها عناصر مناسب بحال خود را جذب میکند و آنها را که نمیخواهد دفع میکند. در بسیاری موارد الگوی سازمان از عضو مناسب چنان زنده است و توسط جامعه شناخته شده که از پیش مانع نزدیکی حتی تصادفی افراد نامتجانس با سازمانها میشود. من مطمئنم در ۵ سال گذشته حتی یک کارگر ایرانی هوس تماس گرفتن با جریان "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" و یا "سربداران" را نکرده است. در درون سازمان، همین مکانیسم ها، انسانها را مطابق سنت مبارزاتی و الگوی فعالیت خود مدام فیلتر میکنند. ما حصل همه اینها اینست که سازمان بعنوان بخشی از سنت مبارزاتی یک قشر و طبقه معین اجتماعی مداوما باز تولید میشود. این روش مبارزاتی و زندگی سیاسی سازمانها و احزاب سیاسی است که عملا معلوم میکند چه الگویی از فعالین سیاسی بدرد آنها میخورد، و لذا فعالین کدام قشر اجتماعی باید در آنها جای بگیرند. اگر به مولفه های مختلف زندگی و فعالیت سیاسی چه رادیکال ایران دقت کنیم، آن مکانیسم های عملی ای را که کارگر را از آنها دور نگاه میدارد بروشنی می بینیم. این را می بینیم که چگونه کارگر ماتریال طبیعی و مناسبی برای استفاده در شالوده و ساختمان تشکیلاتی این جریانات نیست.

ملاک عقیدتی: مساله تئوری

و پذیرش برنامه

بنظر من اولین مانع نزدیکی کارگران به سازمانهای چپ رادیکال را باید اینجا جستجو کرد. هم مضمون نظریات تئوریک این جریانات و هم جایگاه تئوری بطور کلی برای آنها، کارگر را از آنها دور نگاه میدارد. از نظر مضمونی تئوری برای این جریانات، همانطور که گفتیم، توجیه نظری اهداف اجتماعی و مبارزه سیاسی بود فیالسنفسه محتوایی غیر کارگری داشت. این در درجه اول محتوا و مضمون تئوری این جریانات است که آنها را برای کارگر غیر قابل فهم و غامض میکند. مانیفست کمونیست، تئوری مارکس درباره ریشه های استثمار در جامعه سرمایه داری، تئوری حزب کارگری، تئوری انترناسیونالیسم کارگری، تئوری مارکسیستی دولت و نظایر آن طبعاً برای کارگر قابل فهم است، متون کلاسیک مارکسیستی برای ترویج در محافل

بیان میکند، حتی وقتی تئوری را به حکمت عامه تنزل میدهد، باز کارگر آن را نمی فهمد. مساله بر سر خصلت غیرکارگری این تئوری و ناخوانائی آن با امر کارگر است. رشد آگاهی سیاسی کارگر باعث دوری از این تئوری ها و از سازمانهای متکی بر آنها میشود. چپ رادیکال بنا به تعریف نمیتوانست کارگر آگاه به منافع طبقاتی را جلب کند چون خود به یک چنین آگاهی طبقاتی متکی نبود. مستقل از مضمون و محتوای تئوری، روش برخورد چپ رادیکال به تئوری، و جایگاه تئوری برای این جریانات، بسهم خود مانع دیگری در برابر کارگران قرار میدهد. سازمانهای چپ رادیکال عموماً سازمانهایی هستند که بر مبنای "اعتقادات" شکل گرفته اند و طبعاً "تئوری" و "عقیده" مهم ترین ملوک ورود به آنها است. در هرسازمان کمونیستی کارگری هم ایدئولوژی

عضویت در حزب نقطه شروع مبارز شدن کارگر نیست.

در سنت چپ رادیکال غیرکارگری، سازمان مجرای مبارزه اجتماعی برای فرد است. برای کمونیسم کارگری، حزب سازمانده و هدایت کننده مبارزه اجتماعی است که در متن جامعه در جریان است، مبارزه وقفه ناپذیر کارگر علیه سرمایه و سرمایه دار.

کارگری حتی غالباً نیازی به ساده شدن ندارند. یک ترجمه روان در بیشتر موارد کفایت میکند. اما فهم تقسیم بورژوازی به خوب و بد، فهم تئوری دسته بندی خرده بورژوا به لایه های مختلف، فهم خواص سرمایه داری غیر وابسته، فهم تضاد ساواک و شهربانی، فهم انقلاب شش مرحله ای آنها به پشتوانه "درباره تضاد" مائوتسه دون، و خلاصه فهم تمام اراجیفی که به اسم مارکسیسم از کارخانه های فکری بورژوازی و کارگاههای خرده بورژوازی روانه بازار عقاید میشود، برآستی به ذهن مبهم بین، ابهام تراش و دنیا ندیده روشنفکر بورژوا و خرده بورژوا احتیاج دارد. قانع کردن کارگر به اینکه باید برای اینها جان خود را برکف بگیرد بطور قطع کار بسیار دشواری است. چپ رادیکال با این واقعیت مواجه است که حتی وقتی این آرمانها را به زبان خردسالان

و اعتقاد به سوسیالیسم یک شاخص و ملوک مهم است. اما مساله برسر تبیینی است که از تئوری و ایدئولوژی در سنت چپ غیرکارگری بعمل میاید و رابطه ای که این ایدئولوژی با فرد و فعال سازمانی پیدا میکند. احزاب چپ رادیکال خارج از سنت کارگری پا گرفته اند و لذا پیدایش آنها در درجه اول حاصل نفی نظری تفکر و باورهای سنت های رسمی اپوزیسیون بورژوازی است. خیلی از این جریانات حاصل انشعاب از لیبرالیسم، ناسیونالیسم، رفرمیسم و یا حتی اپوزیسیون مذهبی بوده اند. این جریانات در بدو پیدایش خود متشکل از انسانهایی بوده اند که برای رادیکال شدن و به اصطلاح مارکسیست شدن، با هر تبیینی، ناگزیر بوده اند به کمک افکار و آیده آله ها و باورهای خود موقعیت عینی اجتماعی خود بعنوان بخشی از طبقات صاحب مالکیت را نفی کنند.

اینها ناگزیر بوده اند مکان اجتماعی خود را نفی کنند و خود را بر مبنای اعتقادات خود تعریف کنند. اینها ناگزیر بوده اند ارزش خود را بعنوان انسان و بعنوان عنصر مبارز در جامعه، در تقابل با طبقه ای که از آن برخاسته اند، از اعتقادات رادیکال خود استخراج کنند. اینها از مکان تولیدی و طبقاتی خود بریده اند تا "چپ" بشوند. بنابراین در سنت تشکیلاتی که ایجاد کرده اند، اعتقاد و اندیشه ملوک اصلی قرار میگیرد، چرا که تنها این ملوک فاصله شان را از طبقه شان نشان میدهد. بنابراین همین سرلوحه تشکیلاتی که میسازند قرار میگیرد. هرکس در میان اینها در ایدئولوژی و تئوری با دیگری اختلاف پیدا میکند، به زعم دیگری ناگزیر به طبقه ای که بیشتر به آن پشت کرده بود رجعت کرده است. اختلاف نظر تئوریک برای بورژوا شدن کافی است، چرا که همین تبیین تئوریک شاخص جدائی از طبقه شان بوده است. از اینرو برای این جریانات تئوری نه یک ابزار برای درک جامعه و جهان بیرونی و ترسیم خطوط مبارزه سوسیالیستی، نه یک نقد، بلکه یک محک مذهبی برای تشخیص خودی و بیگانه است.

تئوری ای که به این ترتیب جامد شود و به ملاکی برای تعلق طبقاتی تبدیل شود، چپرا غامض نیز میشود. زیرا اولاً باید بصورت احکامی درآید که بتوان به آن سوگند خورد و ثانیاً، این احکام باید با چنان دقت و ظرافتی و در چنان جزئیاتی تبیین شوند که فرق و فاصله این جریان را با سایرین ترسیم کنند. تئوری به احکامی برای رد و قبول تبدیل میشود، فرمول هایی که هر کلمه آن تعیین کننده است چرا که مرزبندی این فرقه را با چیزی و کسی بیان میکند. فرمول هایی مقدس که انسان یا به آن ایمان دارد و یا ندارد. اگر دارد عضو فرقه هست و اگر ندارد نیست. این یک معضل و وضعیت عینی است. واقعیت اینست که روشنفکر بورژوازی سوسیالیست و غیر سوسیالیست از نظر اجتماعی افق ها و منافع طبقاتی کاملاً متضادی را نمایندگی میکنند. ملوک نظری، باشد که نه با برداشتی مذهبی، برای پیوستن روشنفکران به سازمان مارکسیستی ملاکی اجتناب ناپذیر است.

اما اشکال کار اینجاست که چه رادیکال ملاکی را که با تعمیم موقعیت روشنفکر معترض طبقات حاکم تعریف کرده است، و در واقع از هر نوع معنی و ارزش تهی کرده است بهمان شیوه در مورد کارگران هم بکار میبرد. پیوستن کارگر به سازمان به اصطلاح کمونیستی اینها هم در درجه اول منوط به گذشتن از آزمون تئوریک سفت و سختی است که سازمان بر مبنای تاریخ گسست عقیدتی خود از بورژوازی در برابر تازه واردین قرار میدهد. اشکال کار اینجاست که این سازمانها با این تفکر و این روش تشخیص خود و بیگانه با طبقه کارگری مواجه میشوند که برای انقلابی بودن و سوسیالیست بودن نیازی ندارد تعلق طبقاتی موجود خود و موقعیت عینی‌اش در تولید را نفی کند. در واقع نمیتواند نفی کند. کاملا برعکس، دقیقا به دلیل قرار داشتن در این موقعیت عینی است که میتواند سوسیالیسم را بعنوان یک اندیشه و آرمان جذب کند و تئوری سوسیالیسم را در خدمت مبارزه‌اش بکار بگیرد. لازم نیست کارگر با یک نقد عمیق فلسفی بسراغ خودش بعنوان یک فرد پرود و با خودش و تعلقات اجتماعی‌اش تسویه حساب بکند تا سوسیالیست بشود و در اردوی مبارزه علیه سرمایه‌داری قرار بگیرد. حضور در این مبارزه موقعیت اولیه و داده شده هر کارگر در این جامعه است. او بورژوا نیست. وابسته به مالکیت و ارزش اضافه نیست. او میتواند سرچای خودش در جامعه سوسیالیست باشد و بعنوان سوسیالیست مبارزه کند. تئوری مارکسیستی چنین خصلت کلیشه‌ای و چنین بار مذهبی و عرفانی برای کارگر ندارد و تبدیل این تئوری به چنین پدیده‌ای جز دور کردن آن از دسترس کارگر و لذا دور نگاهداشتن کارگر از سازمان اینچنینی نتیجه‌ای در بر ندارد.

وقتی چه رادیکال از پذیرش برنامه یا اعتقادات و اهداف بعنوان شرط عضویت سخن میگوید، در واقع به پذیرش یک سیستم فکری غامض و پیچیده، مجموعه‌ای از کلمات قصار و کلیشه‌های فرقه‌ای و سازمانی و قابلیت تکرار آن توسط فرد اشاره میکند. اگر برنامه‌ای در کار باشد، این برنامه معمولا چکیده همین

کلمات و کلیشه‌هاست. هر عبارت برنامه، که قرار است موجز و غیر تکراری هم باشد، دنیائی از مرزبندی‌های فکری با سایر گرایشات در کل تاریخ چه را بیان میکند. اگر برنامه‌ای در کار نباشد، آنوقت مقالات روزنامه‌ها، پلمیک‌ها و غیره شاخص‌های عقیدتی برای محک زدن نگرش تئوریک فرد را تشکیل میدهند. بعدا در بحث سیاست عضوگیری حزب کمونیست بار دیگر به ملاک "پذیرش برنامه" بر میگردم. اما این را اینجا باید اضافه کنم که ملاک تئوری و اندیشه در همه سنت‌های چه رادیکال ایران به یکسان عمل نکرده است. یکی از خصوصیات بارز چه رادیکال ایران بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به تئوری بوده است. اما این به معنی غیبت ملاک نظری در امر عضوگیری نبوده است. برعکس، بدون نبودن تفکر سازمان، فقدان برنامه و غیره، با نوعی "اجتهاد" افراد و کادرهای قدیمی و صاحب حق آب و گل و پروسه پیچیده‌ای از آزمایش اعتقادات فردی در عمل جایگزین شده است. سازمان بی‌تئوری هم فرد را از نظر عقیدتی آزمایش میکند. تفاوت اینجاست که در این موارد این آزمایش مجرائی میشود برای اعمال بدترین انواع قضاوت‌های ذهنی گرایانه، فرقه‌ای، اخلاقی و عقب مانده نسبت به افراد. در این قضاوت‌هاست که خصلت روشنفکری و خرده بورژوائی چه رادیکال تاکنونی و ناسازگاری آن با مبارزه کارگری و امر جلب کارگران به سازمان به روشن‌ترین وجهی عیان میشود.

سبک کار و روش زندگی سیاسی چه رادیکال

در کنار ملاک اعتقادی، ملاک سبک کار و روش زندگی سیاسی سازمان مطرح میشود. بدرجه‌ای تشکیلات از نظر تئوریک عقب مانده تر و الکن تر باشد، ملاک و محک عملی برای پذیرش عضو برجسته تر میشود. فرد باید بهرحال "امتحان خودش" را به سازمان داده باشد. این امتحان معمولا امتحان وفاداری، انضباط پذیری و قابلیت عملی در پذیرش قالب‌های مبارزاتی است که سازمان بر مبنای آن شکل گرفته است. این

قالب‌ها کدامند؟ بهتر است باز به سیمای اجتماعی عضو نمونه نگاه کنیم. همانطور که گفتم سازمان چه رادیکال ایرانی که مخلوق روشنفکر ناراضی بورژوا و خرده بورژواست، بر گسست فرد از مکان اجتماعی و تولیدی‌اش مبتنی است. و گفتم که این شرط سوسیالیست شدن و مبارزه سوسیالیستی و رادیکال کردن یک بورژواست و نه یک کارگر. سازمان با افراد و آحاد طرف است و نه اقشار و طبقات. آنچه که فرد را برای عضویت در این سازمانها ذیصلاحیت کرده و میکند، ظرفیت او برای "رد کردن" و پشت کردن به چیزهای مختلفی است. مانند خواستهای اجتماعی پیشین‌اش، اخلاقیات سابقش، رفاهش، خانواده و علایق شخصی‌اش، تعلقات مادی‌اش. روش مبارزه سازمان جز با چنین افرادی قابل پیاده شدن نیست. وقتی به این تعلقات نگاه میکنیم می‌بینیم که فرد بورژوا برای گسستن از آنها در موقعیت بسیار مناسب تری قرار دارد. چراکه حتی وقتی به همه اینها پشت میکند، تازه به روشنفکر عصیان کرده و ناراضی همان طبقه تبدیل میشود، در نردبان اجتماعی پائین نیاید. عصیان فرد بورژوا علیه ارزش‌ها و روش‌های طبقه‌اش و تعلقات فردی‌اش، او را به انسانی فرودست در جامعه تبدیل نمیکند. چنین فردی نه حرمت اجتماعی‌اش سقوط میکند و نه حتی امنیت اقتصادی‌اش بطور جدی به مخاطره میافتد. برای روشنفکر بورژوا همه اینها حتی ممکن است به حساب حساس بودن و نقاد بودنش، فکور و قابل احترام بودنش، و احتمالا حتی ماجراجویی‌های جوانی‌اش گذاشته شود. بورژوازی همچنان آغوشش را برای جای دادن به جوانان عصیان زده و ماجراجوی دیروز خود باز نگاه میدارد. هر قدر روشنفکر بورژوا عصیان کند و زیر ارزش‌ها و اخلاقیات طبقه خود بزند، به موقعیت اقتصادی ناامن و بی‌افق یک کارگر سقوط نمیکند. جامعه بهرحال رفاه مادی و امنیت اجتماعی را حق او میداند. سازمانهای چه رادیکال سنتا حول این موجود اجتماعی شکل گرفته‌اند و و نیروی خود را از این تپه اجتماعی گرفته‌اند. از آن موجودیتی در جامعه که قادر است تمام خصلت اجتماعی و

موقعیت اجتماعی خود را بتکاند و به یک انسان آستره، فارغ از قید و بندهای عینی اجتماعی تبدیل شود. در جهان واقعی این موجود را اساسا باید در محیط تحصیل پیدا کرد. دانشجو و دانش‌آموز، آنهم آن بخشی که قرار نیست تحصیلش را تمام کند تا پدر و مادرش را از اضافه کاری و غیره خلاص کند یا خرج تحصیل خواهر و برادر کوچکترش را بدهد، بهترین ماتریال برای این سنت سیاسی است.

یک چنین تشکیلاتی جای کارگر نیست. در واقع کارگر بی آنکه موقعیت خود را بعنوان کارگر نفی کند نمیتواند در این سنت سیاسی و در این روش زندگی جای بگیرد. اما موضوع به همینجا ختم نمیشود. چرا که بر مبنای این کارآکتر اجتماعی، سیستم ارزشی و اخلاقی فرد گرایانه و در عین حال نیهیلیستی‌ای شکل

محدود نیست و از هر منفذ این سنت سیاسی بیرون میزند. در واقع این تناقض مبارزه سیاسی رادیکال با زندگی بورژوازی است که در سنت سیاسی چپ رادیکال، که از این بورژوازی و با نفی زندگی خویش برخاسته است، به تناقض با زندگی بطور کلی تعمیم می‌یابد.

مناسبات درونی

بهرحال نام کمونیسم و سوسیالیسم آنقدر نزد کارگر معتبر هست که علیرغم همه این موانع تعدادی از کارگران خود را بدرون سازمان چپ رادیکال برسانند. اما اینجا هم ناسازگاری محیط با کارگر و کارگر بودن خود را نشان میدهد. کارگر در درون تشکیلات نیز متمیزه و غیر اجتماعی است. تمام آن خصوصیتی که از او یک مبارز قدرتمند علیه سرمایه‌داری

کمونیسم کارگری لاجرم به آن جنبش اجتماعی که خود به آن تعلق دارد نگاه میکند و میکوشد فعالین آن را به خود جلب کند، چپ رادیکال غیر کارگری به جامعه بطور کلی و به مجموعه اتم‌های انسانی حاضر در این جامعه نگاه میکند و دنبال افراد مستعد برای پذیرش تفکر سازمان، قالب‌های مبارزه سازمان و وظایفی که سازمان تعریف کرده است میگردد.

مقامات تشکیلاتی را نمیتواند احراز کند، در روزنامه و تبلیغ و ترویجش نمیتواند نقش بازی کند، در کنکراهش نمیتواند شرکت کند و قس علیهذا. به نوع فعالیتی که کارگران در اینگونه تشکیلاتها برعهده میگیرند نگاه کنید تا این "شکاف طبقاتی" در درون سازمان را ببینید.

خلاصه کلام: سازمان چپ رادیکال

غیر کارگری بطور سیستماتیکی خصلت و بافت غیر کارگری خود را باز تولید میکند. درگیر نبودنش در متن اعتراض کارگری و قرار نداشتنش زیر پرچم تغییر جامعه بر مبنای آرمانها و اهداف کارگری، ریشه اصلی جدائی عملی کارگر از این سازمانها است. اما در سطح عملی این جدائی طبقاتی از طریق مکانیسم‌های شخصی، که طی آن عناصر مناسب برای سازمان و سازگار با زندگی و روش فعالیت سیاسی سازمان انتخاب میشوند، بالفعل میشود و مادیت می‌یابد. با توجه به مشخصات فکری، سازمانی و سبک کاری سازمانهای چپ رادیکال بسادگی میتوان دید که چگونه کارگر ماتریال مناسبی برای ساختن بنای تشکیلاتی این سازمانها نیست. کنکور فکری و عملی که سازمان برای یافتن افراد مناسب برپا کرده است، منظم کارگر را دفع و روشنفکر را جذب میکند.

★ ★

میگیرد که دیگر با نفس زندگی و حرمت انسانی در تناقض قرار میگیرد. کارگر مدافع زندگی است. مبارزه کارگری مبارزه‌ای برای بهبود رفاه انسانها و بهره‌گیری انسانها از مواهب طبیعی و اجتماعی است. پشت اخلاقیات مرتاضانه و مقید و عقب مانده چپ رادیکال غیرکارگری ایران، نقد خرده بورژوازی عقب مانده و از صنعت و مدرنیسم ترسان یک کشور عقب افتاده را میشود دید. کارگر بعنوان یک نیروی اجتماعی با چنین نگرش و اخلاقیاتی هیچ سازگاری ندارد. شهادت طلسمی، آوانتوریسم سیاسی و فردی، تحقیر و نفی علایق و محبت انسانها به هم، اخلاقیات شبه مذهبی، تنها نمونه‌های برجسته این روش زندگی سیاسی غیر کارگری بوده است. اما نفوذ این تعصبات خرده بورژوازی در زندگی سیاسی چپ غیرکارگری به اینها

میسازد از او تکانده شده است. او دیگر رهبر فلان شاخه از فعالیت کارگران نیست. آژیتاتور توده‌ای نیست. سازمان او را در این ظرفیت نخواست است و نمیتواند در این ظرفیت بکار بگیرد. کارگرانی که به این ترتیب وارد سازمان چپ رادیکال غیر کارگری شده‌اند خیلی زود خاصیتی نمایشی پیدا میکنند. اگر بنا شد ثوری غامض شده و قابلیت ترویج و تکرار آن ملاک باشد، اگر بنا شد که کندن از موقعیت اجتماعی و تعهدات اجتماعی و تبدیل شدن به یک انسان آستره ملاک باشد، یعنی آن قالبهایی که روشنفکر جوان و مجرد و فارغ‌الجمال بورژوا و خرده بورژوا پسولت بیشتری میتواند در آنها جای بگیرد، آنوقت کارگر در خود تشکیلات نیز عضو درجه دو باقی میماند. سرباز ساده‌ای میشود که باید رهبری شود.

در بخش بعد به این میپردازم که حزب کمونیست ایران تا چه حد خود را از این موقعیت اجتماعی بیرون کشیده است و از این مکانیسم‌ها خلاص کرده است. هسته اصلی بحث، تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود، وجه اجتماعی مساله عضویت کارگری است. به این با تفصیل بیشتری میپردازم. اما در عین حال لازم خواهد بود که وجه فردی مساله عضویت و ملاکهای موجود انتخاب عضو توسط حزب را نیز بررسی کنیم و نواقصی که در این بعد وجود دارد را هم بشناسیم. و بالاخره به اقداماتی که حزب کمونیست باید برای تسهیل عضویت کارگران بسرعت در دستور بگذارد و به قراری که پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی حزب در این زمینه تصویب نموده است اشاره خواهیم کرد. ★

(ادامه دارد)

مبارزات کارگران نفت

مبارزات کارگران نفت از دوره قیام به بعد محدود میشود. برای سهولت کار، گزارشی از این مبارزات را به سه دوره تقسیم کرده‌ایم. اول) اعتصابات نیمه دوم سال ۵۷ که از هر جهت باید آنرا دوره قدرت نمایی کارگران صنعت نفت نامید. دوم) مبارزات پس از قیام، که متأسفانه به دلایل زیادی باید آنرا دوره سردرگمی و عقب نشینی کارگران صنعت نفت، نسبت به دوره قبل، نام گذاشت و بالاخره سوم) شروع جنگ که دوره‌ای از پراکندگی و همراه آن خانه خرابی و آوارگی را برای بسیاری از کارگران صنعت نفت به دنبال آورد. باید امیدوار بود که اکنون این دوره پایان میگیرد. دولت ناگزیر از بازسازی صنایع نفت است. کارگران نفت دوباره مجتمع میگردند. راه‌اندازی دوباره و مجتمع شدن دوباره کارگران صنعت نفت باید زمینه‌ای باشد که کارگران صنعت نفت نقش پیشرو خود را در صفوف کل طبقه کارگر ایران بازیابند. در این راه، یادآوری تجربیات گذشته، قدرت و ضعفای پیشین بی‌مناسبت نخواهد بود.

★

کارگران صنعت نفت در کل طبقه کارگر ایران جای خاصی داشته و دارند. صنعت نفت، از قدیمی‌ترین صنایع بزرگ در ایران به حساب می‌آید. به این اعتبار کارگران صنعت نفت یک بخش باتجربه، پیشرو و جاافتاده در میان کارگران صنعتی ایران بوده‌اند. بعلاوه صنعت نفت در کل اقتصاد ایران جایگاهی تعیین کننده دارد. بند ناف دولت بورژوازی ایران تا حدود زیادی به صنعت نفت وصل است. از همین رو هر دولت بورژوازی خود را مجبور دیده و میبیند، با ترس و هراس خاصی نسبت به کارگران صنعت نفت و پاکبیری اعتراضات کارگری در این صنعت رفتار کند. رژیم شاه، در سال ۵۷، خردکننده ترین ضربه را از کارگران نفت دریافت کرد. و امروز که جمهوری اسلامی پس از چند سال جنگ و سرکوب به فکر اداره جامعه و سر و سامان دادن به اقتصاد افتاده است، بیش از هر چیز خود را مجبور دیده است که از یکسو با زاری و التماس و از طرف دیگر خط و نشان کشیدن در برابر کارگران نفت ظاهر شود.

گزارشی که در زیر میخوانید یک گزارش عمومی است که به

اعتصابات ۵۷

قدرت نمایی بزرگ نفتگران

کارگران نفت تبریز با تاکید مجدد بر خواستهائی چون آزادی کلیه زندانیان سیاسی، لغو حکومت نظامی، انحلال ساواک، لغو قراردادهای تحمیلی نفت و اعلام همبستگی و پشتیبانی از کلیه خواستهای کارگران صنعت نفت جنوب دست از کار کشیدند.

در همین روز، در شیراز، ۴۰۰ نفر از نفتگران با اعلام همبستگی و پشتیبانی از کلیه خواستهای کارگران نفت جنوب دست به اعتصاب زدند.

در تهران، ۱۴۵۰ نفر از کارکنان قسمتهای پژوهش، پخش، اکتشاف، خط لوله، بازرگانی و گاز پالایشگاه نفت به حمایت از کارکنان اعتصابی صنعت نفت جنوب، اعتصاب کردند.

هجوم ارتش

اعتصاب نفتگران آبادان خیلی زود به زور آزمایی با ارتش کشیده شد. روز سیزدهم آبانماه، اجتماع بزرگی با شرکت صدها نفر از کارگران که از نقاط مختلف آمده بودند در محل در پالایشگاه آبادان برگزار شد. بسیاری از کارگران شب را

بر کسب دمکراسی و گشودن راه پیشروی خیزش عمومی علیه رژیم سلطنت بود. اهم خواستههای اعلام شده اعتصاب از این قرار بود: لغای حکومت نظامی، آزادی زندانیان سیاسی، انحلال سازمان امنیت، اخراج مستشاران آمریکایی، مبارزه علیه فساد مقامات و کیفر دادن مسئولین جنایاتی که علیه مردم صورت گرفته است.

این اعتصاب موجی از شور و شوق عمومی را برانگیخت. خونی تازه در رگهای خیزش عمومی، جاری شده بود. نفتگران به میدان آمده بودند. همه جا میتینگها و تظاهرات متعددی بر پا شد. اعتصاب نفتگران آبادان سریعاً در تمام صنعت نفت شروع به گسترش کرد. کارگران نفت تبریز، شیراز و تهران یکی پس از دیگری به فاصله سه روز به اعتصاب پیوستند.

روز ۱۰ آبان ماه، ۶۰۰ نفر از

آبان سال ۵۷، بر متن خیزش عمومی علیه رژیم سلطنت شاهد یکی از عظیم ترین اعتصابات کارگری ایران بود که در سر تا سر جهان انعکاس یافت. اعتصاب نفتگران که بسیار سریع با نشان دادن قدرت کارگران نفت، شعار "کارگر نفت ما، رهبر سر سخت ما" را بر سر زبانها انداخت.

اعتصابات از آبادان آغاز شد. روز اول آبانماه کارگران پالایشگاه با خواسته هائی چون ۲۵ درصد افزایش دستمزدها، افزایش کمک هزینه تحصیلی فرزندان کارکنان نفت و افزایش کمک هزینه مسکن، دست از کار کشیدند. خواست های اعلام شده به سرعت عملی شد و اعتصاب پس از سه روز پایان یافت. روز هفتم آبانماه، بار دیگر اعتصاب آغاز شد. اینبار بر پرچم اعتصاب خواستهائی نقش بسته بود که ناظر

نفت به اسرائیل و آفریقای جنوبی، تولید را به کلی قطع کردند و اعلام کردند که برای مصرف داخلی تنها به شرطی تولید را به حرکت در خواهند آورد که اولاً کلیه قوای نظامی از مراکز تولید و پالایشگاهها خارج شوند و به هر گونه ارباب و تهدید کارکنان پایان داده شود. ثانياً توزیع متعادل فرآورده های نفتی در داخل کشور تحت کنترل قرار گیرد و از احتکار تولیدات نفتی توسط ارتش جلوگیری شود.

ارتش در زور آزمایی اش با کارگران نفت به زانو درآمد. صدور نفت تماماً قطع شده بود. نفتگران در پیشاپیش خیزش عمومی، بند ناف مالی و اقتصادی دولت بورژوازی ایران را پاره کرده بودند. برای رژیم سلطنت در راس این دولت، راهی جز تن دادن به محکومیت باقی نمانده بود.

اپوزیسیون اسلامی، تلاش برای کنترل اعتصاب

اعتصاب عظیم کارگران نفت در نیمه دوم سال ۵۷، خردکننده ترین و موثرترین ضربه را به رژیم سلطنت وارد کرد. اما این اعتصابات با آشکار کردن قدرت موثر و سرنوشت ساز کارگران نفت، در همان حال سران و رهبران اپوزیسیون اسلامی را نیز به ترس و هراس انداخت. اینان که خود را برای تحویل گرفتن قدرت از رژیم شاه آماده میکردند، مهار و کنترل نیروی کارگران نفت را امر خطیر خود میدانند. در اوج اعتصابات نفتگران، خمینی به بازرگان نخست وزیر آینده اش برای محدود کردن و کنترل اعتصاب کارگران نفت ماموریت ویژه داد. نیروهای ضد کارگری به تقلا درآمده بودند. روز ۲۱ بهمن، درست یک روز قبل از قیام، بازرگان در اجتماع کارگران و کارکنان صنعت نفت و شرکت ملی گاز گفت که با روی کار آمدن دولت موقت، اعتصاب باید پایان بگیرد!

دراپی، توانیر، صنایع فولاد و همچنین استادان، دانشجویان و غیره خوانده میشد. با شروع اعتصاب در اهواز کمیته اعتصاب نیز تشکیل شده بود. ۶ نماینده از قسمتهای مختلف شبکه تولید انتخاب شده بودند تا هم خواستههای قسمت خود را مطرح کنند و هم تصمیمات گرفته شده برای ادامه اعتصاب را به قسمتهای خود منتقل کنند. همین کمیته اعتصاب بود که قطع صدور نفت را طرح ریخت و اجرای آنرا رهبری کرد.

قطع صدور نفت

قطع جریان نفت، به دلیل اینکه استخراج نفت از چاهها تا منتقل شدن به تصفیه خانه ها و رسیدن به کشتیها و بارگیری بطور اتوماتیک انجام میگردد، کار مشکلی است. برای فشار دادن شاسی قطع جریان برق که در اطاقهای کنترل قرار دارد تا حد اعدام، مجازات تعیین شده بود. کارگران برای انجام این کار تاکتیک خاصی بکار بردند.

کارگران در سه شیفت کار میکردند و چون زدن شاسی قطع نفت در هر شیفت بنام کارگری تمام میشد که در آن شیفت در اطاق شاسی بوده است، به همین جهت تصمیم کارگران بر این شد که کارگران شیفتهای دوم و سوم، بر سر کار حاضر نشوند. کارگران شیفت اول بعد از ۲۴ ساعت کار هیئت مدیره را در جریان گذاشتند که خسته شده اند و کارگران شیفتهای دیگر هم برای تحویل گرفتن کار نیامده اند. برای هیئت مدیره راهی جز موافقت با فشار دادن شاسی ها و قطع جریان نفت باقی نماند. به این ترتیب میزان صدور نفت، از ۶ میلیون بشکه در روز، بسرعت کاهش یافت و در اوج اعتصاب به صفر رسید.

اعتصاب کارگران صنایع نفت خوزستان طی ماههای آذر، دی و بهمن نیز همچنان ادامه یافت. صندوقهای اعانه برای کمک به نفتگران اعتصابی ایجاد گردید. کارگران در اعتراض به صدور

در پالایشگاه گذراندند. برپائی این اجتماع به فرمانده نظامی آبادان اطلاع داده شده بود و او قول داده بود که ارتش دخالتی نخواهد کرد. اما شب هنگام ارتش حمله حساب شده ای را به پالایشگاه آغاز کرد. به سوی کارگران آتش گشوده شد. تعدادی از کارگران با گلوله های مزدوران جان باختند. شمار زیادی زخمی شدند. کارگران ناچار از ترک پالایشگاه شدند. این هجوم وحشیانه ارتش پیگرد وسیعتری را به دنبال آورد. تعدادی از فعالین اعتصاب به اسم "محرک ها" توسط نیروهای حکومت نظامی دستگیر شدند. از انجام مراسم تدفین کارگران جان باخته جلوگیری به عمل آمد. و ارتش در محله های کارگری آبادان مستقر گردید.

یک هفته پس از اولین هجوم ارتش، روز بیستم آبانماه، مدیریت شرکت نفت اعلام کرد که با پایان اعتصاب ۱۰ درصد به حقوقها و ۱۰ درصد به سود ویژه کارگران افزوده خواهد شد. آتش گشودن نیروهای ارتش به طرف کارگران اعتصابی ادامه یافت. تعداد دیگری از کارگران اعتصابی در آبادان با گلوله نظامیان از پا درآمدند. اما اعتصاب ادامه یافت.

اهواز مرکز بعدی اعتصاب

پس از هجومهای ارتش به کارگران نفت آبادان، مرکز پر تیش اعتصاب به اهواز انتقال یافت.

روز سیام آبانماه، کارگران صنعت نفت اهواز، با اعلام دوباره خواستههای اعلام شده در آبادان، یک اعتصاب گسترده را آغاز کردند. در طول اعتصاب کارگران نفت اهواز، هر روز در جلوی ساختمان مرکزی شرکت نفت تجمعاتی بر پا میشد، اخبار اعتصاب سایر قسمتهای شرکت نفت در شهرهای دیگر در میان کارگران رد و بدل میشد و سخنرانیهایی پر شور ایراد میشد. در این تجمعات پیامهای همبستگی کارکنان اعتصابی بانکها، مغایرات،

آزادی اعتصاب و آزادی تشکل

قدرت نمائی و ضعف

اعتصابات نیمه دوم سال ۵۷ کارگران نفت، دوره قدرت نمائی این بخش از طبقه کارگر ایران بود. اما امروز پس از گذشت حدود یکدهه، وقتی به عقب نگاه میکنیم، ضعفهای کارگران نفت را در همان اوج قدرت نمائی شان با وضوح تشخیص میدهیم.

کارگران نفت نیروی موثر، و چه بسا موثرترین نیرو در خیزش عمومی علیه رژیم سلطنت بودند. شعار "کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما" که از میان عموم مردم تکرار میشد، بیان گویای این واقعیت بود. اما این شعار توسط خود کارگران هم نمیتوانست بعنوان حقیقتی بر زبان جاری شود؟ آیا آن کارگر قالسیاف در کرمان و خراسان، آن کارگر کوره خانه در کردستان و تاستان، خیل عظیم کارگران پروژه‌های جنوب، خانواده کارگران بیکار در جنوب شهر تهران، کارگران کارخانه ها در اصفهان، قزوین و تهران، آیا اینها هم وقتی که به منافع مستقل خود، به افق جداگانه خود، به وحدت یابی خود و به متشکل شدن خود فکر میکردند، میتوانستند

با ایمان و اطمینان بگویند: "کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما"؟!؟

کارگران نفت، با اعتصاب خود یک ستون فقرات نیرومند در وحدت و در پیشروی خیزش عمومی بودند، اما آیا حرکت و اعتصاب نفتگران توانست علاوه بر آن و در همان حال، برای متحد شدن خود توده های کارگر، و پیشروی خود طبقه کارگر باشد؟! کارگران نفت با نیرومندی پرچمدار خواستهای عمومی علیه رژیم سلطنت بودند: الغای حکومت نظامی و انحلال ساواک. اما آیا کارگران نفت در همان حال پرچم خواستهای متحد کننده و وحدت بخش طبقه خود را نیز در دست داشتند؟!؟

متأسفانه پاسخ به همه این سؤالات منفی است. کارگران نفت در اوج قدرت نمائی خود، ضعفها را نیز به همراه داشتند. آنان با قدرت و نیرومندی پرچمدار خواستهای عمومی بودند، اما از خواستهای کارگری، از خواستهای وحدت بخش توده های کارگر هیچ نشان روشنی وجود نداشت. برای مثال: تعیین دستمزدها همه ساله به تصویب نمایندگان منتخب و سراسری کارگران! پرداخت بیمه

بیکاری به همه افراد بیکار کشور! بیمه های کامل درمانی برای خانواده های کارگری در همه مشاغل و همه اماکن! آزادی غیر قابل تجاوز اعتصاب و تشکلهای کارگری! اجرای فوری ۴۰ ساعت کار و دو روز تعطیل در همه رشته ها و همه محیطهای کار! این خواستهائی که میتوانست میلیونها کارگر را با شور و شوق و امید از چهار گوشه کشور بحرکت درآورد، با نیروی هر لحظه فزونی متحدهشان کند و کارگر نفت را واقعا به رهبر سرسخت کارگران تبدیل کند، همه غایب مانده بود. این خواستهائی که برافراشتن پرچم آنها توسط کارگران نفت، توسط کسانی که بند ناف کل دولت بورژوازی محکم در دستشان بود، میتوانست موجب پا گرفتن صدها و هزارها کانون و تشکل کارگری در سراسر کشور شود، ضامن تداوم انقلاب و سیر قدرت یابی کارگران شود و تمام تلاشهای بعدی اپوزیسیون اسلامی و ضد کارگری را عقیم بگذارد، در اوج قدرت نمائی کارگران نفت هیچ جای مهمی نیافته بود. اوج قدرت نمائی کارگران نفت با نمایش ضعف هایی مهم همراه بود. ضعفهایی که دیگر هیچگاه نباید تکرار شود.

★

مبارزات بعد از قیام

برای بازپس گیری همین دستاورد آغاز کرد. بدنبال بخشنامه عمومی دولت دایر بر رسمی نبودن تعطیلی پنجشنبه، تعرض عملی برای لغو تعطیل پنجشنبه ها در صنعت نفت آغاز شد. اینبار نیز این کارگران پالایشگاه آبادان بودند که با اعتراض قاطع خود سوت مبارزه و مقاومت علیه تعرض دولت را به صدا درآوردند که سریعا به دیگر بخشهای صنعت نفت نیز گسترش یافت.

در تاریخ ۴ مهر ماه، بدنبال بخشنامه دولت، بخشنامه‌ای از طرف هیئت رئیسه پالایشگاه و خدمات آبادان مبنی بر لغو تعطیلی پنجشنبه ها صادر گردید. بلافاصله، کمیته نمایندگان منتخب کارگران پالایشگاه آبادان اطلاعیه‌ای صادر و بطور وسیع در مقابل بخشنامه ضد

دفاع از دستاوردهای قبلی که مبارزه بر سر تعطیلی پنجشنبه ها نقطه اوج آن بود. کشمکش بر سر چگونگی به اجرا درآمدن "تسویه ها" در صنعت نفت که اهمیتی ویژه کسب کرده بود. و بالاخره مبارزات کارگران پیمانی که عملا از مبارزات دیگر بخش ها منزوی ماند.

مبارزه برای تعطیلی پنجشنبه ها

در بسیاری از بخشهای صنعت نفت پس از قیام، کارگران ۴۰ ساعت کار و دو روز تعطیل هفتگی را عملا به اجرا درآوردند. دو روز تعطیل هفتگی برای عمومی کارگران از مهمترین دستاوردهای کارگران در قیام به حساب می‌آمد. جمهوری اسلامی نیز تعرض علنی و آشکار خود را به توده کارگران نفت، با تعرض

با سرنگون شدن رژیم سلطنت، آن قدرت عظیم کارگران نفت نیز یکباره رو به ضعف گذاشت. دوره پس از قیام، برای کارگران نفت در قیاس با دوره گذشته دوره سردرگمی و عقب نشینی است. اگر در دوره قبل، اعتصاب کارگران نفت به صدها اعتصاب و تظاهرات تحرك داده بود، در این دوره، حتی در درون خود صنعت نفت مبارزات کارگران پیمانی این صنعت از دیگر بخشها منزوی ماند و جدا افتاد. رژیم تازه خیلی زود خود را در موقعیتی دید که بتواند تعرض آشکاری را به دستاوردها و مزایای بدست آمده در دوره قیام آغاز کند. هجوم دولت برای لغو تعطیلی پنجشنبه ها سرآغاز این تعرض آشکار بود. بدین ترتیب مبارزات کارگران صنعت نفت در دوره پس از قیام بطور عمده در سه عرصه جریان یافت.

کارگری هیئت رئیسه، در پالایشگاه توزیع نمودند. در متن اطلاعیه آمده بود که: "کمیته کارگران پالایشگاه آبادان قاطعانه اعلام میدارد، از آنجائیکه تصمیم متخذه بدون مشورت نمایندگان کارگران بوده، بدین جهت کارگران کمافی‌السابق ساعت کار کنونی را ادامه خواهند داد". کارگران می‌بایست طبق مفاد بخشنامه صادره شرکت نفت از ساعت ۷ صبح تا ۲ بعدازظهر کار کنند یعنی ۷ ساعت در روز. اما در روز ۷ مهر ۵۸، کلیه کارکنان به جای ساعت ۲ تا ساعت ۳ بعدازظهر در محل کار ماندند. راننده‌های اتوبوس هم به پشتیبانی از خواست کارگران، حاضر به خارج شدن از محوطه گاراژ نشدند. بدین ترتیب کارگران، از اجرای بخشنامه ضد کارگری دولت بازرگان سر باز زدند.

کارگران صنعت نفت آغاچاری هم با نزدیک شدن اولین پنجشنبه، به منظور تصمیم‌گیری در مورد لغو تعطیلی پنجشنبه‌ها، اجتماعاتی را در قسمت‌ها و واحدهای مختلف تشکیل دادند. همه کارگران یکپارچه معتقد بودند که بایستی در مقابل این طرح ایستادگی کرد و تصمیم اکثریت کارگران بر این شد که روز پنجشنبه بر سر کار حاضر نشوند.

نفتگران اهواز هم روز پنجشنبه بر سر کار نرفتند.

کارگران پالایشگاه شیراز هم در تاریخ ۸ مهر در اعتراض به لغو تعطیلی پنجشنبه‌ها، دست به اعتصاب زدند و در کارخانه متحصن شدند. کارگران قبلاً برخی هفته‌های ۳۵ ساعت و بعضی ۴۰ ساعت کار میکردند. با لغو تعطیلی پنجشنبه‌ها، ساعت کار کارگران به ۴۰ ساعت و ۴۵ ساعت افزایش یافته بود.

در مقابل عمل متحد کارگران نفت برای تعطیل کردن پنجشنبه‌ها، دولت و وزیر نفت وقت (معین فر) دست و پای خود را گم کردند. دولت نمیخواست کوتاه بیاید. وزیر درمانده که بخشنامه‌های پشت سر هم از طرف کارگران بی‌اعتبار میشد، در ۱۸ مهر ماه گفت که پافشاری بر تعطیلی پنجشنبه‌ها، رای عدم اعتماد به بنده است!

البته این التماس و زاریهای وزیر بی‌فایده بود. حرکت کارگران در دفاع از تعطیلی پنجشنبه‌ها گسترش یافته بود و کارگران از نیروی خودشان مطمئن میشدند.

کارگران پالایشگاه آبادان، شیراز، تبریز و گچساران، روز پنجشنبه بر سر کار حاضر نشدند.

در تهران قسمتهای مختلف صنعت نفت، طی نامه‌ای به وزیر کار خواستار رسمی شدن تعطیلی پنجشنبه‌ها شدند و کارگران پالایشگاه تهران، تاریخ ۱۲ آبانماه را بعنوان آخرین مهلت تعیین نمودند.

شوراهای صنایع نفت جنوب طی نامه‌ای به وزیر نفت اعلام کردند که حداکثر تا سوم آبانماه، پنجشنبه‌ها بر سر کار حاضر میشوند.

و در شمال سندیگاهای مختلف پخش گاز، خطوط لوله، انبارها و ادارات مرکزی ۱۲ آبانماه را آخرین فرصت اعلام کردند.

مبارزه برای دفاع از تعطیلی پنجشنبه‌ها، از شورانگیزترین مبارزات کارگران صنعت نفت بعد از قیام بود. این مبارزه در دوره بعد نیز ادامه یافت.

"تسویه‌ها"

رژیم اسلامی پس از خیزدن به قدرت، "تسویه و پاکسازی" در صنعت نفت را بنوبه خود در دستور داشت. برای رژیم در صنعت نفت نیز مثل هر جای دیگر "تسویه و پاکسازی" دو جنبه داشت. یکی اینکه عوامل خودش را به جای مهربان‌های سرسپرده رژیم سابق بگذارد و دوم عناصر مبارز و فعالین کارگری را از محیطهای کار بیرون براند. اما برای کارگران به اجرا درآوردن تسویه‌ها معنای دیگری داشت. کارگران بدنبال آن بودند که مدیران، سرپرستان و عناصر شناخته شده ضد کارگر را از کارخانه و محیط کار بیرون برانند، کنترل بیشتری بر محیط کار خود و شرایط کار خود اعمال کنند و از استبداد مدیران تازه وارد و عوامل جمهوری اسلامی جلوگیری کنند. این زمینه و مضمون اصلی کشمکشها و درگیریهای بود که حول مساله تسویه‌ها رخ

میداد و دخالت توده کارگران را برمی‌انگیخت. کشمکش بر سر تسویه‌ها از همان اولین روزهای پس از قیام آغاز شد و از اوایل سال ۵۹ با گستردگی به مرور تمام صنعت نفت را در بر گرفت.

در اهواز، پس از حدود یکسال کشمکش و درگیری بر سر تسویه‌ها، که جمهوری اسلامی آنرا، با اخراج عده‌ای افراد مورد اعتماد کارگران همراه کرده بود، بالاخره در یکی از آخرین روزهای اردیبهشت ۵۹، یک مجمع عمومی کل کارکنان برای دخالت در این زمینه بر پا شد. کارگران و کارکنان صنعت نفت اهواز، در محل مجمع صنعتی کارون اهواز، اجتماع کردند. جمعیتی بیش از ۵ هزار نفر از کارگران و کارکنان در این مجمع شرکت کردند. بعد از گزارش دهی و روشن شدن اینکه مقامات صنعت نفت و دولت، در راه تسویه عناصر ضد کارگر، سنگ اندازی کرده‌اند، قرار شد که شورا در صورت عدم همکاری مقامات، از کارگران و کارکنان بخواهد که راسا دست به اقدام بزنند و آنها را اخراج نمایند. در مجمع عمومی قطعنامه‌ای به تصویب رسید که بر خواست تسویه عناصر ضد کارگر از صنعت نفت تاکید داشت.

کشمکش در دیگر مراکز به صدور



منتشر شد

دومقاله دربارۀ

سیاست سازماندهی ما
در میان کارگران

منصور حکمت

از انتشارات حزب کمونیست ایران

خردادماه ۱۳۶۸

در جهت بدست آوردن این خواستها و دیگر خواستهای کارگران گامهای انقلابی به پیش بردارند.

مبارزات کارگران پیمانی

روز ۱۷ فروردین سال ۵۸، ۸۰۰ کارگر پیمانی شرکت نفت در یک جلسه مشترک گردآمدند. خواستهای خود را تنظیم و اعلام نمودند و مهلتی ۲ ماهه برای رسیدگی به خواستهایشان تعیین کردند. رسمی شدن خواست عمده این بخش از کارگران بود. اجتماع کارگران در روز ۱۷ فروردین علاوه بر طرح این مطالبه خواستار آن شد که عامل قراردادهای شرکت نفت یا کارفرمایان به دادگاهها سپرده شوند تا زد و بندهای مسئولین برای بالا کشیدن حق کارگران پیمانی برسرلا شود.

اول مه سال ۵۸ در شهر مسجدسلیمان، بارقه هائی از اتحاد و حمایت کارگران پیمانی و رسمی را به نمایش گذاشت. در این روز، بنا به دعوت "شورای کارکنان صنعت نفت مسجدسلیمان" کارگران صنعت نفت به نشانه ابراز همبستگی با کارگران جهان، ساعت هشت و نیم صبح در باشگاه شرکت نفت جمع شدند. کارگران پیمانی شرکت نفت هم، بعد از پیمودن مسیر راهپیمائی، دسته جمعی به جمع کارگران پیوستند. در این تجمع، چند نفر از کارگران در مورد ضرورت ایجاد تشکیلات کارگری و وحدت کارگران سخنرانی کردند. همچنین نماینده کارگران پیمانی صنعت نفت ضمن صحبت پیرامون مسائل کارگری و لزوم اتحاد تمام کارگران، کارگران صنعت نفت را به حمایت از خواسته های به حق کارگران پیمانی دعوت کرد. یکی از خواسته های بحق کارگران پیمانی، رسمی شدن تمام کارگران پیمانی شرکت نفت مسجدسلیمان بود که مورد تأیید جمع کارگران قرار گرفت.

پالایشگاه بسته شد و از ورود نمایندگان شوراهای تهران، تبریز و شیراز به پالایشگاه اصفهان جلوگیری بعمل آمد. نمایندگان شورای پالایشگاه اصفهان برای پیگیری این قضیه با مسئولین دولتی تماس گرفتند. نماینده دادستانی از آنها خواست که از تشکیل مجمع عمومی صرف نظر کنند. نمایندگان پاسخ دادند که به شرطی حاضر به این کار هستند که استاندار اصفهان دلیل این امر را در پالایشگاه و در حضور خبرنگاران توضیح بدهد. بالاخره نمایندگان شوراهای سراسری صنعت نفت به اتفاق "داوودی" استاندار اصفهان و "بزرگی" نماینده دادستانی جلسه ای تشکیل دادند. در این جلسه، استاندار به خواست نفتگران پاسخ مشخصی نداد و با ظفره رفتن، جلسه را ترک کرد. بدنبال، نمایندگان از کارکنان پالایشگاه خواستند که در جلوی در پالایشگاه و پارکینگ اجتماع نمایند. در این مجمع آنها مسائل پیش آمده را به کارگران گزارش کردند و ضمن تأکید بر تشکیل مجمع عمومی و نقش آن در بالا بردن آگاهی کارگران، قطعنامه ای صادر کردند و تصمیم نهائی را به بعد موکول کردند. در این قطعنامه، کارگران با تأکید بر مساله تسویه ها، به ارگانهای مسئول اخطار دادند که چنانچه تا تاریخ ۱۵ اسفند ۵۹، اقدامی درجهت تسویه مدیریت پالایشگاه اصفهان صورت نگیرد، خود راسا به این کار اقدام خواهند کرد.

در آخر قطعنامه آمده بود که شورای انقلابی صنعت نفت با پشتیبانی قاطع نفتگران قهرمان، ارتباط با یکدیگر، مبارزه ای بی امان و با اقدام و عمل مستقیم خویش بدون شک خواهند توانست

یک اطلاعیه مشترک منجر شد. در تاریخ ۵ شهریور ماه ۵۹، شورای پالایشگاههای تهران، لاون، شیراز، تبریز و اصفهان اطلاعیه ای منتشر کردند. در این اطلاعیه در مورد اعمال کمیسیونهای پاکسازی منتخب وزیر نفت آمده بود: "کمیسیونهای پاکسازی، عناصر وابسته به رژیم سرنگون شده شاه را با حقوقهای زیاد بازنشسته میکنند و آنها را تحت عنوان داشتن تخصص در پستهای حساس و بالاتری نگه میدارند. در حالیکه کارکنان مبارز و متعهد را همراه چند ساواکی اخراج می نمایند". در قسمتی دیگر از اطلاعیه آمده بود: "ما معتقدیم پاکسازی باید با نظر شوراهای واقعی و بوسیله نمایندگان واقعی کارکنان صورت گیرد". در پایان، شوراهای پالایشگاهها خواستار بازگشت بدون قید و شرط کلیه کارکنان مبارز اخراجی پالایشگاههای شیراز، لاون، خوزستان و غیره شده بودند.

این مبارزه در پالایشگاه اصفهان نیز مجمع عمومی کارگران را به میدان آورد. شورای عملیات فنی پالایشگاه اصفهان برای دادن گزارش کار شورا به کارکنان و تصمیم گیری در مورد تسویه رئیس پالایشگاه در تاریخ ۴ اسفند ماه ۵۹ اعلام برگزاری مجمع عمومی نمود. بعلاوه شورای پالایشگاه اصفهان برای نشان دادن وحدت منافع و خواستهای کارگران در برابر دولت سرمایه از شوراهای عملیات پالایشگاه تهران، تبریز و شیراز، برای شرکت در این مجمع دعوت بعمل آورد.

مدیریت پالایشگاه اصفهان که با برگزاری مجمع و در مقابل قدرت مصمم نفتگران، موقعیت خود را در خطر میدید، به دست و پا افتاد، به دولت متوسل شد و با مقامات استان تماس گرفت. ارگانهای دولتی بر علیه کارگران بسیج شدند. دستگاههای تبلیغاتی رژیم چون رادیو و تلویزیون سم پاشی علیه نفتگران را آغاز کردند. ارگانهای سرکوب وارد میدان شدند. پالایشگاه به محاصره نیروهای مسلح رژیم درآمد. درب

کمیونیت ارکان مرکزی حزب کمیونیت ایران

را بخوانید و بدست

کارگران پیشرو برسازید

قدرت طبقه کارگر در تشکل اوست

مهر ماه ۵۸، ۲۰۰ نفر از کارگران پیمانی صنعت نفت آغاچاری با فرا رسیدن مدت زمان وعده قبلی برای رسیدگی به خواسته‌هایشان مجددا دست به اعتصاب زدند.

تشکیل شورای کارگران پیمانکاریهای حمل و نقل

کارکنان پیمانکاری حمل و نقل (چانسپار، هورخش، لیاقت، احمد خسروی و خواجه نوری) وابسته به شرکت نفت، پس از مدتها مبارزه با کارشکنی‌ها و مخالفت‌های پیمانکاران، دست به تشکیل شورا زدند. این پیمانکارها، وظیفه حمل کالای مورد نیاز شرکت نفت را از بنادر

آبادان و شاهپور به انبارهای اهواز، امیدیه آغاچاری، گچساران، مسجدسلیمان و از انبارهای اهواز و امیدیه به چابها و همچنین حمل سوخت چابها را بطور کنتراستی بر عهده داشتند.

پس از تشکیل شورا، در تاریخ ۴ بهمن ماه، کارگران و کارکنان شرکت پیمانکاران خواسته‌های خود را به مقامات و روسای شرکت نفت ارائه دادند. خواسته‌های کارگران عبارت بود از: (۱) کوتاه کردن دست پیمانکاران، (۲) انحلال قراردادهای پیمانکاران و (۳) استخدام و ادغام کلیه کارکنان پیمانکاری در شرکت نفت.

یک ماه مذاکره کارکنان با مقامات

وزارت نفت به نتیجه نرسید. مقامات وزارت نفت طرفدار باقی ماندن شرکت‌های پیمانکاری و ادامه بهره‌کشی از کارگران بودند.

مجددا در تاریخ ۴ اسفند، کارگران دست به تحصن زدند. در این مدت چند پیشنهاد از طرف شرکت نفت به متحصنین داده شد که چون با خواسته‌های آنها مغایر بود، مورد قبول کارگران واقع نشد. در طول مدت تحصن، توطئه‌ها و کار شکنی‌های زیادی در کار بود که هم از طرف عوامل پیمانکاران و هم از طرف مقامات صنعت نفت صورت گرفت. تحصن کارگران تا عید ادامه یافت.

★

آغاز جنگ و سرکوب‌های سال ۶۰

اما با اطلاعاتی که خبر از عدم پرداخت حقوق به بهانه نبودن پول در این روز میداد، مواجه شدند. کارگران بعنوان اعتراض در محوطه چمن "ستاد" اجتماع کردند و نماینده و چند نفر از کارگران به افشاکاری پرداختند. کارگران روز ۲۷ اسفند را برای اجتماع بعدی شان تعیین کردند.

در روز ۲۱ اسفند ۵۹، مجمع عمومی کارکنان جنگ زده صنعت نفت مستقر در شیراز، در محل باشگاه نفت، تشکیل شد. ابتدا نمایندگان جدید شورا صحبت کردند. آنها ضرورت مبارزه پیکیرانه برای رسیدن به خواسته‌هایشان را طرح کردند. و در رابطه با آزادی نمایندگان زندانی‌شان، یکی از نمایندگان گفت: "از آنجائی که ما تمامی راه‌ها را برای آزاد ساختن نمایندگان اسیر خود پیموده‌ایم و نتیجه‌ای نداده، ضرورت انجام اقدامات قاطعتری مطرح میشود." و پیشنهاد انجام یک راهپیمائی اعتراضی نمود. سخنان نماینده با تائید کارگران مواجه گردید و شعار "نماینده زندانی صنعت نفت آزاد باید گردد." از طرف کارگران تکرار شد.

خواهند شد. این شروع رسمی فشارها بود. بسیاری از فعالین کارگری در میان خانواده های جنگ زده دستگیر شدند. در سطح عمومی تری اذیت و آزار آوارگان جنگ که در میان آنها کارگران نفت و خانواده های آنها، بخش مهمی را تشکیل میدادند، عملا در دستور تبلیغات حزب‌السیها و دم و دستگاه دولت اسلامی قرار گرفته بود. در شاهچراغ شیراز به زیر آوارگان جنگ، آب باز کردند. جنگزدگان، "ضد انقلاب" و "عریان" نامیده میشدند. به آنها، "فراری"، "ترسو"، "بزدل" و "آمریکائی" لقب داده میشد. در ملک شهر اصفهان آب، برق و جیره غذایی و نفت جنگزدگان قطع شد.

در دیماه ۵۹، نفتگران تهران در حمایت از کارگران نفت جنوب اعلامیه‌ای منتشر نمودند. در این اعلامیه ضمن اشاره به آوارگی ۱۷ هزار خانواده کارگران جنگ زده نفت جنوب، دستگیری نمایندگان این نفتگران را محکوم کردند.

۸ اسفند ۵۹، کارگران صنعت نفت ماهشهر برای دریافت حقوق خویش به "ستاد کارگران جنگزده" مراجعه کردند.

گسترش جنگ ایران و عراق از نیمه دوم سال ۵۹ و بعد از آن سرکوبهای سال ۶۰، به مرور برای کارگران صنعت نفت شرایط تازه و دوره تازه‌ای را رقم زد. دوره‌ای که دوره بیشترین فشارها، سختیها، و هجومهای مستمر دولت توأم بود و دوره پراکندگی کارگران به حساب می‌آید. کارگران صنعت نفت به این شرایط تسلیم نشدند. مقاومت و مبارزه، در عرصه‌های تازه‌ای جریان یافت. جنگ برای کارگران صنعت نفت دو مشکل توأم را پدید آورده بود: از یکسو آوارگی و بی‌خانمانی هزاران خانواده کارگری که از شهرهای جنوب راهی دیگر شهرها شدند و از سوی دیگر اجبار کار در مناطق جنگی که با هجومهای تازه دولت برای تحمیل شرایط شاقتر کار توأم بود.

اعتراض علیه شرایط آوارگان

بعد از جنگ، از طرف وزارت نفت بخشنامه‌ای صادر شد مبنی بر اینکه کلیه کارکنان جنگزده که کمتر از ده سال سابقه خدمت دارند، با یک طرح بازخرید، اخراج

پرتوان بادمجامع عمومی کارگران

**اعتراض علیه شرایط کار
در مناطق جنگی**

کار کردن در شرایط جنگی، توپ بارانها و حرکت ارتشها، برای آن بخش از کارگران نفت که مجبور به کار کردن در این شرایط شده بودند، یک شرایط جهنمی را پدید آورده بود. با شدت گرفتن بیشتر توپ باران و موشک باران اهواز، کارکنان اداره مرکزی صنعت نفت اهواز، بعلاوه کارکنان بانکها، ادارات دولتی و آموزش و پرورش که به اجبار بر سر کار حاضر میشدند، خواستار تعطیلی ادارات در شرایط جنگ شدند. در این رابطه دست به اعتراض زدند و در مواردی اعتصاب کردند. عمال رژیم وحشت زده از این اعتراضات در صدد تهدید کارکنان ادارات برآمدند. از جمله "ستاد امنیت شهر اهواز" اطلاعیه‌ای صادر کرد و کارکنان را متهم به "اخلال" نمود. اما کارکنان ادارات بی توجه به تهدیدات رژیم به اعتراضات خود ادامه دادند. بطوریکه کارکنان اداره مرکزی صنعت نفت اهواز، در روز ۱۹ فروردین سال ۶۰ رژیم را به عقب نشینی واداشتند و توانستند طرح چهار هفته کار، یک هفته استراحت را به سه هفته کار، یک هفته استراحت کاهش دهند. بعد از این تغییر، کارکنان صنعت نفت برخواست دو هفته کار، دو هفته استراحت پای فشردند و برای پیگیری خواست خود، نمایندگان از میان خود برگزیدند. کارکنان تمام قسمتهای صنعت نفت با انتخاب نمایندگان خود، بطور متشکل مبارزات خود را ادامه دادند و در تاریخ ۲۲ فروردین سال ۶۰ رژیم را به قبول سه هفته کار، دو هفته استراحت وادار کردند.

همراه با جنگ و بویژه پس از سرکوبهای سال ۶۰، دولت اسلامی برای اعمال شرایط سخت تر کار در کل صنعت نفت وارد عمل شد. در تاریخ ۸ شهریور ماه ۶۰، غرضی طی بخشنامه‌ای اعلام کرد که باید: "در اسرع وقت و حداکثر ظرف

۲ هفته برنامه های نوبت کاری در پالایشگاهها، تاسیسات بارگیری، پخش و سایر کارگاههای مشابه به صورت سه نوبت ۸ ساعتی در هر بیست و چهار ساعت تنظیم گردد". ۲۳ شهریور سال ۶۰، اجرای این دستورالعمل توسط رئیس پالایشگاه تهران اعلام شد. در پالایشگاههای شیراز، اصفهان و تبریز هم بخشنامه های مربوط به اجرای آن، ابلاغ شد. غرضی همراه با این اقدام خود دستور داده بود حق کارگاهی و اضافه کاری هم قطع شود و تعطیل پنجشنبه ها نیز لغو گردد. این هجوم فرصت طلبانه و وحشیانه دولت، موجی از اعتراض را در سراسر صنعت نفت برانگیخت.

کارگران پالایشگاه تهران، در یک اقدام عملی، بخشنامه وزیر و دستورالعمل رئیس پالایشگاه را نادیده گرفتند و خود عملاً نوبت کاری را به همان شکل قبلی حفظ کردند و به اجرا گذاشتند. کارگران خطوط لوله کوهداشت، سندیکای منطقه زنجان، سندیکای شرکت ملی گاز، شورای کارکنان خطوط لوله و مخابرات اراک، سندیکای مستقل کارگران پخش تهران، نمایندگان اصفهان و بخشهای دیگر، با نوشتن نامه رسمی، اعتراض عمومی کارگران را نسبت به بخشنامه وزیر اعلام کردند.

در پالایشگاه اصفهان نیز، کارگران مانع به اجرا درآمدن بخشنامه شدند. صبح روز شنبه ۲۸ شهریور سال ۶۰، رئیس پالایشگاه اصفهان، مانع وارد شدن کارگران شیفت صبح به پالایشگاه شد. کارگران بنا به نوبت کاری سابق بر سر کار حاضر شده بودند. کارگران پشت درهای بسته پالایشگاه اجتماع کردند. کارگران داخل پالایشگاه بعد از پایان کار به آنها پیوستند و ضمن دادن شعار، یک حرکت اعتراضی پا گرفت. رئیس پالایشگاه به منظور ایجاد رعب و به منظور تهدید کارگران به سپاه پاسداران متوسل شد. سپس به گارد دستور داد تا از ورود کارکنان جلوگیری

کنند. کارکنان تصمیم گرفتند به هر ترتیب شده به داخل کارخانه وارد شوند و با فشار یکپارچه خود وارد پالایشگاه شدند. روز بعد کارگران خواست خود را تحمیل کردند و بدین ترتیب اجرای بخشنامه در پالایشگاه اصفهان متوقف ماند.

شنبه هفته بعد، رژیم توطئه جدیدی برای در هم شکستن مبارزه کارگران طرح ریزی کرد. به این ترتیب که از کرمانشاه عده‌ای از کارگران را با فریب و نیرنگ و به این بهانه که پالایشگاه اصفهان پرسنل کم دارد، با اتوبوس به اصفهان آوردند. کارکنان پالایشگاه اصفهان به محض اطلاع از این جریان با کارگران منتقل شده از کرمانشاه تماس گرفتند و آنها را از توطئه رژیم مطلع ساختند. کارگران منتقل شده به محض اطلاع از واقعیت، پشتیبانی خود را از کارگران پالایشگاه اصفهان اعلام کردند. پاسداران که توطئه رژیم را نقش بر آب دیدند، دوباره دست بکار شدند و کارگران کرمانشاهی را از کارگران پالایشگاه اصفهان جدا کرده و آنها را با اتوبوس به هتلی در اصفهان منتقل کردند.

★ ★

با راه اندازی دوباره صنعت نفت، دوره تازه‌ای در مبارزات کارگران صنعت نفت آغاز شده است. در شماره قبل گزارش کوتاهی را از "بازسازی در پالایشگاه آبادان" خواندید. بازسازی از یکطرف استثمار عنان گسیخته و استبداد ضدانسانی سرمایه، و در طرف دیگر اعتراض و مبارزه کارگری را تحرکی تازه داده است. شکل دادن به این اعتراض، متشکل شدن کارگران نفت، تحکیم اتحاد و قدرت کارگران، و مجهز شدن برای ایفای نقش واقعی و پیشرو در صفوف کارگری ایران، وظایف مبرمی است که هم اکنون پیش روی کارگران نفت و فعالین کارگری در این بخش قرار گرفته است.

★

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران!



در کردستان انقلابی...

حضور پیشمرگان کومه له در شهر سقز

مرگ خمینی به سخنرانی پرداختند.

در عملیات بعدی، روز سی و یک خرداد، چند واحد از رفقای پیشمرگ در چندین محله زحمتکش نشین شهر حاضر شدند و مسیرهای رفت و آمد نیروهای رژیم را به کنترل خود درآوردند. حضور رفقا در محلات با استقبال گرم مردم روبرو شد. رفقا اوراق و نوارهای تبلیغی را در مورد روز پیشمرگ کومه له، وضعیت سیاسی ایران و تحولات بعد از مرگ خمینی، در میان کارگران و مردم زحمتکش پخش کردند. این تراکتها و نوارها در میان کارگران شهر دست بدست میچرخید. در پایان عملیات روز ۳۱ خرداد،

روزهای ۲۸ و ۳۱ خردادماه، رفقای پیشمرگ دو بار وارد شهر سقز شدند. حضور پیشمرگان در شهر سقز در شرایطی صورت گرفت که نیروهای ارتش و سپاه پاسداران در حال آماده باش کامل بسر میبردند و رفقا بعد از پشت سر گذاشتن دهها قرارگاه و مقر نیروهای رژیم وارد شهر سقز شدند.

در عملیات روز بیست و هشتم خرداد، رفقا از محلات مختلف شهر حرکت کرده و تا چهار راه مرکزی شهر به پیشروی ادامه دادند. در این محل رفقای مبلغ در میان شور و شوق مردم با استفاده از بلندگو درباره اوضاع سیاسی بعد از

واحدهای دیگری از پیشمرگان در ساعت ۱۰ شب یکی از پایگاههای نظامی رژیم در داخل شهر را با آر.پی.جی. و سلاح سبک درهم کوبیدند. صدای شعارهای "زنده باد حزب کمونیست ایران" و "زنده باد پیشمرگ کومه له" سراسر منطقه عملیاتی را فرا گرفته بود. بعد از اجرای این عملیات، آمبولانسهای رژیم برای انتقال کشته و زخمیها حرکت درآمدند. واحدی گشتی رژیم نتوانستند اقدام موثری علیه رفقا بعمل آورند و تنها از فاصله دور به تیراندازی بی هدف پرداختند.

در عملیات کنترل جاده

دهها نظامی

به اسارت درآمدند

در روزهای ۵ و ۱۱ مرداد، پیشمرگان سازمان کردستان حزب دویار جاده اصلی سنندج - سقز را تحت کنترل گرفتند.

شب ۵ مرداد - یعنی شب ماقبل انتخابات ریاست جمهوری - جاده سنندج - سقز در کنترل نیروهای کومه له قرار گرفت. با وجود این که بدلیل انتخابات، نیروهای رژیم در حال آماده باش کامل بودند، عملیات کنترل جاده بمدت سه ساعت با موفقیت ادامه یافت. در این عملیات یک خودرو رژیم منهدم شد و ۶ نفر از نیروهای رژیم به اسارت رفقای ما درآمدند. در عملیات کنترل جاده، رفقا برای مسافرین اتومبیلها سخنرانی کرده و تراکتها و نشریات حزبی را در میان آنان پخش میکنند.

در عملیات بعدی عصر روز ۱۱ مرداد واحدهائی از رفقای پیشمرگ بطرف جاده اصلی سنندج - سقز حرکت نموده و با تاریک شدن هوا این جاده را در فاصله گردنه "ماموخ" و تونل "ماموخ" واقع در شمال شهر سنندج، به مسافت ۲ کیلومتر و برای چندین ساعت به کنترل کامل خود درآوردند. این

عملیات در فاصله ۱۵۰ متری پایگاههای نیروهای دولتی و علیرغم آماده باش آنها صورت گرفت. دهها ماشین مورد بازرسی قرار گرفت و ۵۵ نفر از نیروهای رژیم از جمله ۲ افسر و ۲ استوار و یک گروهبان ارتشی به اسارت درآمدند.

روزهای ۱۹ و ۲۲ مرداد تمام اسرای این عملیات بعد از تبلیغ اهداف و سیاستهای حزب کمونیست و افشای سیاستها و عملکردهای ضدانقلابی و ضدکارگری رژیم جمهوری اسلامی از سوی پیشمرگان کومه له در دو دسته ۳۰ نفره و ۲۵ نفره از سوی تشکیلات حزب در سنندج آزاد شدند.

لازم به یادآوری است که در روز ۲۵ خرداد نیز واحدی از رفقای پیشمرگ جاده سنندج - سقز را بمدت چند ساعت به کنترل درآوردند.

عملیات کمین

در مناطق سقز و سنندج

بعدازظهر روز ۱۷ تیرماه پیشمرگان کومه له در مسیری بطول ۲ کیلومتر در یک جاده فرعی واقع در مسیر جاده های اصلی سقز - دیواندره و سقز - مریوان کمین گذاشتند. محل عملیات در جنوب شهر سقز و در میان چندین پایگاه و قرارگاه

نیروهای رژیم، از جمله مرکز گردان سپاه پاسداران واقع شده بود. یک دستگاه توپوتا حامل چندتن از افراد رژیم به کمین افتاد و سرنشینان آن همگی بهلاکت رسیدند و خودرو منهدم گردید. یکی از فرماندهان رژیم بنام ستوان عرب، فرمانده واحد عملیاتی گردان ژاندارمری در میان کشته شدگان بود. واحد دیگری از پیشمرگان با افراد تامین جاده درگیر شده و تعدادی از آنان را نیز کشته و زخمی کردند. در جریان این عملیات پایگاههای رژیم که شاهد عملیات رفقای کومه له بودند، با اعزام نیرو به محل درگیری به کمک نیروهای خود شتافتند. پیشمرگان کومه له با اتخاذ مواضع دفاعی و آتش متقابل بتدریج از محل درگیری دور شدند. این عملیات درحالی صورت گرفت که نیروهای رژیم بعلت حضور رفقای ما در منطقه، به تمرکز نیرو پرداخته و واحدهای ویژه عملیاتی را در روستاهای اطراف شهر سقز مستقر کرده بود.

در ناحیه سنندج روز هفتم تیرماه، پیشمرگان کومه له در منطقه زاوه رود یک واحد گشت تحقیقی نیروهای رژیم را به کمین انداختند. در جریان تعرض رفقای پیشمرگ یک پاسدار کشته و سلاح و مهماتش بدست پیشمرگان افتاد. بقیه افراد این واحد متواری شدند.

اطلاعیه بمناسبت ترور عبدالرحمن قاسملو

همانطور که اطلاع دارید روز پنجشنبه ۱۳ ژوئیه آقای عبدالرحمن قاسملو در وین پایتخت اتریش ترور شد. از گزارشها و اخباری که تاکنون انتشار یافته اینطور برمیآید که این ترور در حالی صورت گرفته که تماسهایی بین حزب دمکرات و مقامات جمهوری اسلامی ایران در اتریش جریان داشته است. حزب دمکرات جمهوری اسلامی را مقصر و مسئول این ترور اعلام کرده است.

در این رابطه اعلام نکات زیر را لازم میدانم:

۱ - ما ترور آقای عبدالرحمن قاسملو را شدیداً محکوم میکنیم. هیچ اندازه اختلاف سیاسی با حزب دمکرات و سیاستهایی که از طرف نامبرده پیش برده میشد، مانع محکوم کردن و تقبیح این عمل تروریستی نیست.

۲ - گزارشهای انتشار یافته تاکنونی و نیز همه قرائن سیاسی و عملی حکم بر محکومیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی مینماید. تمامی پیشینه جنایتکارانه این رژیم و عملکرد ۱۰ ساله و سراپا خونین آن با آن کشتارهای وسیع و نسل کشی کامل چنین احتمالی را کاملاً موجه میسازد. بعلاوه آدم ربائی و ترور مخالفان سیاسی در خارج کشور شیوه رایج این رژیم بوده و این اولین بار نیست و آخرین بار نیز نخواهد بود که وی در اروپا علیه مخالفان سیاسی خود به چنین اعمال تروریستی دست میزند.

شواهد اینطور حکم میکند که تماس و مذاکره مخفیانه‌ای که از مدتها پیش با این جناح از حزب دمکرات جریان داشت، از طرف عوامل رژیم جمهوری اسلامی و یا جناحهایی از آن برای این ترور مورد استفاده قرار گرفته است.

۳ - ما از دولت اتریش میخواهیم که هرچه زودتر اطلاعات کامل در مورد این رویداد را برای آگاهی افکار عمومی منتشر سازد و حقایق را در مورد این مسئله هرچه زودتر اعلام کند.

۴ - ما خواستار حمایت سیاسی و مادی جدی از مخالفان رژیم جمهوری اسلامی، پناهندگان و مهاجرین سیاسی در مقابل اعمال تروریستی رژیم جمهوری اسلامی هستیم. اینان نه فقط در معرض تروریسم عوامل جمهوری اسلامی قرار دارند، بلکه همواره اولین کسانی هستند که مورد اتهام، بازجویی فشارهای روانی و پلیسی و حتی اخراج از کشورهای مختلف قرار میگیرند و بدین ترتیب قربانیان مضاعف اینگونه رویدادها هستند.

۵ - ما از همه نیروها و سازمانهای کارگری اروپا و همه احزاب و سازمانهای دمکرات و آزادیخواه خواستاریم که دولت های مربوطه خود را برای تحریم تسلیحاتی این رژیم، سلب هرگونه پشتیبانی و حمایت سیاسی از این رژیم و یا جناحی از آن که دولت های اروپائی هم‌اکنون نیز بخاطر منافع سیاسی و اقتصادی خود ادامه میدهند، و نیز حداقل ایجاد محدودیت جدی بر سر راه فعالیت آزادانه وی علیه مخالفان سیاسی این رژیم که تاکنون با مداخلات و پرده پوشی روبرو میشده است، تحت فشار بگذارند.

دبیر اول سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومله)

ابراهیم علیزاده - ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۹

برگزاری مراسم بزرگداشت روز پیشمرگ کومله

شدند. سخنرانان این مراسم، جایگاه و نقش کنونی نیروی پیشمرگ کومه له در جنبش انقلابی کردستان و در آگاهی بخشیدن به کارگران و زحمتکشان را موضوع صحبت‌های خود قرار دادند و در مورد وظایف کمونیستی نیروی پیشمرگ کومه له در فعالیت همه جانبه‌اش تاکید کردند.

روز ۳۱ خرداد، در تمام مقرهای کومه له در مریوان، سنندج، دیواندره، سقز، بانه، مهاباد، سردشت و بوکان، مراسم باشکوهی برای گرامیداشت روز پیشمرگ کومه له برگزار شد. این مراسم با سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت برای گرامیداشت خاطره و جانبختگان راه آزادی و سوسیالیسم آغاز

تصرف

یک پایگاه نیروهای رژیم

یک پایگاه نیروهای رژیم واقع در چند کیلومتری پادگان مریوان بطور کامل به تصرف پیشمرگان کومه له درآمد. کلیه افراد این پایگاه کشته، زخمی و یا اسیر شدند. در این عملیات هیچگونه آسیبی به پیشمرگان نرسید و غنائم زیر بدست آنان افتاد: یک قبضه خمپاره انداز ۶۰ میلیمتری همراه با ۵۰ گلوله، ۹ قبضه کلاشینکف و ۳ - ۳ همراه با ۱۰ هزار فشنگ، ۱ قبضه آر.پی.جی. با ۲۰ گلوله و یک دستگاه بیسیم گروهی پی.آر.سی. ۷۷.

عملیات تصرف این پایگاه روز ۲۲ تیرماه به اجراء درآمد.

گشت سیاسی پیشمرگان کومه له در دیواندره و سقز

در دیواندره چند واحد از رفقای گردان کاوه، در بخشهای اطراف دیواندره، یک گشت سیاسی - تبلیغاتی را به اجراء درآوردند. پیشمرگان کومه له در میان تعداد زیادی از زحمتکشان این منطقه در مورد اوضاع سیاسی ایران و تحولات آن بعد از مرگ خمینی به تبلیغ و روشنگری پرداختند. این گشت سیاسی در ماه خرداد به اجراء درآمد و مدت ۲۰ روز ادامه داشت. همچنین از تاریخ ۱ تا ۲۰ مرداد، گشت سیاسی و نظامی دیگری از سوی رفقای گردان کاوه به اجراء درآمد و پیشمرگان در مناطق دیگری از اطراف دیواندره به تبلیغ در میان مردم پرداختند.

در سقز، چندین واحد از رفقای گردان ۲۶ سقز، گشت سیاسی تبلیغاتی خود را روز ۱۵ تیرماه آغاز کردند. پیشمرگان در میان استقبال گرم زحمتکشان روستاهای منطقه سقز به تبلیغ و پخش تراکتها و نشریات حزب کمونیست پرداختند.

سه تعرض رژیم در سنندج و مریوان درهم شکسته شد.

از افراد گروههای ضربت رژیم کشته و زخمی شدند. چند قبضه سلاح ژ - ۳ و یک دستگاه بیسیم گروهی بدست پیشمرگان افتاد.

در مریوان، روز ۱۹ تیرماه، در جریان کنترل چندین کیلومتر از جاده اصلی سقز - مریوان، پیشمرگان کومه له با یورش نیروهای رژیم مواجه شدند. نیروهای رژیم با اطلاع از حضور رفقای ما، عبور و مرور نیروهای خود را قطع کرده و با بکارگیری سلاح سبک و سنگین مواضع پیشمرگان را مورد حمله قرار دادند. این یورش رژیم نیز با تعرض متقابل و سازمانیافته رفقای ما درهم کوبیده شد. در جریان این درگیری نیز تلفاتی بر افراد رژیم وارد شد. پیشمرگان کومه له از ساعت ۶ عصر تا ۹ شب کنترل این مسیر را در دست داشتند و سپس منطقه را ترک کردند.

پایگاههای اطراف نیز با سلاحهای سبک و سنگین سنگرها و مواضع پیشمرگان را گلولهباران میکردند. سرانجام بعد از ۱۱ ساعت درگیری، رفقا موفق شدند تعرض نیروهای رژیم را با وارد کردن تلفاتی بر آنان درهم بشکنند و به سلامت منطقه درگیری را ترک کنند.

بعد از درهم شکستن این یورش، نیروهای رژیم در سرتاسر منطقه بحال آماده باش کامل درآمده و با بسیج نیروی زیادی از واحدهای ویژه به تعقیب پیشمرگان کومه له پرداختند. روز ۱۷ تیرماه، رفقای ما ضمن به کنترل درآوردن چند محور فرعی منتهی به جاده اصلی سنندج - مریوان، برتری کاملی نسبت به مواضع نیروهای رژیم کسب کردند. در این درگیری، ۳ گروه ضربت رژیم به کمین پیشمرگان افتاد و بعد از یک درگیری سنگین تعداد زیادی

پیشمرگان کومه له در نواحی سنندج و مریوان، ۳ یورش نیروهای رژیم را درهم شکستند.

در سنندج، روزهای پنجم و هفتم تیرماه، نیروهای رژیم ۲ یورش وسیع علیه پیشمرگان کومه له سازمان دادند. یورش نیروهای رژیم در تاریخ ۵ تیرماه، در حالی صورت گرفت که یک واحد از پیشمرگان کومه له در حال استراحت بودند و رژیم نیروهای زیادی از سنندج و کامیاران برای ضربه زدن به آنها وارد عمل کرده بود. رفقا با اطلاع از یورش رژیم، آرایش مناسب بخود گرفته و تعرض متقابلی را سازمان دادند. در جریان یک درگیری سنگین، اولین تهاجمات رژیم درهم شکسته شد و ابتکار عملیات و کنترل مناطق وسیعی از منطقه درگیری بدست رفقای پیشمرگان افتاد. نیروهای رژیم مستقر در

مراسم مسلح شدن این رفقا با اجرای چند سرود، شعر و ترانه و در میان شور و شوق شرکت کنندگان پایان یافت.

آزادی اسرا
از زندان کومه له

روزهای ۲۷ و ۳۰ خرداد و ۲۴ تهر، ۱۴ تن از اسرای جنگی در نواحی سنندج و مریوان از زندان کومه له آزاد شدند. این افراد بعد از کار آگاهگرانه رفقای ما و افشای ماهیت جمهوری اسلامی و آشنائی آنان با سیاستها و اهداف حزب کمونیست، با حکم تشکیلات حزب در سنندج آزاد شدند. از میان اسرای آزاد شده، ۳ تن داوطلب پیوستن به صفوف پیشمرگان کومه له شدند.

همچنین روز ۳۱ خرداد، بمناسبت روز پیشمرگ کومه له، یک عامل رژیم که بچرم سرقت مسلحانه و اذیت و آزار مردم به زندان محکوم شده بود، آزاد گردید.



"ما در آموزشگاه، درسها و تجارب گرانبهایی اندوخته‌ایم، جامعه سرمایه‌داری - این مسبب اصلی فقر و فلاکت و سیه روزی را - بخوبی شناختیم. راه رهائی را شناختیم. درک عمیقتری از کمونیسم پیدا کردیم و درعین حال با چگونگی پیشبرد مبارزه مسلحانه در شرایط کنونی آشنا شدیم و آمادگی خود را برای پیشبرد هرچه بیشتر اهداف و سیاستهای کومه له اعلام میکنیم."

"پیوستن هر تعداد از شما به صف پیشمرگان کومه له، به معنای تقویت بازوی مسلح کارگران و تقویت صف انقلاب کارگری است و به هر درجه‌ای که کومه له تقویت شود، کارگران یک قدم بیشتر به حقوق حقه خود نزدیکتر میشوند. با پیوستن به صف پیشمرگان کومه له، درجهت تقویت و استحکام صفوف انقلاب کارگری کام برداریم."

مسلح شدن
واحدهای جدید

روز هفتم اردیبهشت ماه، بمناسبت فرا رسیدن ۱۱ اردیبهشت - روز جهانی کارگر - طی مراسم باشکوهی در آموزشگاه مرکزی کومه له، دسته‌ای دیگر از زنان و مردان زحمتکش و انقلابی مسلح شده و به صفوف پیشمرگان کومه له پیوستند.

این مراسم با سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت بخاطر گرامیداشت یاد جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم آغاز شد. در ادامه مراسم، رفقای داوطلب سلاحهایشان را از دست یکی دیگر از مسئولین آموزشگاه دریافت کردند. اجرای سرود پیشمرگ کومه له و سخنان یکی از رفقای تازه مسلح شده بخشی دیگر از این مراسم بود. این رفیق ضمن خوشامدگویی به حاضرین در مراسم و قدردانی از مسئولین آموزشگاه مرکزی کومه له، در بخشی از صحبت‌هایش گفت:

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!



گرامی باد یاد جانبختگان راه سوسیالیسم

کمونیستها جان با ختگان خود را در راه‌های از تقدس خرافی و مذهبی نمی‌پسندند، زیرا جان‌نازنی در راه‌های لایزال و بی‌پایان است که هر روز و هر ساعت نوجوانان، پیرمردان و پیرزنان و میلیون‌ها زن و مردش در کارخانه‌ها، معادن و مزارع و در کل بدویتی که بورژوازی آن را جاسوس می‌داند می‌بندد و می‌کشد.

جان با ختگان کمونیست گرامی و فراموش‌ناشدنی‌اند، زیرا در راه‌های تا به آخر جنگیده و با زناستان دهان‌نکنده خود گرامی و مقدس است: راه‌های طبقه‌کارگر و کل بشریت از نظام استعماری و سرمایه‌داری و بی‌افکندن جاسوسان نوین و ناپاکان آزاد. اگر کمونیستها در زندگی هر روز خود آموزگار و رهبران در انقلاب‌ها شایسته کمونیستی‌اند، کمونیستها شایسته‌اند که در این راه‌ها استقبال مرگ می‌شاید گرامی‌ترین آموزگار باشند، زیرا آنان استیصال، زیبونی و ناپاکانی بورژوازی و بی‌حاصلی دستگیر و قهرورکوب و در برابر راه‌های استوار کارگران انقلابی به روشنترین وجه به ثبوت میرسانند. گرامی باد یاد جان با ختگان راه سوسیالیسم!

کرد و پس از پایان موفقیت آمیز این دوره، از سوی تشکیلات بعنوان فرمانده گردان سامرند به منطقه اشنویه اعزام گردید. رفیق رحیم تا تیرماه ۶۴ در این منطقه فعالیت کرد. او در بازگشت به منطقه بوکان، ابتدا بعنوان عضو علی‌البدل و سپس عضو اصلی کمیته ناحیه بوکان و فرمانده گردان ۳۱ بوکان انتخاب شد و تا روز جانبختنش عهده‌دار این مسئولیتها بود.

رفیق رحیم در طول ۸ سال مبارزه‌اش، در بسیاری از مناطق شهرهای اشنویه، بوکان، سقز و بانه، چهره‌ای آشنا برای کارگران و زحمتکشان شد.

حماسه آخرین ماموریت و نبرد رفیق رحیم که منجر به جانبختنش گردید چنین بود: او همراه با یک واحد از پیشمرگان کومله، در شرایطی که شهر بوکان و روستاهای اطراف آن توسط دهها و صدها پایگاه کوچک و بزرگ رژیم به یک پادگان بزرگ نظامی تبدیل شده بود، در منطقه حضور یافت. این رفقا روز ۱۶ مرداد سال ۶۶ در پی انجام ماموریتی سیاسی و نظامی در اطراف شهر بوکان بودند که تحت محاصره تعداد کثیری از نیروهای رژیم قرار گرفتند.

رفیق رحیم و یارانش همچنانکه پیمان بسته بودند، با مقاومتی حماسی، حلقه محاصره را درهم شکستند اما خود او و چهار تن دیگر از همسنگران در اوج شهادت و فداکاری در درگیری جان باختند. این رفقا با مقاومت حماسی‌شان نمونه دیگری از جسارت، فداکاری و شور انقلابی را در راه مبارزه برای سوسیالیسم و رهایی بشریت بیادگار گذاشتند. یاد رفیق رحیم و چهار همسنگرش، عزیز و فراموش‌ناشدنی است.

مبارزات وسیع توده‌ای علیه رژیم شاه همزمان بود، به مبارزه روی آورد.

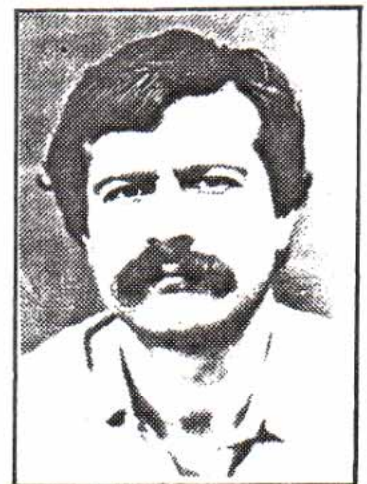
بعد از قیام، در اغلب شهرهای کردستان، نهادهائی برای دفاع از حقوق دموکراتیک مردم زحمتکش و خلق کرد به کوشش و تلاش مبارزین انقلابی شکل گرفت. "جمعیت دفاع از حقوق زحمتکشان" در شهر بوکان یکی از این نهادها بود. رفیق رحیم فعالیت سیاسی و مبارزاتی خود را در ارتباط با این جمعیت ادامه داد و همراه رفقای محافل کوچکی بوجود آورد که به کار سیاسی در میان کارگران و زحمتکشان می‌پرداختند.

رفیق رحیم پائیز سال ۵۸ رسماً به صفوف پیشمرگان کومله پیوست.

شرکت پرشور و فعال او در مبارزه و پیشبرد موفقیت‌آمیز امور تحت مسئولیتش سرعت او را به رفیقی کارا بدل کرد. بهار سال ۵۹ به همراه عده دیگری از همزمانش، از سوی تشکیلات کومله ماموریت یافت تا برای "پایه گذاشتن فعالیت کمونیستی در شمال کردستان و حضور در میان مردم" راهی این منطقه شود.

بعد از بازگشت از این ماموریت، در منطقه بوکان به فعالیت در عرصه‌های سیاسی و نظامی ادامه داد. او بعنوان یار و مشاور صمیمی و دلسوز زحمتکشان در بسیاری از مبارزات دهقانان تهیدست منطقه در مصادره اراضی ملاکین نقش داشت و بعنوان یک فرمانده نظامی دهها عملیات کوچک و بزرگ را علیه نیروهای رژیم فرماندهی کرد.

رفیق رحیم زمستان سال ۶۰ بعنوان عضو آزمایشی و تیرماه ۶۲ بعنوان عضو رسمی کومله پذیرفته شد. زمستان ۶۲ در اولین دوره مدرسه حزبی اکتبر شرکت



رفیق رحیم عبدینی

۱۶ مرداد ۶۶، در نزدیکی شهر بوکان، جمعی از رفقای حزب ما در کردستان، توسط تعداد زیادی از نیروهای جمهوری اسلامی محاصره شدند. در جریان یک درگیری نابرابر و بدنبال مقاومتی پر از حماسه، ۵ تن از رفقا جانبختند. ضمن گرامیداشت خاطره جانبختگان این درگیری، رفقا علی عزیز، حسین مصطفی زاده، فتح درویشی، اسماعیل رهنمون و رحیم عبدینی، از رفیق رحیم عبدینی یاد میکنیم.

رفیق رحیم یکی از فعالیتی بود که در عرصه‌های مختلف فعالیت کرده بود. او تجربه و آزمون سالها مبارزه انقلابی در شهرها و روستاهای کردستان را به همراه داشت و یکی از فرماندهان و کادرهای نظامی باتجربه کومله بود.

او در سال ۳۹ در روستای "داربسر" بوکان متولد شد. تحصیلات خود را در بوکان و ارومیه به پایان برد. در آخرین سالهای تحصیلاتش که با آغاز

رفیق منصور محمدی

رفیق منصور محمدی، یکی از فعالین تشکیلات مخفی کومله در شهر سقز، شهریورماه ۶۲ توسط جنایتکاران جمهوری اسلامی در زندان سقز تیرباران شد.

رفیق منصور، بعد از ۲۸ مرداد ۵۸، و بدنبال یورش رژیم به کردستان انقلابی، به صفوف تشکیلات کومله پیوست و بعنوان یک هوادار تشکیلاتی فعال مسئولیتهای مختلفی در تشکیلات مخفی کومله در شهر سقز بردوش داشت. قبل از آخرین دستگیریاش در سال ۶۱، دو بار دیگر توسط مزدوران رژیم دستگیر شده و زیر شکنجه های ضدانسانی قرار گرفت. بار اول در جریان نوروژ خونین سنندج در

سال ۵۸ و بار دوم در شهر سقز به چنگ دژخیمان رژیم افتاد. طی مدت بازداشتش بشدت شکنجه شده و تمام صورت و نقاط حساس بدنش با سیگار سوزانده شده بود. او با مقاومتی حماسی، شکنجه گران رژیم را به ستوه آورد و تمام اطلاعات تشکیلاتی و اطلاعات مربوط به روابط تشکیلاتیاش را در سینه حفظ کرد.

آخرین باری که رفیق منصور دستگیر شد، سال ۶۱ در جریان یورش رژیم به تشکیلات مخفی شهر سقز بود. مزدوران جنایتکار که از شکنجه های قبلی خود سودی نبرده بودند، برای درهم شکستن مقاومتش، شایع کردند که "منصور تواب شده است."

این نیرنگ رذیله نیز نتوانست منصور را به تسلیم بکشاند. او در سایه اعتقاد عمیق به آرمانش و ایمان به رهائی کارگران و زحمتکشان، شدیدترین فشارهای روحی و شکنجه ها را با مقاومتی حماسی تحمل نمود و جنایتکاران رژیم را در رسیدن به اهداف پلیدشان ناکام گذاشت. مزدوران رژیم در اوج درماندگی در یکی از روزهای شهریور ۶۲ او را تیرباران کردند.

رفیق منصور، در تشکیلات مخفی کومله در شهر سقز، مسئولیت بخش انتشارات را بعهده داشت و مدتی قبل از دستگیریاش در سال ۶۱، به عضویت آزمایشی کومله پذیرفته شده بود.

رفیق منصور محمدی، یکی از چهره های برجسته مقاومت در زندانهای رژیم بود. یاد او و خاطره رزمندگیها و مقاومتیهای حماسیاش همواره زنده خواهد ماند.

رفیق جبرئیل عمرقزنی

رفیق جبرئیل عمرقزنی که مردم زحمتکش منطقه شمال کردستان او را عمو جبرئیل خطاب میکردند، یکی از زحمتکشان آگاه شمال کردستان بود که ۶۰ سال از عمر خود را در فقر و تنگدستی و مبارزه برای رهائی خود و هم سرنوشتانش گذرانده بود. او مبلغ اهداف و آرمانهایی بود که تمام ستمکشان را برای رهائی از وضع موجود به مبارزه متحد و یکپارچه فرا میخواند.

عمو جبرئیل، مانند هر فرد ستمکش و محروم این جامعه، از وضع بد زندگی خود و هم سرنوشتانش در رنج بود. او این ناراضی را بر زبان میآورد و کسان دیگری هم که از وضع موجود ناراضی بودند را به مبارزه و اعتراض دستجمعی دعوت میکرد. تا آنجا که میدانست علت این بدبختیها را برای آنان توضیح میداد.

موقعیت زندگی او چنان بود که در هر اعتراض و مبارزه ای علیه ستم و ناپرابری پیشرو و فعال میشد. در مبارزات سالهای ۵۷ فعالانه شرکت کرد. در ماههای بعد از قیام، هنگامیکه

زمینداران شمال کردستان و اطراف ارومیه دهقانان تهیدست روستاها را بزور و در حمایت نیروهای رژیم از روستایشان بیرون کرده بودند، نقش عمو جبرئیل در اعتراض علیه این بیدادگری کاملا برجسته و آشکار بود.

خصوصیات انقلابی، او را در بین زحمتکشان منطقه به فردی قابل اعتماد و احترام و یک رهبر مبارزات آنان تبدیل کرده بود. در سال ۵۹ همزمان با توسعه فعالیت رفقای کومله در شمال کردستان، رفیق جبرئیل امکان یافت ارتباط نزدیکی با کومله برقرار سازد.

آغاز بکار رادیو صدای انقلاب - رادیو کومله - در سال ۶۱، فعالیتهای عمو جبرئیل را نقشه مندتر و آگاهانه تر کرد.

تشدید مبارزه انقلابی و آگاهگرانه رفیق جبرئیل، اعتبار و نفوذ او را در میان زحمتکشان منطقه بازم بیشتر میکرد. این نه برای حکومت اسلامی، نه مرتجعین منطقه و نه حزب دمکرات قابل تحمل نبود. مزدوران جمهوری اسلامی برای ساکت کردن

این یار دلسوز و آگاه زحمتکشان، به شیوه های مختلف او را بارها به شکنجه و زندان تهدید کردند. او از این تهدیدات هراسی بدل راه نمیداد.

رفیق جبرئیل که از نزدیک سیاستهای ضددمکراتیک حزب دمکرات و برخورد این حزب به زحمتکشان را مشاهده و تجربه کرده بود، در جریان جنگ سراسری تحمیلی این حزب علیه کومله، مستمرا سیاستهای ارتجاعی و ضدکارگری این حزب را در میان زحمتکشان منطقه افشاء میکرد.

وجود رفیق جبرئیل، نه فقط بعنوان یک کارگر آگاه و معترض به هرگونه ستم و ناپرابری، بلکه به این خاطر نیز که هوادار سیاستهای کومله و حزب کمونیست بود، بیش از این نمیتوانست از جانب کارگزاران و حامیان ستم و سرمایه داری تحمل شود.

بهار سال ۶۴، در گرمای جنگ ضدانقلابی حزب دمکرات علیه کومله، عمو جبرئیل بوسیله افراد مسلح حزب دمکرات دستگیر و پس از دو روز اذیت و آزار، در اطراف یکی از روستاهای بخش "کنار بروژ" شمال کردستان برکبار بسته شد.

یاد رفیق جبرئیل عمرقزنی را که وجودش سراسر شور و مبارزه برای رهائی کارگران و زحمتکشان بود، در چهارمین سالگرد جانباختنش گرامی میداریم.

مقاله‌ای از انگلس:

شرحی درباره جوامع کمونیستی

* شرحی در باره جوامع کمونیستی تازه تاسیسی که هنوز موجودیت دارند" عنوان کامل مقاله‌ای است که میخوانید. این مقاله را انگلس در سال ۱۸۴۴ نوشت. مقاله اول بار در یک سالنامه آلمانی در سال ۱۸۴۵ انتشار یافت. در آنزمان جنبش کمونیستی کارگری تازه داشت بخود شکل میداد و اینکه سازمان دادن جامعه کمونیستی علاوه بر مطلوب بودن تاچه حد عملی خواهد بود، از مهمترین موضوعاتی بود که اذهان را متوجه خود کرده بود. این مقاله از متن انگلیسی برگردانده شده است. ترجمه در دو بخش تنظیم شده که قسمت بعدی آن در شماره آتی درج خواهد شد.

آدم وقتی با مردم راجع به سوسیالیسم و کمونیسم صحبت میکند، خیلی از اوقات درمییابد که آنها کاملا با او در مورد اساس مساله موافقتند و اظهار میدارند که کمونیسم چیز بسیار خوبی است، اما در ادامه میگویند که "غیرممکن است بتوان چنین چیزهایی را در زندگی واقعی عملی کرد." انسان آنقدر این حرف را میشنود که بنظر نویسنده، هم مفید و هم لازم است که با ذکر چند مثال به آن جواب داده شود. مثالها و حقایقی که در آلمان خیلی کم شناخته شده‌اند و کاملا و تماما این ایراد را رد میکنند. چرا که کمونیسم، یعنی موجودیت و فعالیت اجتماعی بر اساس اشتراک ثروت، نه فقط امری ممکن است بلکه، چنانکه خواهیم دید، در جوامع بسیاری در آمریکا و یکجا در انگلستان با موفقیت بسیار تحقق یافته است.

و اگر با این وجود جامعه اشتراکی در زندگی واقعی موفق از آب درمیآید پس برای آنانکه چنین باورهای پوچی ندارند چقدر باید عملی تر باشد. در هر صورت تقریبا همه جوامع جدیدتر کاملا فاقد مزخرفات مذهبی هستند، و تقریبا همه سوسیالیستهای انگلیسی، علیرغم بردباری زیادشان نسبت به دیگر عقاید، کاملا بدون مذهب میباشند. و به همین دلیل هم در انگلستان مقدس نما درباره آنها بخصوص بدگویی میشود و مورد توهین قرار میگیرند. اما وقتی مساله به ارائه دلیل میرسد، حتی مخالفین شان مجبورند اعتراف کنند که تمام چیزهای بدی که به سوسیالیستها نسبت داده میشوند کاملا بی پایه هستند.

ضمنا، اگر قدری عمیقتر به این ایرادی که گرفته میشود توجه کنیم درخواهیم یافت که خود آن از دو ایراد دیگر تشکیل میشود. ایراد اول: هیچ کارگری حاضر نخواهد شد تا کارهای یدی پست و ناخوشایند را انجام دهد. ایراد دوم: اگر همه صاحب یک حق مساوی در قبال مایملک اشتراکی باشند، آنوقت مردم بخاطر این مایملک با همدیگر دعوا خواهند کرد و بدین ترتیب جامعه کمونیستی دوباره ازهم خواهد گسست. ایراد اول را خیلی ساده به این ترتیب میتوان پاسخ گفت: این نوع وظایف (کارها-م) زمانیکه مربوط به جامعه اشتراکی باشند دیگر پست نخواهند بود. بعلاوه با امکانات و ماشینهای پیشرفته و ابتکارات دیگر میتوان آنها را تقریبا بکلی حذف نمود. برای مثال در یک هتل بزرگ در نیویورک چکمه ها را با بخار تمیز میکنند، و در جامعه کمونیستی در هارمونی انگلستان (در زیر راجع به این مجتمع توضیح داده شده است) نه فقط مستراح ها، که با استفاده از مدل انگلیسی بسیار مناسب تجهیز شده‌اند، اتوماتیک تمیز میشوند بلکه لوله هائی در آنها تعبیه شده‌اند که فضولات را مستقیما به چاه بزرگ فاضلاب انتقال میدهند. و اما در مورد ایراد دوم باید گفت که همه جوامع کمونیستی تاکنونی بعداز ۱۰ یا ۱۵ سال چنان ثروت عظیمی بهم زده‌اند که از هر چیز که بخواهند میتوانند به مقدار بیش از آنچه قادر به مصرفش هستند داشته باشند. بنابراین هیچ دلیلی برای مجادله وجود ندارد.

اولین مردمی که جامعه‌ای بر اساس اشتراک ثروت در آمریکا، در حقیقت در تمام جهان، بوجود آوردند موسوم به شیکرها بودند. این جماعت فرقه مخصوصی هستند که عجیب ترین عقاید مذهبی را دارند. آنها ازدواج نمیکنند و همبستری بین زن و مرد را مجاز نمیدانند، و باورهای عجیب آنها به این نکات محدود نمیشود. اما اینجا این مساله مورد نظر مال نیست. فرقه شیکرها حدود ۷۰ سال پیش بوجود آمد. بنیانگذاران آن مردم فقیری بودند که متحد شدند تا با محبتی برادرانه و اشتراک ثروت با هم زندگی کنند و خدایشان را به روش خودشان عبادت نمایند. هرچند که عقاید مذهبی آنها و بخصوص ممنوعیت ازدواج مانع پیوستن خیلی ها به آنان شد، اما با این وجود مورد استقبال واقع شدند و هم‌اکنون دارای ده تجمیع بزرگ هستند که هرکدام بین ۳۰۰ تا ۸۰۰ عضو دارد. هر یک از این تجمیع ها یک شهر قشنگ با خیابان بندی های مناسب است که دارای خانه های مسکونی، کارخانه ها، کارگاهها، سالنهای اجتماع و انبارهای علوفه میباشد. این جوامع دارای باغهای گل و سبزی، درختان میوه، جنگل، تاکستان، چراگاهها و زمین قابل کشت زیادی هستند. احشام از همه نوع: اسب، گاو، گوسفند، خوک، مرغ و خروس که از مقدار مورد نیازشان بیشتر بوده و از بهترین نژادها میباشند. مخزنهای غله آنها همیشه پر از غله است و انبارهایشان پر از وسائل پوشاک. یک مسافر انگلیسی که از این

خواننده درخواهد یافت که منشاء اغلب جوامعی که در این مقاله شرحشان خواهد آمد از فرقه های مذهبی متفاوتی است که در مورد موضوعات مختلفی نظریات کاملا پوچ و غیرمنطقی دارند. نویسنده لازم میداند که بطور خلاصه خاطر نشان نماید که این نظریات هیچ ربطی به کمونیسم ندارند. در هر صورت قطعا این مسئله‌ای بی‌اهمیت است که آنها که با اعمالشان عملی بودن زندگی اشتراکی را ثابت مینمایند. به یک خدا، یا بیست خدا اعتقاد داشته و یا اصلا به هیچ خدائی باور نداشته باشند. اگر آنها یک مذهب غیرمنطقی دارند این مساله مانعی در راه زندگی اشتراکی خواهد بود،

نمیدهند چون معتقدند برای رستگاری احتیاجی به علوم نیست. از آنجا که ازدواج را ممنوع کرده‌اند، اگر اعضای جدیدی مرتباً به آنها اضافه نمیشد بتدریج جامعه شان در اثر مرگ افرادش از بین میرفت. اما هر چند که ممنوعیت ازدواج، هزاران نفر را از پیوستن به آنها منصرف میکند و بسیاری از بهترین اعضاء این جامعه بهمین دلیل آنرا ترک میکنند، با این وجود آنقدر افراد جدید به آنها می‌پیوندند که جمعیت جامعه مرتباً رو به افزایش است. آنها احشام پرورش میدهند و در مزارع محصولات مختلفی میکارند، خودشان کتان و پشم و ابریشم تولید کرده و آنها را در کارخانه هایشان می‌ریسند و می‌بافند. تولیدات مازاد بر مصرفشان را به همسایگان فروخته و یا مبادله میکنند. آنها عموماً از طلوع تا غروب آفتاب کار میکنند. یک هیئت امناء تمام حساب و کتابها را در یک اداره عمومی نگه میدارد، و اعضای جامعه آزادند هر وقت که خواستند این دفترهای مالی را بررسی کنند. این مردم چون حساب انبارهایشان را نگه نمیدارند خودشان هم نمیدانند چقدر ثروت دارند. آنها همینقدر که میدانند آنچه که دارند مال خودشان است راضی‌شان میکند، چرا که به هیچکس مقروض نیستند. تنها کار آنها اینست که سالی یکبار لیستی از قروض همسایگان به خودشان تهیه کنند.

کلیسا به پنج خانواده (بخش) تقسیم میشود و هر کدام از آنها شامل چهل تا هشتاد نفر است. هر خانواده تاسیسات زندگی جداگانه خود را دارد و اعضای آن باتفاق در یک عمارت بزرگ و زیبا زندگی میکنند. همه آنها هر چیزی که لازم داشته باشند و به هر مقدار که بخواهند، بدون پرداخت هیچگونه مبلغی از انبارهای عمومی جامعه دریافت میکنند. در هر یک از خانواده‌ها مسئولی وجود دارد که وظیفه‌اش نظارت بر تامین همه مایحتاج مورد نیاز افراد و حتی‌المقدور پیش بینی احتیاجات آتی آنهاست. همه آنها به مدل کواکری - ساده، تمیز و مرتب - لباس میپوشند و اقلام بسیار متنوعی از مواد غذایی دارند که همگی دارای بهترین کیفیت میباشند. هر فرد جدیدی که متقاضی عضویت است باید طبق قوانین جامعه همه مایملک خود را به آن بدهد و هیچوقت، حتی زمان جدا شدن از جامعه، اجازه ندارد استرداد آنها را طلب کند. با این وجود در عمل رسم آنها بر این است که به افرادی که جامعه را ترک میکنند معادل آنچه‌ی که در ابتدا با خود آورده‌اند برگردانند. اگر کسی که از جامعه جدا میشود در ابتدا هیچ سرمایه‌ای بهمراه نیاورده باشد، طبق قوانین مجاز نیست که برای خدماتی که انجام داده چیزی مطالبه نماید، چرا که در دوره کارکردنش از محل هزینه‌های عمومی تغذیه شده و پوشاک گرفته است. معهداً رسم آنها در این مورد هم چنین است که به همه افرادی که به شکلی دوستانه و محترمانه مجتمع را ترک میکنند هدایای خداحافظی بدهند.

آنها حکومتی شبیه حکومت مسیحیان اولیه دارند. در هر مجتمع یک وزیر زن و یک وزیر مرد وجود دارد که هر یک

جامع دیدار کرده میگوید نمیفهمد چرا این مردم، در حالی که از همه چیز بیش از مقدار مورد نیازشان دارند، باز هم کار میکنند. مگر برای گذراندن وقت و اینکه کار دیگری برای انجام دادن ندارند. در میان این مردم هیچکس مجبور نیست خلاف میلش کار کند، و هیچکس کار را سرهم بندی نمیکند. آنها نوانخانه یا مرکز پرستاری ندارند، چرا که حتی یک نفر فقیر و بیچاره در بین شان نبوده و هیچ بیوه یا کودک بی سرپرست رها شده‌ای ندارند. همه نیازهای این مردم تامین میشود و آنها هیچ ترسی از فقر ندارند. در ۱۰ شهر آنها حتی یک زاندارم یا مامور پلیس وجود ندارد، از قاضی، وکیل، سرباز، زندان یا دارالتادیب خبری نیست، و با این وجود در تمام امورشان نظم کامل برقرار است. قوانین مملکت برای این مردم کاربردی ندارند و تا آنجا که به آنها مربوط میشود این قوانین میتوانند ملغی شوند بی‌آنکه از این بابت تغییری در زندگیشان حاصل آید، چرا که آنها مسالمت جو ترین شهروندان هستند و هیچگاه حتی یک بزه کار نداشته‌اند که تحویل زندانها بدهند. همانطور که اشاره شد آنها از اشتراکی بودن کامل ثروتها بهره‌مند هستند و هیچ تجارت یا پولی در بین خودشان موجود نیست. یک مسافر انگلیسی بنام فینچ سال گذشته از یکی از این شهرها، موسوم به پلزنت هیل نزدیکی لکسینگتن در ایالت کنتاکی، دیداری بعمل آورده و آنرا چنین توصیف میکند:

"پلزنت هیل دارای تعداد زیادی خانه‌های زیبا از آجر و سنگ تراشیده، کارخانه‌ها، کارگاهها و ساختمان در مزارع است که به منظم ترین شکلی ساخته شده و از جمله بهترین نوع خود در کنتاکی میباشند. مزارع شیکها را براضی میتوان از پرچین‌های سنگی که احاطه شان کرده و کشاورزی برترشان بازشناخت. تعداد زیادی گاو و گوسفند فریه در چراگاهها میچریدند و خوکهای چاق و چلهه بسیاری در باغها به خوردن میوه‌های افتاده از درختان مشغول بودند. شیکرها در اینجا صاحب حدود چهار هزار جریب زمین هستند که دو سوم آن زیر کشت میباشد. این تجمع در سال ۱۸۰۶ توسط فقط یک خانواده بنیانگزاری شد. بعداً عده دیگری به آنها پیوستند و جمعیت شان بتدریج افزایش یافت. بعضی از تازه واردین سرمایه کوچکی بهمراه آوردند و بقیه هیچ چیز نداشتند. از آنجا که عموماً مردم بسیار فقیری بودند، در شروع کار با مشکلات بسیاری روبرو شدند و محرومیت‌های زیادی کشیدند. اما با پشتکار، مقتصد بودن و صرفه جوئی توانسته‌اند بر همه این مشکلات فائق آیند و اکنون از هر چیزی بیش از مقدار مورد احتیاجشان دارند و به هیچکس مقروض نیستند. این جامعه در حال حاضر از سیصد نفر تشکیل میشود که حدود پنجاه تا شصت نفرشان کودکان زیر شانزده سال هستند. آنها ارباب و خدمتکار ندارند و بطریق اولی از برده هم در میانشان خبری نیست. مردمی آزاد، ثروتمند و شاد هستند. این جامعه دارای دو مدرسه، یکی پسرانه و دیگری دخترانه، است که در آنها خواندن، نوشتن، حساب، دستور زبان و اصول مذهبشان آموزش داده میشوند. آنها به بچه‌ها علوم درس

از این بابت امتیازی بدست نخواهد آورد. در جامعه همه با هم برابر هستند.

(۲) قوانین و مقررات جامعه به یکسان برای همه لازم الاجراست.

(۳) هر عضوی فقط برای منفعت کل جامعه کار میکند و نه برای شخص خودش.

(۴) هر کس از این جامعه جدا شود حق مطالبه غرامت در مقابل کارش ندارد، اما معادل آنچه که با خود به جامعه آورده به وی برگردانده میشود. آنها که در ابتدا چیزی به جامعه نداده‌اند و به آرامی و دوستانه از آن جدا میشوند یک هدیه جدائی دریافت خواهند کرد.

(۵) در عوض جامعه تعهد میکند که مایحتاج زندگی، مراقبت لازم در موقع بیماری و کهنلت سن را برای هر عضو و خانواده او تامین نماید. هر وقت والدینی فوت کنند و یا با برجای گذاشتن فرزندانشان جامعه را ترک نمایند، جامعه از این کودکان نگهداری خواهد کرد.

در اولین سالهای زندگی اشتراکی‌شان، آنوقت که میبایست بیابان را شخم بزنند و درعین حال سالیانه ۷۰۰۰ دلار بابت اقساط زمین خریداری شده بپردازند، طبیعتاً اوضاع برایشان سخت بود. این سختی اوضاع باعث انحراف چند نفر از ثروتمندترها شد که از جامعه جدا شده و پولشان را پس گرفتند، و این مساله مشکلات اعضای جامعه را بسیار تشدید کرد. اما اغلبشان به عهد خود وفا کردند و بدین ترتیب تا سال ۱۸۱۰، یعنی در عرض فقط پنج سال، کلیه قرضهایشان را پرداخت نمودند. در سال ۱۸۱۵ آنها به دلائل مختلفی کل دارائی‌شان را فروختند و یکبار دیگر بیست هزار جریب زمین جنگلی بکر در ایالت ایندیانا خریداری کردند. در اینجا بعد از چند سال شهر زیبای نیو هارمونی را ساختند، بخش غالب زمینهایشان را زیر کشت بردند، تاکستانها و مزارع ذرت بوجود آوردند، یک کارخانه ریسندگی و بافندگی پشم و پنبه درست کردند و با گذر هر روز ثروتمندتر شدند. در سال ۱۸۲۵ آنها دوباره کل مایملکشان را به آقای رابرت اوون به قیمت صد هزار دلار فروختند و برای بار سوم سراغ جنگلهای دست نخورده رفتند. این بار در کرانه رودخانه بزرگ اوهایو مستقر شدند و شهر اکونومی را ساختند که وسیعتر و زیباتر از هر شهری است که قبلاً در آنها زندگی کرده‌اند. در سال ۱۸۳۱ کنت لئون به اتفاق سی نفر آلمانی به آمریکا آمد تا به آنها بپیوندد. اهالی اکونومی از تازه واردین با شادی استقبال کردند. اما کنت بعضی از اعضای جامعه را علیه راب تحریک کرد و به این دلیل در یک مجمع عمومی کل اعضاء تصمیم گرفته شد که لئون و پیروانش مجتمع را ترک کنند. آنهائی که در جامعه باقی ماندند به ناراضیان بیش از صد و بیست هزار دلار پرداخت کردند. با این پول لئون یک جامعه دیگر بوجود آورد که در هر صورت بخاطر بدی مدیریت با شکست مواجه شد. اعضای این جامعه پراکنده شدند و کنت لئون پس از مدتی کوتاه مثل یک خانه بدوش در تکزاس درگذشت. اما جامعه راب تا همین امروز با رونق باقی مانده است. فینچ، مسافری که پیش تر به او اشاره کردیم، درباره وضعیت کنونی این جامعه چنین گزارش میدهد:

دستیاری دارند. این چهار وزیر بالاترین قدرت جامعه هستند و در مورد تمام مسائل مورد بحث تصمیم میگیرند. در هر بخش (خانواده) جامعه هم دو نفر از افراد مسن تر، بهفره دو دستیار و یک مسئول یا مدیر وجود دارند. دارائی جامعه بر هیات اماناء، که از سه نفر تشکیل میشود، سپرده شده است و آنها بر کلیه امور جامعه نظارت داشته، جریان کار را هدایت میکنند و معامله با همسایگان را انجام میدهند. آنها اجازه ندارند که بدون رضایت اعضای جامعه به خرید یا فروش زمین اقدام نمایند. البته در هر بخش از کار، مدیران و سرپرستانی هم وجود دارند، اما قانونی وضع شده است که طبق آن هیچوقت هیچکس حق دستور دادن ندارد و همه را باید به روشی دوستانه قانع نمود. (فینچ، نامه پنجم، مجله نیو مورال ورلد، ۱۰ فوریه ۱۸۴۴).

یک جامعه دیگر شیکرها موسوم به نیو لیبانون در ایالت نیویورک در سال ۱۸۴۲ مورد دیدار یک مسافر دیگر انگلیسی بنام پیت کیثلی قرار گرفت. آقای پیت کیثلی از تمام شهر که دارای هشتصد نفر جمعیت و هشت هزار جریب زمین است بدقت دیدن کرد. او کارگاهها و کارخانه‌ها، دباغ خانه‌ها، نجاریها و... شهر را بازدید کرده و اظهار میدارد که کلیه امور در حد کمال هستند. او نیز از ثروت این مردم، که با هیچ شروع کردند و حالا با گذر هر سال ثروتمندتر میشوند، به شگفت آمده و میگوید:

"آنها با شادی و سرور با هم زندگی میکنند. هیچ منازعه‌ای در بین شان وجود ندارد و برعکس دوستی و محبت بر سراسر آبادی آنها حکمفرماست. آبادی که در همه قسمتهای آن نظم و ترتیبی بی‌نظیر برقرار است."

این در مورد شیکرها. چنانکه گفتیم آنها از اشتراک کامل ثروتها بهره‌مند هستند و ده جامعه از این نوع در ایالات متحده امریکای شمالی دارند. اما علاوه بر شیکرها آبادیهای دیگر هم در امریکا هستند که بر اساس اشتراک ثروت درست شده‌اند. در این نوشته بویژه به راپیت‌ها اشاره خواهد شد. راب کشیشی از وورتمبرگ است که در حدود سال ۱۷۹۰ خود و پیروانش را از کلیسای لوتران جدا کرد و چون تحت پیگرد حکومت قرار داشت در سال ۱۸۰۲ به امریکا رفت. در سال ۱۸۰۴ پیروانش بدنبال او رفتند و بدین ترتیب راب باتفاق حدود صد خانواده در پنسیلوانیا مستقر گردید. مجموعه دارائی آنها چیزی حدود ۲۵۰۰۰ دلار بود که با آن زمین و ابزار خریدند. زمینشان جنگلی بکر و دست نخورده بود که قیمتش معادل کل دارائی آنها میشد. ولی آنها بهای این زمین را در چند قسط پرداخت کردند. پس از خرید زمین تصمیم گرفتند که بر اساس اشتراک ثروت با هم زندگی کنند و روی نکات زیر به توافق رسیدند:

(۱) هر عضوی تمام مایملک خود را تحویل جامعه میدهد و

اعضایشان دخالت نمیکنند. تنها این شرط هست که هر کس دیگران را راحت بگذارد و اقدام به تفرقه‌افکنی روی امور اعتقادی نکند. آنها خودشان را هارمونیکست (طرفدار هماهنگی - م) مینامند. آنها هیچ کشیش حقوق بگیر ندارند. آقای راب، که بیش از ۸۰ سال دارد، بعنوان کشیش و فرماندار عمل میکند. هارمونیکستا موسیقی را دوست دارند و هرازگاهی عصرها کنسرت و مجلس موسیقی ترتیب میدهند. یک روز قبل از رسیدن من، فصل درو را با یک کنسرت بزرگ در مزارع شروع کردند. در مدارس شان خواندن، نوشتن، حساب و دستور زبان یاد میدهند، اما آنها هم مثل شیکرها هیچیک از علوم را آموزش نمیدهند. این مردم بسیار بیش از آنکه احتیاج دارند کار میکنند. تمام سال از طلوع تا غروب آفتاب. همه کار میکنند و آنها که نمیتوانند در زمستان در کارخانه ها کار کنند به خرمن کوبی و غذا دادن احشام میپردازند. آنها صاحب ۷۵ گاو شوره، گله های بزرگ گوسفند، تعداد زیادی اسب، خوک و مرغ و خروس هستند. هارمونیکستا از محل پسانداز شان مبالغ هنگفتی به تجار و بانکدارها قرض داده‌اند. آنها بخاطر ورشکستگیهای این اشخاص بخش زیادی از پولی که قرض داده بودند را از دست داده‌اند اما هنوز هم مقدار زیادی پول بی مصرف دارند که مرتبا افزایش پیدا میکند.

تلاش آنها همیشه این بود که هر چیز مورد نیازشان را خودشان تولید کنند تا احتیاج هر چه کمتری به خرید از دیگران پیدا کنند، و بتدریج بیش از آنچه که مورد نیازشان بود تولید کردند. بعدها با پرداخت پانزده هزار دلار یک گله ۱۰۰ تائی گوسفند مریوس خریدند تا پشم گوسفندهایشان را اصلاح کنند. این مردم جزو اولین کسانی بودند که صنعت ریسندگی و بافندگی پشم را در آمریکا ایجاد کردند. بعد شروع به کشت درخت مو و پرورش کتان کردند، کارخانه ریسندگی و بافندگی پنبه راه انداختند و اقدام به تربیت کرم ابریشم برای مصارف صنعتی نمودند. ولی آنها همیشه مراقبند که پیش از فروش هر چیزی نیازهای خودشان را تا حد وفور تامین نمایند.

آنها در خانواده های بیست تا چهل نفره زندگی میکنند که هر یک خانه و امکانات زندگی مجزائی دارد. هر خانواده مواد مورد احتیاجش را به هر اندازه که بخواهد از انبار عمومی تحویل میگیرد. آنها از هر چیزی به اندازه وفور دارند و هر چقدر که بخواهند بدون پرداخت دیناری دریافت میکنند. هر وقت احتیاج به لباس دارند پیش سرخیاط، استاد خیاط زنانه یا کفافی میروند و لباس و کفش مطابق سلیقه شان برایشان دوخته میشود. گوشت و سایر مواد غذایی بین خانواده ها به نسبت تعداد افراد آنها تقسیم میشوند و آنها از هر چیز بمقدار زیاد و درحد وفور دارند. (فینچ، نامه های ۶ و ۷، مجله نیو مورال وورلد، ۱۷ و ۲۴ فوریه ۱۸۴۴).

ادامه دارد.


"شهر اکونومی دارای ۳ خیابان عریض و طولانی است که توسط ۵ خیابان عمودی به همان پهنی قطع میشوند. این شهر دارای یک کلیسا، یک هتل عمومی، یک کارخانه پشم بافی، یک کارخانه پنبه بافی، یک کارخانه ابریشم، یک ساختمان پرورش کرم ابریشم، مغازه های بزرگ عمومی برای فروش اجناس به غریبه ها و ارائه مایحتاج به اعضا جامعه، یک موزه شگفتیهای طبیعی، کارگاهها برای حرفه های مختلف، ساختمانهای کشاورزی و خانه های زیبا و وسیع برای خانواده های مختلف است و باغی بزرگ در کنار هر خانه وجود دارد. زمینهای زراعی این شهر بیش از ۹ کیلومتر طول و یک کیلومتر عرض دارد. این زمینها دارای تاکستانهای وسیع، یک باغ سی و هفت جریبی، زراعت گندم و چراگاه است. تعداد اعضای مجتمع حدود چهارصد و پنجاه نفر است. این مردم خوب لباس میپوشند، غذای خوب میخورند، مسکن عالی دارند، پشاش، راضی، شاد و بافرهنگ هستند و سالهای بسیاری است که فقر بخود ندیده‌اند.

"برای مدتی در میان آنها هم شدیداً علیه ازدواج تبلیغ میشد، اما حالا آنها هم ازدواج میکنند و صاحب خانواده‌اند و بسیار اشتیاق دارند که اگر اشخاص مناسبی پیدا شوند تعداد اعضایشان را زیاد کنند. مذهب آنها عهد جدید نام دارد، اما هیچ کیش خاصی ندارند و در اعتقادات

نا سیونا لیسم

منتشر میشود

در پوشش کمونیسیم



بررسی مورد آلبانی

جعفر رسا

حزب کار آلبانی از بدو پیدایش خود حزبی برای اهداف سوسیالیستی کارگران، چه در سطح ملی و چه در سطح جهانی، نبوده است. این حزب تجلی و تجسم رادیکالیسم ناسیونالیستی - ضدامپریالیستی "خلق" آلبانی بوده، و تاریخ تفهیم و تحولات آن نیز بازتاب افکند و خیزهای این رادیکالیسم میباشد. مضمون و جایگاه رادیکالیسم حزب کار آلبانی در مبارزه بر علیه "توتالیسم"، "روزنویسم غروشچی" و "مائولیسیم" را هم باید در متن تلاش این حزب برای حقیقت منافع ملی آلبانی جستجو کرد.

تاریخ برای نشان دادن سترونی کمونیسیم نوع آلبانیایی فرست چندانی به پنهانکاران آن نداد. هرچم رادیکالیسم یووولیستی که منشاء و اساس سیاست و عملکردهای حزب کار آلبانی را تشکیل میداد با شروع دهه ۸۰ دیگر رنگ باخته و آرمانهای آن از مضمون تهی شده است. با این تحول، یکی دیگر از فرقه‌های چپ ناسیونالیستی نیز که تاکنون تحت پوشش کمونیسیم ابراز وجود میکرد از صحنه فعل و انفعالات تاریخ معاصر برای همیشه خارج میشود.

کارگران در کردستان: هدف یا وسیله؟

کردستان در دهه اخیر شاهد موج جدیدی از گسترش کمی طبقه کارگر بوده است. توسعه چشمگیر شهرها و ایجاد و یا گسترش محلات کارگر و زحمتکش نشین دور تا دور و حومه شهرها این را به هر بیننده‌ای یاد آوری میکند.

اما این تنها تحولی نیست که در سالهای اخیر در رابطه با طبقه کارگر اتفاق افتاده است. درک هر چه عمیقتر از موقعیت خود به مثابه یک طبقه اجتماعی متمایز، بدست آوردن شناخت از اهداف و مطالبات اقتصادی و سیاسی خویش، گسترش مبارزات و حرکات مستقل کارگری و سربرآوردن جنبش کارگری به معنای اخص این کلمه و به مثابه یک جنبش اجتماعی متمایز و متعین، تمایل و تلاش فزاینده برای تشکل و سازمانیابی، و بالاخره رواج کمونیسم در بین کارگران و تبدیل آن به یک جریان اجتماعی واقعی در میان طبقه، همه اینها تحولات مهمی هستند که در سالهای اخیر در رابطه با طبقه کارگر در کردستان صورت گرفته‌اند.

اما اینها تحولاتی هستند که ممکن است در اولین وهله به چشم نیایند. اول ماه مه، امسال نیز، فرصتی بود تا ما حاصل و چکیده همه اینها در یک آکسیون برجسته کارگری به نمایش درآید. وقوف به موقعیت و منافع طبقاتی خود، پی بردن به نیروی اجتماعی مقاومت ناپذیر خویش، اعلام خواستها و مطالبات فوری خویش و اراده برای به کرسی نشاندن آنها، اعلام هم سرنوشتی با کارگران جهان، اراده برای متشکل شدن، سر آغاز اعلام مواضع خود در قبال مسائل اجتماعی و سیاسی جامعه و جهان خود، همه اینها در قطعه‌نامه کارگران سنج در اول ماه مه مشهود است.

با این همه، با تمام اهمیت آن، اول ماه مه هنوز یک آکسیون است، در حالیکه صحبت بر سر یک موجودیت اجتماعی همه جانبه، یک جنبش اجتماعی دائمی است. و همین پدیده است که هر چه می‌رود بیشتر و بیشتر خود را بر تمام فضای سیاسی کردستان سایه افکن میکند. آکسیونهای اول ماه خاصیتشان اینست که

این واقعیت را به نابیناترین چشمها و ناشنواترین گوشها نیز با تاکید یادآوری میکنند.

امروز دیگر از سرسختی چند سال پیش در انکار طبقه کارگر، چه در نزد احزاب بورژوا و چه در نزد گروههای چپ سنتی خرده بورژوا، کمتر نشانی میتوان یافت.

آنها که با حزب کمونیست جنگیدند تا به وی بقبولانند که کارگر در کردستان حاصل تئوری‌های ذهنی روشنفکران است و با شرایط کردستان نمیخواند و او را وادار کنند که از عقیده به کارگر و مبارزه در راه آن دست بردارد، اکنون سعی میکنند این سخنان را فراموش نمایند و واقعیت‌های جدید را هضم کنند.

گروههای چپ نیز که حزب کمونیست را نماینده خود گمارده این کارگر که گویا "به معنای واقعی" اش در کردستان وجود ندارد، میدانستند، آنها که جنبش کارگری را در کردستان غیر واقعی قلمداد میکردند و بویژه وجود کمونیسم و گرایش کمونیستی در میان کارگران را ساخته و پرداخته حزب ما برای بزرگ کردن خود میدانستند، دیر یا زود می‌بایست عقاید خود را پنهان و کتمان میکردند و در واقع نیز بطور تلویحی به این کار دست زده‌اند.

تحرك نیرومند اجتماعی کارگران در کردستان، که خود را بطور برجسته در آکسیونهای ماه مه، و در اعتصابات و اعتراضات گسترده کارگری نشان میدهد، اکنون موجب شده این جریانها، هر کدام به نحوی، تلاش نمایند واقعیت‌های جدید را تبیین نمایند و در سیستم سیاسی و فکری خود مکانی برای آن پیدا کنند.

حزب دموکرات پسادگی سکوت را بر هر چیزی ترجیح داده است. راه کارگر به تحسین و تمجید جنبش کارگری و صادر کردن رهنمود برای آن پرداخته و با جناح انشعابی حزب دموکرات مشترکا اطلاعیه اول ماه برای کارگران صادر میکنند. خود این جناح از حزب بورژوازی بر ضرورت گسترش

کار تشکیلاتی در میان کارگران و زحمتکشان تاکید مینماید.

در یک کلام، حضور طبقه کارگر و مبارزه او، هم اکنون در ذهنیت بورژوا بازنتاب یافته است.

این تحول مبارزه سیاسی و عقیدتی بین سوسیالیسم کارگری با جریانها بورژوا را خاتمه نداده بلکه به نقطه جدیدی رسانده است. اکنون مساله مورد منازعه دیگر نفس اثبات وجود و حضور طبقه کارگر در عرصه سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه نحوه برخورد به این پدیده و مکانی است که برای آن در نظر گرفته میشود.

اکنون احزاب بورژوا نیز از لزوم توجه به سازماندهی کارگران و زحمتکشان صحبت میکنند و کار تشکیلاتی در میان آنها را یکی از ابزارهای خود برای پیروزی به حساب میاورند. انکار موجودیت و یا اهمیت طبقه کارگر، اکنون جای خود را به تلاش برای محدود کردن مبارزه کارگری در چهارچوبی که آنها مناسب میدانند و تعیین میکنند، داده است: "به خدمت گرفتن" نیروی کارگران در استراتژی بورژوازی برای کسب قدرت سیاسی.

برای یک بورژوا، طبیعتاً، مبارزه کارگران و جنبش کارگری تنها به صورت یک "نیروی خارجی" میتواند درک شود، نیرویی که باید آنرا سرکوب کرد، در برابر آن ایستاد، با آن کنار آمد، از آن بهره برداری کرد، آنرا به کار گرفت و نظیر اینها. و این دقیقاً موقعیتی است که احزاب بورژوا و بورژوا - چپ در رابطه با جنبش کارگری در کردستان دارند پیدا میکنند:

باید در میان کارگران کار کرد چونکه دیگر روشن است که کارگران نیروی اجتماعی مهمی را در جامعه کردستان تشکیل میدهند و "حزب ما" و "خلق ما" برای "پیروزی" به این نیرو احتیاج دارد. این ندایی است که بخش انشعابی حزب دموکرات، که قرار است از گذشته‌اش درس بگیرد، به خود میدهد.

چپ بورژوا نیز که همین هدف را،

با ترمینولوژی و تعارفات ویژه خود، تعقیب میکند، بار دیگر تئوری "طبقه کارگر، بخش پیگیر جنبش دموکراتیک" را که بطور عمومی و در مقیاس سراسری ایران در برابر فشار سوسیالیستی کنار گذاشته شده بود، حال در مقیاس محلی دوباره به خدمت میگیرد. راه کارگر رادیکالیزه میشود و مینویسد:

"رشد جنبش کارگری در کردستان در سال گذشته که خود را در افزایش حرکات صنفی و همچنین وزن نسبتا بالای حرکات مستقل سیاسی کارگران علیه جنگ و دفاع از تشکلهای مستقل کارگری نشان میدهد، حکایت از آن دارد که خلق کرد اینک ستون محکمی در جهت مبارزات خود برای تامین خواستهای دموکراتیک از جمله خودمختاری کردستان بها میکند." (ریکای کریکار، شماره ۵۶)

سوسیالیسم و مبارزه سوسیالیستی بکلی غایب است و از سازمانیابی جنبش کارگری برای تحقق اهداف بلاواسطه خود این جنبش نیز خبری نیست. قرار است کارگر نقش رادیکال را در صحنه‌ای که بهر حال از پیش مفروض است، ایفا کند. اما تمام بحث بر سر تغییر خود این صحنه است، بر سر گذاشتن مضمون جدید در دستور، بر سر در هم ریختن قواعد بازی است. طبقه کارگر مهربازی دیگران نیست، بلکه خود بازیکن است.

بفرد آمدن ذهنیت بورژوا و توجه وی به "کمبودی" که در کار او وجود داشته، بیان غیر مستقیم پیشروی کارگر هست، اما شکاف طبقاتی آندو را دست نخورده باقی میگذارد.

سوسیالیسم کارگری، اما، کارگران را برای اهداف خود کارگران، از اهداف اقتصادی گرفته تا هدف انقلاب کارگری و حکومت کارگری، سازمان میدهد. از نظر این جریان نیروی مبارزاتی کارگران از اهداف و مضمون این مبارزه جدایی ناپذیر

است. هدف و پرچم این مبارزه را نیز پیش از هر چیز سوسیالیسم تشکیل میدهد. از نقطه نظر سوسیالیسم کارگری آنچه همه تلاشها و مبارزات کارگران را، از مبارزه بر سر حتی کوچکترین خواستهای اقتصادی روزمره تا مبارزه برای اهداف دموکراتیک و غیره با هم پیوند میدهد، موقعیت آنها در تصویر عمومی مبارزه سوسیالیستی و یا به عبارت دیگر مکانی است که هر کدام از این عرصه‌ها و اشکال در استراتژی سوسیالیستی کارگران پیدا میکنند.

بحث بر سر اینکه چه کسی نیروی بهتری را برای یک استراتژی عمومی کسب قدرت سیاسی، که گویا مفروض و مورد توافق همه است، در اختیار دارد، نیست. از نظر طبقه کارگر بحث فقط میتواند این باشد که هرکدام از جنبش‌ها، اعتراضات اجتماعی حق طلبانه و عرصه‌های مبارزاتی که در جامعه گشوده میشود، چه مکانی را در تحقق استراتژی خود وی پیدا میکنند. تنها باین ترتیب است که طبقه کارگر به نیروی ذخیره جنبشها و طبقات اجتماعی دیگر تبدیل نمیشود، بلکه برعکس قادر خواهد بود هر کدام از آنها را بدرستی نقد و ارزشیابی کند و مکان مناسب را در استراتژی سوسیالیستی خود به آنها بدهد.

فقط یک پوپولیست میتواند تاکید ما را روی کار کارگری و وظیفه سوسیالیستی به معنای تضعیف جنبش دموکراتیک، و در مورد کردستان بطور اخص تضعیف مبارزه برای کسب حق تعیین سرنوشت، بگیرد. آرزو که کارگران متحد و متشکل شعار خروج قوای سرکوبگر و آزاد گذاشتن مردم کردستان در تعیین و بدست گرفتن سرنوشت خویش به یکی از شعارهای آکسیونها، تجمعات و تشکلهای متعدد و نیرومند خود تبدیل کنند، نه فقط از این ادعا اثری نخواهد ماند، بلکه همگان به چشم خواهند دید که چه نیروی بزرگی در پشت مبارزه برای رفع ستم ملی و نابرابریهای ملی قرار گرفته است. در واقع این خود یکی از اجزای استراتژی حزب کمونیست در کردستان را تشکیل میدهد. همین جا باید به استنادهایی که اخیرا، به درست و برای نشان دادن نقطه

ضعف کنونی کار ما و امکانات ما در آینده، به تجربه آفریقای جنوبی و "کنگره ملی آفریقا" در امر سازماندهی کارگری و توده‌ای و مرتبط کردن مبارزه کارگری با جنبش همگانی ضد آپارتاید میشود، اشاره کنیم.

شکی نیست که تجربه آفریقای جنوبی (و حتی فلسطین) میتواند از نظر نشان دادن خلایقی که در حال حاضر در کار ما هست، و به عنوان الگویی از جنبش‌های انقلابی نوع جدید و سازماندهی توده‌ای بسیار قابل مطالعه و آموزنده باشد. اما همین تجربه‌ها را نیز نمیتوان بدون قید و شرط و بطور غیرانتقادی مورد پشتیبانی قرار داد. چرا که این اشکال کار نیز به خودی خود هنوز از چهارچوب ظرفیت و افق بورژوازی خارج نمیشوند. این مثال میتواند خلایق کنونی در کار ما و ظرفیت‌های استفاده نشده را نشان دهد، اما قادر نیست افق وسیع آینده ما را به درستی ترسیم کند.

★ ★

و بالاخره در مورد حزب کمونیست باید گفت که حزب ما باید به ماه‌های تشکیلاتی جریان سوسیالیسم کارگری، به بخش حزبی این حرکت اجتماعی - طبقاتی تبدیل شود.

نقش کومله در شکل‌گیری و پیشرفت جریان سوسیالیستی غیرقابل انکار و نازدودنی است. معذرا هنوز یک تفاوت اساسی و کیفی بین فعالیت کنونی حزب کمونیست در کردستان با سنتها، روشها و نیز نتیجه فعالیت یک حزب کارگری - کمونیستی وجود دارد که تنها با تحول بخشیدن به تمام سنت و پراتیک تاکنونی ما میتواند از میان برداشته شود. این تحول باید با جسارت و در زمان هر چه کمتر از سر گذرانده شود.

در اینصورت به جرات میتوان گفت که جنبش کارگری و حزب کمونیست، هر دو، موقعیت بمراتب نیرومندتری را کسب خواهند کرد.

عبدالله مهتدی

تیرماه ۶۸

مبارزه بر سر دستمزد!

گفتگو با رضامقدم

س : مبارزات جاری بر سر افزایش دستمزدها را چگونه ارزیابی میکند؟ کدام بخش از طبقه کارگر ایران می‌تواند نقش مهمتر و کلیدی‌تری در این مبارزات و اعتراضات داشته باشند؟

ج : مبارزه کارگران برای افزایش دستمزدها در دو عرصه جریان دارد. یکی مبارزه کارگران یک کارخانه معین برای بالا رفتن دستمزدها و دریافتی‌ها است. در این مبارزات کارگران برای بالا بردن دستمزد و یا دریافتی‌های کارگران همان کارخانه مبارزه میکنند. عرصه دیگر، مخالفت با امتناع رژیم اسلامی از بالا بردن حداقل دستمزدها در سال ۶۸ و مبارزه برای بالا بردن حداقل دستمزد سراسری کل طبقه کارگر است. این دو عرصه از مبارزه برای بالا رفتن دستمزدها و دریافتی‌ها در عین اینکه از هم قابل تفکیک‌اند، کاملاً به هم مرتبط هستند. مبارزه برای لغو تصمیم رژیم اسلامی در اضافه نشدن حداقل دستمزدها مبارزه‌ای است برای افزایش حداقل دستمزد کل طبقه کارگر و کل کارگران را دربر میگیرد. به این اعتبار نیروی کل کارگران را میطلبد، مستقیماً پای کل طبقه کارگر را برای دخالت در این عرصه از مبارزه باز میکند و زمینه اتحاد کل طبقه کارگر را فراهم میکند. در مبارزه کارگران یک کارخانه برای افزایش دستمزد خودشان، ممکن است تنها کارگران کارخانجات بزرگ و صنایع کلیدی بتوانند اینجا و آنجا دستمزدهای خود را بالا ببرند. از آنجا که این افزایش دستمزد به بالا زفتن حداقل دستمزد سراسری کارگران منجر نمیکردد، شامل بخش مهمی از طبقه کارگر ایران بویژه کارگرانی که در کارگاههای کوچک کار میکنند، نمیشود. همه میدانند که این بخش از کارگران ایران با آنکه از نظر تعداد بسیار زیادند اما بدلیل پراکندگی و کم بودن تعدادشان در یک واحد کارگاه، در رویارویی با رژیم اسلامی و سرمایه‌دارها از قدرت کمتری برای دفاع از منافشان برخوردارند. باید قدرت و نیروی کارگران صنایع

مبارزه بر سر دستمزد از مهمترین عرصه‌های مبارزات کارگری است. شکل دادن به یک جنبش نیرومند برای افزایش دستمزدها - هم در سطح سراسری برای وادار کردن دولت به پذیرش و اعلام یک حداقل دستمزد رسمی متناسب با هزینه‌های جاری زندگی، و هم در سطح کارخانه‌ها و مراکز کارگری برای تجمیل افزایش عملی دستمزدها به کارفرمایان و دولت - وظیفه‌ای فوری است که پیش روی جنبش کارگری قرار دارد. اعتراضات، مبارزات، واعتصابات متعدد از آغاز سال جاری در دهها کارخانه و مرکز کارگری از آغاز سال جاری، به همه نشان داده است که نیروی چنین جنبشی حضور دارد و بسیار قوی و فعال است. در این زمینه رادیو "صدای حزب کمونیست ایران" در اردیبهشت ماه با رفیق رضامقدم گفتگویی انجام داد. بخشی از این گفتگو را در اینجا میخوانید.

کنند. همه اینها را بصورت قطعنامه بتصویب مجمع عمومی برسانند و برای کارگران کارخانجات دیگر بفرستند. در هر کجا که توان آنرا دارند دست به اعتصاب بزنند.

س : حداقل دستمزد بر چه معیاری باید تعیین شود و چقدر باید باشد؟

ج : حداقل دستمزد کارگران باید بر اساس معیشت و رفاه یک خانواده پنج نفری تعیین شود. مسئله آنقدر ساده است که هر کارگری میتواند این مبلغ را که حداقل دستمزد کارگران باید چقدر باشد، حساب کند. یک خانواده کارگری احتیاج به غذای مناسب و کافی دارد. نیازهای غذایی یک خانواده پنج نفره کارگری روشن است و قیمتها هم معلوم است. یک خانواده کارگری احتیاج به مسکن مناسب دارد. هر خانواده پنج نفره کارگری ماهانه چقدر است. همینطور میشود هزینه پوشاک و بهداشت و نیازهای تفریحی و فرهنگی و آموزشی یک خانواده پنج نفره کارگری را حساب کرد. مبلغی که بدست میاید طبعاً بیش از ده برابر حداقل دستمزد فعلی کارگران است و این نشان میدهد که کارگران از چه چیزهایی محروم هستند و سطح معیشت فعلی آنها تا چه درجه‌ای غیرانسانی است. با توجه به آنکه قیمتها در ایران هیچگونه ثباتی ندارد و حتی بعضاً هر روز بالاتر میرود، از نظر من در این لحظه، حداقل دستمزد کارگران باید بیش از ده برابر حداقل دستمزدهای فعلی باشد.

کلیدی و کارخانجات بزرگ و کارگرانی که در یک منطقه صنعتی کار میکنند، نظیر شهر صنعتی البرز در نزدیکی قزوین، به نقطه قوت کل طبقه کارگر تبدیل شود و کارگران این بخشها دفاع از منافع کل طبقه کارگر را در دستور خود گذارند. بنابراین کارگران صنایع بزرگ و کلیدی در اعتراض به اضافه نشدن حداقل دستمزدها در سال ۶۸ و مبارزه برای بالا رفتن حداقل دستمزد روزانه، باید پیشتاز کل طبقه کارگر ایران گردند.

س : مبارزه بر سر دستمزدها چه اشکالی باید بخود بگیرد؟

ج : اینکه در این رابطه به چه اشکالی باید مبارزه کرد را باید خود فعالین جنبش کارگری در محل، با توجه به درجه آمادگی کارگران، تعیین کنند. خیلی از مبارزات کارگران بوده است که با اشکال ابتدایی‌تری آغاز شده و در سهر حرکت خود، کارگران به این درجه از آمادگی دست یافته‌اند که اشکال پیشرفته‌تری از مبارزه نظیر اعتصاب را برگزینند. بنابراین اینجا میتوان به حداقل فعالیتی که برای کارگران در آغاز و شروع مبارزه مقدور است، اشاره کرد و همچنین به پاره‌ای از عمومی‌ترین و در عین حال قابل تحقق‌ترین اشکال مبارزه. این برای کارگران کاملاً مقدور است که امضاء و تومارهای اعتراضی تهیه کنند، تلاش کنند این تومارهای اعتراضی را در روزنامه‌ها به چاپ برسانند، مجمع عمومی تشکیل دهند، در این مجامع عمومی به اضافه نشدن حداقل دستمزدها در سال ۶۸ اعتراض کنند و خواهان تغییر تصمیم رژیم اسلامی شوند و حداقل دستمزدی را که میخواهند تعیین

اما مسئله مهمی که در حال حاضر و برای سازمان دادن یک جنبش افزایش دستمزد باید به آن توجه کرد این است که چرا رژیم اسلامی همان مبلغی را که خودش قبول دارد و عواملش اینجا و آنجا علنا میگویند، به اجرا در نمی‌آورد. خود مزدوران شوراهای اسلامی که در ضد کارگری بودندشان کارگران نباید شکی داشته باشند، اینجا و آنجا گفته‌اند که حداقل دستمزد روزانه کارگران بر حسب معیشت یک خانواده پنج نفری باید چیزی در حدود سیصد و هفتاد تومان در روز باشد، نه هشتاد و سه تومان. البته شوراهای اسلامی این مبلغ را برای سال ۶۵ گفته‌اند و نه برای سال ۶۸. با توجه به گفته خود این عوامل رژیم اسلامی و بالا رفتن قیمت‌ها در طی سال ۶۵ تا ۶۸، واضح است که خود رژیم اسلامی میداند و قبول دارد که دستمزد روزانه کارگران باید حداقل پنج، شش برابر بشود. این گفته‌های عوامل رژیم اسلامی نشان میدهد که مبارزه کارگران برای افزایش حداقل دستمزد حتی از دید رژیم اسلامی چقدر برحق است و اینکه رژیم اسلامی حداقل دستمزدها را اضافه نکرده چیزی بجز یک قلدری و نیشخند زدن به زندگی فلاکت‌بار کارگران نیست و چیزی بجز به مبارزه طلبیدن کارگران نیست. رژیم اسلامی بدین ترتیب چشم در چشم کارگران دوخته و با بیشرمی تمام و منحصر بفرد خودش گفته است که میدانیم با دستمزدهای فعلی، کارگران قادر به ادامه زندگی نیستند اما حداقل دستمزد را اضافه نمیکنیم. کارگران باید جواب مناسبی به این گستاخی بشیرمانه رژیم اسلامی بدهند. و این چیزی جز وادار کردن رژیم اسلامی به افزایش حداقل دستمزدها نیست.

س : به شوراهای اسلامی اشاره کردید. شوراهای اسلامی در مبارزات و اعتراضات کارگری برای افزایش دستمزدها چه وضعی پیدا میکنند؟

ج : شوراهای اسلامی همواره این نقش را داشته‌اند تا مطالبات کارگران را از آنچه هست و خود کارگران بیان میکنند، کوچکتر و کمتر جلوه دهند و تا آنجا که در توان دارند خواستهای کارگران را رقیق و تحریف

کنند. شوراهای اسلامی در بیان سر و دم بریده خواستهای کارگران همواره تا آنجا جلو می‌آیند که قادر بشوند از پیشروی جنبش کارگری جلوگیری کنند. به همین اعتبار شوراهای اسلامی از اضافه نشدن حداقل دستمزد در سال ۶۸ نزد رژیم اسلامی تنها اظهار ناراضیاتی کرده‌اند و از این پا فراتر نگذاشته‌اند. آنجا که رو به کارگران حرف زده‌اند، کارگران را از دست زدن به هر حرکتی برحذر داشته‌اند و کاملاً آماده‌اند که از هر حرکت کارگری برای افزایش حداقل دستمزد جلوگیری کنند. با توجه به ناراضیاتی وسیع و شدید کارگران نسبت به اضافه نشدن حداقل دستمزدها در سال ۶۸، شوراهای اسلامی شدیداً زیر فشار کارگران هستند و در منگه‌ای قرار گرفته‌اند که دستشان را نزد کارگران بیش از پیش رو و افشاء میکند.

س : شوراهای اسلامی زیر فشار اعتراضات کارگری هستند. اما غالباً پاسخ آنها اینست که "قدرت اجرائی" نداریم. با شوراهای اسلامی و بهانه‌های آنها چگونه باید برخورد کرد؟

ج : شوراهای اسلامی بخشی از قدرت اجرائی ماشین دولت رژیم اسلامی‌اند که وظیفه دارند جنبش کارگری را مهار و سرکوب کنند. به این اعتبار شوراهای اسلامی قدرت اجرائی دارند. بطولاه بیان این مسئله از جانب شوراهای اسلامی در خدمت تبلیغ و جا انداختن این موضوع قرار دارد که گویا شوراهای اسلامی حرفهایشان در جهت منافع کارگران است، منتها قدرت لازمه برای متحقق کردن آنها را ندارند و باید رفت و آنها را تقویت کرد. همانطور که در جواب به سؤال قبلی گفتم شوراهای اسلامی حتی در سطح حرف نیز خواستهای کارگران را بیان نمیکنند. در مورد قدرت اجرائی باید این را اضافه کنم که قدرت اجرائی کارگران، در مبارزه و اعتصاب کارگری نهفته است. کارگران تنها با مبارزه و اعتصاب قادر میشوند که رژیم اسلامی را وادار کنند تا خواستهایشان را به اجراء گذارد. شوراهای اسلامی در مقابل همین قدرت اجرائی کارگران ایستاده‌اند. بنابراین بحث بر سر دو نوع "قدرت اجرائی" طبقاتی متفاوت است که کاملاً در مقابل هم قرار

دارند. ناله و زاری شوراهای اسلامی از کم داشتن و یا نداشتن قدرت اجرائی، ناظر به این امر است که آنها در چهارچوب متحقق کردن اهداف و وظایفشان که مهار و سرکوب جنبش کارگری است خواهان قدرت اجرائی بیشتری هستند. بنابراین مسئله‌ای که شوراهای اسلامی مطرح میکنند ربطی به اینکه اینها قدرت اجرائی ندارند تا در جهت تحقق مطالبات کارگری بکار بیاورند، ندارد. خود شوراهای اسلامی مانعی هستند در مقابل اینکه قدرت اجرائی کارگران عمل نماید. تشکل کارگری برای متحقق کردن مطالبات کارگری، کارگران را به مبارزه و اعتصاب فرا میخواند. این اساسی‌ترین اهرم کارگران برای به کرسی نشاندن خواستهایشان است. بسیار اتفاق افتاده است که کارگران حتی با تهدید به استفاده از اهرم اعتصاب، سرمایه‌داران و دولت‌های حامی آنها را وادار به گردن گذاشتن به خواست کارگران کرده‌اند. تشکل کارگری برای گرفتن حق کارگران هیچ ابزار و قدرت اجرائی‌ای بجز مبارزه و اعتصاب ندارد. شوراهای اسلامی در مقابل همین ایستاده‌اند. اگر کسانی در درون شوراهای اسلامی دنبال منافع کارگران هستند نباید در پی گرفتن قدرت اجرائی بیشتر برای شوراهای اسلامی باشند. باید تلاش کنند تا شوراهای اسلامی منحل گردند تا یکی از موانعی که اجازه نمیدهد قدرت اجرائی کارگران که اعتصاب و مبارزه است عمل کند از سر راه برداشته شود.

س : یک عرصه مهم از مبارزه و اعتراض برای افزایش دستمزدها در زمینه بالا بردن مزایا و دریافتی‌ها جریان دارد. حق مسکن، بن خوار و بار و غیره. در سال گذشته هم، دولت دستمزدها را اضافه نکرد اما بن کالاها را قدری افزایش داد. رابطه مبارزه برای افزایش دریافتی‌ها با مبارزه بر سر دستمزد چیست؟

ج : ما مخالف شقه شقه کردن دستمزد کارگران هستیم. ما میخواهیم که حق مسکن و حق بهره‌وری و پاداش آخر سال و غیره همگی به حداقل دستمزد کارگران اضافه بشود. ما خواهان یک کاسه شدن

بقیه از صفحه ۳۲

و جهت گیریهای عملی ما در دوره آتی در راستای مباحث فوق بروشنی تعیین شده است، تصویب نمود تا همانند سند راهنمای عمل فعالیت ما در کردستان قرار گیرد.

— آخرین دستور پلنوم انتخابات بود. در این بخش ارگان رهبری تشکیلات در فاصله دو پلنوم انتخاب شد و پس از آن مجدداً رفیق ابراهیم علیزاده باتفاق آراء بعنوان دبیر اول برگزیده شد. و بدین ترتیب پلنوم بکار خود پایان داد.

کمیته مرکزی سازمان کردستان حزب کمونسیت ایران (کومله)

۱۹۶۸/۵/۲۸

تاکید گردید. — در مورد تشکیلات علنی و فعالیت نظامی، ضمن اینکه پلنوم فعالیت نظامی ما در دوره اخیر و سیاستهای ناظر بر آنرا مورد تاکید قرار داد، بر لزوم اتخاذ آرایشهای سازمانی جدیدی در این بخش از کار کومله تاکید نمود و جمع رهبری را موظف کرد تا بر مبنای طرح معینی این آرایش تشکیلاتی جدید را به اجراء درآورد. و برای پیشبرد بهتر و باکیفیت تر فعالیت نیروی پیشمرگ، پلنوم سپردن امر هدایت کامل این نیرو و فعالیت نظامی را به یک کمیته یا ستاد نظامی در دستور قرار داد.

— سرانجام پلنوم قطعنامه‌ای را که در آن رئوس و اهم وظایف

مبارزه بر سر دستمزد!

دستمزد کارگران هستیم. ما نمیخواهیم که دستمزد کارگران را تکه تکه کنند و تحت عناوین گوناگون بدهند. این خیلی به ضرر کارگران است. اما در حال حاضر که هنوز کارگران نتوانسته‌اند دولت و سرمایه‌داران را وادار کنند که دستمزدها را یک کاسه کنند باید برای اضافه شدن و جلوگیری از کم شدن هر تکه از دستمزد خویش مبارزه کنند.

گفتم که کارگران از تکه تکه شدن دستمزدهایشان زیانهای زیادی می بینند. سرمایه‌داران دستمزدها را تکه تکه میکنند و هر کدام را تحت عناوین گوناگونی میدهند تا به کارگران بپاورانند که مثلاً حق مسکن و پاداش آخر سال جزو دستمزد کارگران نیست و کارگران نسبت به این بخش از دستمزدهایشان همان حقی را ندارند که نسبت به دستمزدهایشان دارند. به این ترتیب پرداخت این بخش از دستمزد کارگران را، تابع هزار و یک شرایط میکنند تا بموقع بتوانند از زیر بار پرداخت آن شانه خالی کنند. تکه تکه کردن دستمزد و هر تکه را تحت یک عنوان مثل حق اولاد و حق مسکن و بن کالا و غیره پرداخت کردن، یعنی اینکه سرمایه‌داران حق مسکن و پاداش آخر سال و بن کالاها را بعنوان دستمزد کارگران برسمیت نمی شناسند.

دستمزدها را تکه تکه میکنند تا هر زمان بخواهند تکه‌هایی از دستمزد کارگران را قطع و یا کسر کنند، تا بهتر بتوانند آنرا در کارخانه‌هایی بدهند و در کارخانه دیگری

سال بدهند و یک سال ندهند. یک سال کم بدهند و یک سال کمتر. بهانه هم همیشه وجود دارد و اصلاً خاصیت تکه تکه کردن دستمزد آن است که بتوان با بهانه بخشهایی از آنرا نداد. ماجرا در این چند ساله این جوری شروع شده است. تولید نداشته‌ایم چون مواد اولیه نداریم. مواد اولیه نداریم چون ارز نداریم. ارز نداریم چون جنگ است. ارز نداریم چون قیمت نفت پایین آمده است. قیمت نفت پائین است چون تولید اوپک بیشتر از تقاضای بازار است. تولید اوپک بالا است چون عربستان زیر بار سهمیه بندی اوپک نمی‌رود. عربستان سعودی به سهمیه بندی در اوپک گردن نمی‌گذارد چون اسلام آمریکایی بر آن حاکم است. اسلام آمریکایی بر عربستان حاکم است چون جندالله هنوز به سرحدات آن نرسیده و بر خطه حجاز مسلط نشده است و این ماجراها تمامی ندارد. کافی است کارگران برای گرفتن بخشی از حق و حقوق خود اعتراض و اعتصاب کنند تا فوراً آخوندی خودش را به کارخانه برساند و این چرت و پرت‌ها را تحویل کارگران بدهد. بنا به همه این دلایل، باید همه حق و حقوقی که شامل کارگران میشود به حداقل دستمزد اضافه شود و دستمزد کارگران یک کاسه گردد.



نهند، یک سال بدهند و یک سال ندهند. تکه تکه کردن دستمزدها به سرمایه‌داران امکان میدهد برای قطع و یا کسر هر یک از آنها دلایلی بتراشند که هیچکدام از آن دلایل برای کسر دستمزد ثابت کارگران هیچ گوش شنوایی ندارد و فوراً مبارزه‌ای حاد را بین کارگران و سرمایه‌داران بر می‌انگیزد. دستمزدها را تکه تکه میکنند و پرداخت هر تکه را به توازن قوای کارگران و سرمایه‌داران و دولت در هر کارخانه واگذار میکنند که اگر کارگران نتوانستند آنرا بگیرند و اگر نتوانستند سرمایه‌داران از پرداخت آن خودداری کنند. خود تجربه کارگران بخوبی نشان میدهد که برای سرمایه‌داران کسر دستمزد ثابت کارگران بسیار دشوار است. در صورتیکه سرمایه‌داران چیزهایی نظیر پاداش آخر سال و حق بهره‌وری و غیره را در آخر سال به سود و زیان کارخانه و نداشتن مواد اولیه و غیره ربط میدهند و از پرداخت آن خودداری میکنند.

کارگر بابت کاری که میکند باید دستمزد دریافت کند. با تکه تکه کردن دستمزد بخشهایی از دستمزد کارگران را به عواملی غیر از کاری که کارگر کرده است حواله میدهند. مثلاً پاداش آخر سال که بخشی از دستمزد کارگران است به سود و زیان کارخانه ربط داده میشود و نه کاری که کارگر انجام داده است. مثلاً همین حق بهره‌وری را در نظر بگیرید. بخشی از دستمزد مسلم کارگران را تحت عنوان حق بهره‌وری پرداخت میکنند. حق بهره‌وری را به تولید ربط میدهند. تولید یک عامل متغیر است و این سرمایه‌داران را قادر میکند تا بتوانند با اتکا به آن حق بهره‌وری را یک

کمیونسیت

ارگان مرکزی حزب کمونسیت ایران

آدرس مستقیم

B. M BOX 655
LONDON WC 1N 3XX
ENGLAND

ماهانه منتشر میشود
سردبیر: ناصر جاوید

اطلاعیه پایانی پلنوم پنجم کمیته مرکزی کومه له

مختلف تعیین گردید که اهم آنها بقرار زیر است:

— در زمینه گسترش تشکیلات حزبی در میان کارگران پلنوم تاکید کرد که ستون فقرات کومله اساسا باید در محیط کار و زیست کارگران شکل بگیرد و سیاست سازماندهی ما در میان کارگران بر زمینه موقعیت مساعدی که کومله در جامعه کردستان از آن برخوردار است، بطور مشخص تری بررسی شده و برای تعمیم توسعه سازمان حزبی بکار گرفته شود. پلنوم در این رابطه مقرر داشت که رهبری کومله مشغله اصلی و بیشترین انرژی خود را معطوف به این عرصه از کار بنماید و یک ارگان تشکیلاتی قوی را نیز بطور مستقیم در راس این وجه از فعالیت ما قرار دهد. همچنین نشریه پیشرو بعنوان ابزار اصلی سازماندهی و هدایت کارگران سوسیالیست و فعالین حزبی بطور منظم تری انتشار یابد.

— سازماندهی توده‌ای کارگران یکی دیگر از اولویت های طرح شده در پلنوم بود. در این زمینه بر ضرورت انجام اقدامات همه جانبه برای تسهیل و کمک به امر برپائی تشکلهای توده‌ای کارگران تاکید شد. پلنوم خواستار در دستور قرار گرفتن طرحهای کنکرت و مرحله بندی شده در این پاره گردید و نیز بر روی لزوم تعیین موازین و اتخاذ روشهای عملی برای استفاده از امکانات کار قانونی و علنی توسط کارگران کمونیست و مبارز و تشکلهای توده‌ای کارگران،

بقیه در صفحه ۳۱

پنجمین پلنوم کمیته مرکزی منتخب کنکره ششم، نیمه اول مرداد ماه بمدت چهار روز برگزار شد. پلنوم با سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت برای گرامیداشت یاد رفقای جانباخته آغاز شد. ابتدا گزارشی که شامل بررسی اوضاع سیاسی، موقعیت جمهوری اسلامی و دورنمای مبارزه طبقاتی در ایران و کردستان و بررسی کلیه عرصه های کار و فعالیت کومله و رهوس سیاستها و وظایف ما در هر کدام از این عرصه ها در دوره آتی بود، توسط دبیر اول کومله به پلنوم ارائه شد. پس از استماع گزارش، پلنوم به بحث و تبادل نظر حول مسائل مندرج در آن پرداخت و سپس کلیات آن مورد تأیید قرار گرفت.

پلنوم در مباحث بعدی خود مجددا بر ضرورت پیگیری مصوبات کنکره ششم در جهت تبدیل کومله به سازمان دربرگیرنده و متشکل کننده کارگران کمونیست و رهبران بانفوذ کارگری و به ابزار مبارزه و اعتراض هر روزه آنان با سرمایه داران و دولت تاکید کرد. و اعلام نمود که پیشبرد این وظیفه جز با ایفای نقش و دخالت هر چه بیشتر رهبری کومله و سازمان دادن موثر کلیه زمینه ها و امکانات ممکن نیست. و در همین رابطه بر ضرورت انجام یک فعالیت همه جانبه علنی از طریق رادیو و نشریات برای توضیح این حرکت به کارگران و زحمتکشان تاکید نمود.

در پرتو مباحث فوق اولویت های اصلی کار ما در عرصه های

با کمونیست و صدای حزب کمونیست ایران مکاتبه کنید

درمکاتبه با ما به نکات زیر توجه داشته باشید:

- ۱) سازماندهی و برقراری رابطه تشکیلاتی حزب با هواداران از طریق مکاتبه صورت نمیگیرد.
- ۲) گزارشهای خبری را بطور غیر مستقیم، یعنی با کمک دوستان و آشنایان خود در خارج کشور، برای ما ارسال دارید.
- ۳) در صورتیکه میخواهید سئوالات و نقطه نظرات سیاسی خود را در مورد مواضع و تبلیغات حزب و یا مسائل دیگر باما درمیان بگذارید و نامه شما حاوی گزارشهای خبری نیست، میتوانید نامه های خود را مستقیما به آدرسهای اعلام شده پست کنید.
- ۴) درمکاتبه چه از طریق مستقیم و چه غیر مستقیم، این نکات را اکیدا رعایت کنید: از نوشتن اطلاعاتی که میتواند باعث شناسائی افراد و اماکن آنها از طرف پلیس شود، درنامه ها و روی پاکت خودداری کنید، خط خود را حتی المقدور تغییر دهید، نامه ها را از شهرهای کوچک و یا منطقه زندگی خود پست نکنید، نامه ها را حد اقل در دو نسخه و از محلهای مختلف پست کنید.

آدرس انگلستان

BM. BOX 3123
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

آدرس آلمان

POST FACH 501722
5000 KÖLN 50
W. GERMANY

صدای حزب کمونیست ایران

طول موج های : ۷۵ متر و ۶۵ متر و ۴۹ متر
ساعات پخش شنبه تا پنجشنبه : ۸/۵ بعدازظهر و ۶/۴۵ صبح
جمعه ها : ۸ صبح و ۸/۵ بعدازظهر
ساعات پخش بزبان ترکی :
یکشنبه و چهارشنبه ۱۰ شب ، دوشنبه و پنجشنبه ۸/۱۵ صبح

صدای انقلاب ایران

طول موج های ۴۹ ، ۶۵ ، ۷۵ متر و ۴۱ متر
ساعات پخش : بعدازظهر ۱۲/۳۰ تا ۱۳/۴۵ کردی
۱۳/۴۵ تا ۱۴/۱۵ فارسی
عصر ۱۲/۳۰ تا ۱۸/۴۵ کردی
۱۸/۴۵ تا ۱۹/۱۵ فارسی

ANDEESHEH
C/A 23233257
NAT. WEST. BANK
P.O. BOX 400
19 SHAFTSBURY AVE.
LONDON W1A 4QQ
ENGLAND

در صورتیکه با فعالین حزب ارتباط ندارید، میتوانید کمکهای مالی خود را به حساب های بانکی زیر در خارج کشور واریز کرده و یک نسخه از رسید بانکی را به یکی از آدرسهای علنی حزب ارسال نمائید.

زنده باد سوسیالیسم!